



متن و تفسیر:

✦ امام جعفر صادق و میراث او در فقه اسلامی ✦

(فصل نخست)

✦ سید حسین مدرسی طباطبائی ✦





Title:

Text and Interpretation: Imam Ja'far al-Sadiq and His Legacy in Islamic Law

عنوان:

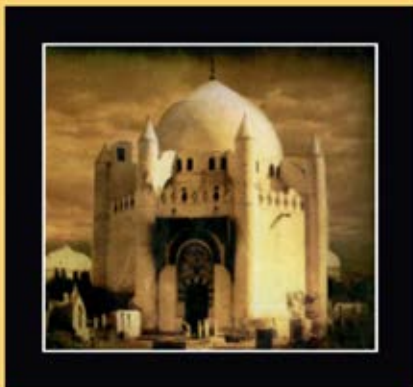
متن و تفسیر: امام جعفر صادق و میراث او در فقه اسلامی (فصل نخست)

نویسنده:

سید حسین مدرسی طباطبایی

Text and Interpretation

Imam Ja'far al-Šādiq and His Legacy
in Islamic Law



Hossein Modarressi

گروه مترجمان: حامد علیا، مهدی صالح،
ریحانه خرمشاهی، محسن حدادی، فاطمه
ذاکری فردی، عباس کاظمی، محمدحسین نراقی
ویراستاران: فاطمه ضابطی و علیرضا دهقانی
با تشکر از: اعضای حلقه مطالعاتی انعکاس، از جمله:
فرهاد قدوسی، محمدرضا معینی، سیدمحمدرضا علوی و نوید نقوی

تاریخ انتشار (ویراست اول): ۲۶ اردیبهشت ۱۴۰۲ ه.ش.

فروست «انعکاس ادبیات»

سر ویراستار: محسن فیض بخش

ناشر آنلاین: انعکاس

 inekas.org



@Inekas



Inekas_org



انعکاس
Inekas



یادداشت مترجمان

۱. از آنجا که تنها فصل اول کتاب ترجمه شده، کتابنامه ترجمه نشده است؛ اما برای دسترسی ساده‌تر به چاپ‌های مورد ارجاع نویسنده، فایل کتابنامه در کتابخانه انعکاس [<https://t.me/inekas>] قرار داده شده که علاقمندان می‌توانند به آن رجوع کنند.

۲. شماری از ارجاعات کتاب (شاید به خاطر این که مولف از چند چاپ از یک تالیف استفاده کرده) در محل مورد ارجاع یافت نمی‌شود. مترجمان برخی از این موارد در نقل از منابع را در داخل {} توضیح داده‌اند.

۳. تمامی شماره پانوشت‌ها در ترجمه کتاب با اصل کتاب یکسان است. لذا با بررسی شماره پاورقی، میتوان به سادگی معادل هر مطلب را در اصل انگلیسی پیدا کرد.

۴. برای افزایش سرعت، برای ترجمه شماری از احادیث کتاب، از ترجمه‌های موجود از احادیث در کتب منتشر شده استفاده شده که در این صورت، در پانوشت ارجاع حدیث، داخل کروشه تذکر داده شده است.

۵. تفاوت‌های اندکی میان نسخه چاپی و نسخه الکترونیک کتاب وجود دارد. این ترجمه بر اساس نسخه الکترونیک کتاب انجام شده است.

۶. با پوزش از خطاهای احتمالی، در صورت یافتن خطایی در ترجمه، خوشحال می‌شویم که آن را با ما در میان بگذارید تا در ویراست‌های بعدی اصلاح کنیم.

فهرست محتویات

درآمد.....	۱
فصل اول.....	۱۳
پدر وی: محمد باقر.....	۱۳
زندگانی شخصی.....	۲۵
مواضع سیاسی.....	۳۶
در جایگاه یک فقیه.....	۴۵
حلقه شاگردان.....	۷۱
در ردّ فرقه‌گرایی.....	۸۵
در باره جعل حدیث.....	۹۸
دیدگاه‌ها در باره سنن دینی.....	۱۱۶

درآمد

این کتاب می‌کوشد ماهیت و ویژگی‌های اصلی اندیشه‌های فقهی امام جعفر صادق، عالم و فقیه برجسته مدینه در نیمه اول قرن دوم هجری قمری را شناسایی نماید.

در دوران خلافت امویان - که از سال ۴۱ تا ۱۳۲ (۶۶۲-۷۵۰م) بر جهان اسلام حکومت کردند- عمدتاً در حجاز و عراق، گرایش‌های مختلفی در تفسیر و استدلال فقهی پدیدار شد. نسلی از فقیهان به کمک محافل شاگردان وفادارشان مجموعه‌ای از مناظرات و مباحثات را با طرفداران مواضع رقیب شکل می‌دادند. این روندها به تدریج به مشخصه‌های فکری و سپس در طی چند دهه به مکاتب فقهی محلی [مکاتب خاص یک بوم] تبدیل شدند. برخی از این مکاتب محلی توانستند پیروانی فراتر از خاستگاه خود بیابند و به دیگر بخش‌های جهان اسلام گسترش یابند. هر یک از این مکاتب معمولاً به نام فقهی برجسته در اوایل اسلام شناخته می‌شود که آغازگر، رهبر یا نماینده آن به شمار می‌آید. این مکاتب، کمک‌های ارزشمندی به جامعه جوان مسلمان در [پیدایش و گسترش] نظرات فقهی‌اش کردند. اندک مکاتبی که از کوران حوادث زمانه گذر کردند، جوامع بزرگ پیروان خود را ساختند، و تا دوران ما، آگاهی‌بخشی به طرز تفکر فقهی مسلمانان را ادامه دادند.

مکتبی که در پژوهش حاضر بر آن تأکید می‌شود، در اواخر دوره خلافت اموی پدید آمده است. این مکتب به امام ابو عبد الله جعفر بن محمد صادق {ع} فقیه مورد احترام اهل مدینه تعلق داشت. چنان‌که معاصران وی نیز می‌دانستند، او از شخصیت‌های بزرگوار خاندان پیامبر {ص} (أهل البیت) به شمار می‌رفت. در زمان حیات وی، مکتبش به مکتب جعفری^۱ معروف بود و پیروانش جعفری خوانده می‌شدند. این مکتب در طول زمان مانند دیگر

۱. برخی از نخستین اشاره‌ها به نام «جعفر الصادق» از دوران حیات وی تا اواخر قرن دوم را در این منابع ببینید: گزارش‌های

مکاتب فقهی اسلام، مکتبی تثبیت یافته گردید که نظریه فقهی خاص خود و روش های تجزیه و تحلیل متمایز از دیگران را داراست. همچنین این مکتب، مظهر سنت زنده ای است که سیزده قرن استمرار یافته، و هم اکنون بیش از دویست میلیون پیرو در سراسر جهان دارد و میراث آن در هزاران کتاب نگهداری می شود و فهرست بلند بالایی از نظریات متفکران اصیل فقهی را دربر دارد؛ به ویژه در دو حوزه تفسیر متون فقهی و قراردادهای، این سنت تا حدی گسترش یافته که در مقایسه با همتایانش در سنت های فقهی اسلامی یگانه است.

در نیم قرن گذشته، آثار پرشماری به زبان های گوناگون برای معرفی این مکتب، تاریخ، نظریات و محتوای آن پدید آمده است؛ از جمله یک تک نگاری به زبان انگلیسی که در سال ۱۹۸۴ از این نویسنده^۲ منتشر شد. اما این آثار، همگی بر مراحل بعدی مکتب، و شکل توسعه یافته و گسترش یافته اش متمرکز شده است. هدف پژوهش حاضر به عنوان تألیفی در زمینه تاریخ اندیشه این است که چگونگی آغاز این مکتب را نشان دهد و پیشینه ای ترسیم کند که آن را بازنمایی کند.

وجوه دیگری از شخصیت امام جعفر صادق {ع} نیز وجود دارد که این اثر، متعرض آن نشده است. مهم ترین آن ها رهبری او بر جامعه مسلمانان شیعه عصر خود و شناخته شدن او تا امروز به عنوان ششمین امام از اهل بیت پیامبر {ص} است. این موضوع به اندازه ای شناخته شده که نیاز به توضیح عمیق ندارد. پاراگراف زیر برای خوانندگانی که ممکن است به آن نیاز داشته باشند، خلاصه ای کوتاه ارائه می دهد:

پس از رحلت پیامبر {ص} در سال یازدهم، تا بیست سال بعد، جامعه تحت فرمانروایی حکمرانی که عموماً به عنوان خلیفه شناخته می شد، متحد باقی ماند. اعتراض بخشی از اعضای جامعه مسلمان به برخی سیاست های اداری خلیفه سوم، عثمان بن عفان (حاکم بین ۲۴-۳۵) از کنترل خارج، و به کشتن او ختم شد؛ اما خصومت در میان هواداران و مخالفان او ادامه یافت و در یک جنگ داخلی در زمان خلافت علی بن ابی طالب {ع} (حاکم بین ۳۵-۴۰) به اوج خود رسید که وحدت جامعه مسلمانان را برهم زد. پس از ترور علی {ع} و شروع خلافت رقیب و مخالفش، معاویه (حاکم بین ۴۱-۶۰) - که بر کل جامعه مسلمانان حکومت کرد و سلسله امویان را تأسیس نمود که متعاقباً نزدیک به یک قرن بر سرزمین های اسلامی حاکم بود- این جنگ داخلی فروکش کرد. با این حال، حمایت از علی و اولادش از بین نرفت و امید به اینکه آنان روزی دوباره به رهبری جامعه بازگردند ادامه پیدا کرد.

کلینی، کافی: ج ۲، ص ۷۷ و ۶۳۶، ج ۲، ص ۲۳۳ و ج ۵، ص ۴۶۷؛ کشی، رجال: ص ۱۶۲ و ۲۵۵ و ۳۰۶. قاضی نعمان، دعائم الاسلام: ج ۱، ص ۷۳ و ج ۱، ص ۷۱ و ۸۲ [که در آن واژه «جعفریه» به شکل رمزی «فلانیة» آمده است]؛ قاضی نعمان، شرح الأخبار: ج ۳، ص ۵۰۴؛ ابن بابویه، الفقیه: ج ۱، ص ۲۵۱. همچنین رجوع کنید به حمیری، قرب الإسناد: ص ۳۵۷. همچنین برای مشاهده بعضی از نخستین منابع غیر شیعی، نک: ابوتمام، دیوان: ص ۲۴۲؛ ابن قتیبه، المعارف: ص ۲۱۵؛ ابن عبدالبر، تمهید: ج ۲، ص ۶۶. {مترجم: برای مشاهده برخی منابع در این زمینه نک: مدرسی طباطبایی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۱۳-۱۱۴}.

۲. Hossein M. Tabataba'i, An Introduction To Shī'ī Law: A Bibliographical Study, Ithaca Press, 1984.

{حسین مدرسی طباطبایی، مقدمه ای بر فقه شیعه، ترجمه محمد آصف فکرت، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸}.

حامیان نهضت علویان^۳ در چند قیام ناموفق علیه امویان شرکت کردند. آن‌ها نیز به نوبه خود، علویان را به شیوه‌ای بی‌رحمانه تعقیب و محاکمه کردند؛ آن‌چنان‌که برای پژوهشگران تاریخ اسلام شناخته شده است.^۴

جعفر صادق {ع} به عنوان دانشمندترین و ارجمندترین فرد خاندان پیامبر {ص} در زمان خود، در بیشتر عمر

۳. «الَّذِينَ أَحْبَبُونَا» (أهل مودتنا) که در گزارشی از علی بن ابراهیم از جعفر صادق {ع} نقل شده است (تفسیر: ج ۱، ص ۶۷).

۴. بدین ترتیب، اولین جنگ داخلی به عنوان یک رویداد تاریخی با تأسیس سلسله امویان پایان یافت. باین حال، درگیری طرفداران عثمان در مقابل علی {ع} تأثیری پایدار بر جامعه اسلامی داشت. در روایتی از جعفر صادق {ع} که در کتاب کافی نقل شده، او به پیروان خود توصیه کرد که برای مصون ماندن از آسیب، نام علی {ع} را در ملاء عام ذکر نکنند: «إِيَّاكُمْ وَذَكَرَ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ فَإِنَّ النَّاسَ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْهِمْ مِنْ ذِكْرِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ» (کلینی، کافی: ج ۸، ص ۱۵۹) مراقب باشید [از] ذکر {نام} علی و فاطمه؛ زیرا مردم از ذکر علی و فاطمه بیزارند.

برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة: ج ۱۱، ص ۴۴-۴۵ (به نقل از ابوالحسن علی بن محمد مدائنی مورخ [د. ۲۲۵ق] در کتاب الأحداث).

۵. به عنوان مثال، نگاه کنید به نامه‌ای که منصور، خلیفه معاصر با جعفر صادق {ع}، به محمد بن عبدالله نفس زکیه، نوشت. او یکی دیگر از خاندان رسول الله بود که ادعای خلافت داشت: «وَمَا وُلِدَ مِنْكُمْ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ أَفْضَلُ مِنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ. وَمَا كَانَ فَيْكُم بَعْدَهُ مِثْلُ ابْنِ مُحَمَّدٍ بَنِي عَلِيٍّ وَلَا مِثْلُ ابْنِ جَعْفَرٍ» (ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۵، ص ۸۲-۸۳؛ مُبَرَّد، الکامل، ج ۴، ص ۱۱۹؛ طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۵۶۹-۵۷۰).

هیچ کس پس از رحلت رسول خدا در میان شما برتر از علی بن حسین {ع} نبود و پس از او، هیچ کس از شما مانند پسرش محمد بن علی {ع} و پسرش جعفر {ع} نبود.

این نامه پیش از سال ۱۴۵ و بنابراین در زمان حیات جعفر صادق {ع} (د. سال ۱۴۸) نوشته شده است. همچنین ببینید که خلیفه چگونه از جعفر {ع} استقبال کرد هنگامی که به دستور او به حضور خلیفه آورده شد، چنان‌که یکی از نزدیکان خلیفه گزارش کرده است:

«رُزِمَ مَوْلَى خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقُسْرِيِّ قَالَ: وَجَّهَنِي [المنصور] فِي حَمَلِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بَنِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بَنِي عَلِيٍّ أَبِي طَالِبٍ فَحَمَلْتَهُ. فَلَمَّا صَرْنَا عَلِيَّ بَابَ الْمَنْصُورِ وَقِيلَ: «جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ» فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ سَمِعَ بِهِ أَمْرًا بِالْأَبْوَابِ فُتُّحَتْ، وَالسُّتُورُ فُرِفَعَتْ، وَخَرَجَ الْمَنْصُورُ يَسْتَقْبِلُهُ إِلَى صَحْنِ الدَّارِ، فَعَانَقَهُ وَأَخَذَ بِيَدِهِ يَمْشِي مَعَهُ إِلَى صَدْرِ فَرَّاشِهِ وَقَدْ جَعَلَ يَدُهُ عَلَى صَدْرِهِ وَحَنَّا عَلَيْهِ، فَأَجْلَسَهُ مَعَهُ عَلِيٌّ فَرَّاشَهُ» (رقام بصری، العفو و الاعتذار، ج ۲، ص ۵۶۸-۵۶۹)

[رزام، مولى * خالد بن عبدالله قسری:] منصور مرا فرستاد تا جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب {ع} را نزد او بیاورم. وقتی در حضور منصور رسیدیم و [نام] جعفر بن محمد {ع} اعلام شد، [منصور] با شنیدن این نام بلافاصله دستور داد درها را باز کردند و پرده‌ها را برافراشتند و به حیاط جلویی بیرون آمدند تا از او استقبال کنند، [جایی که] او را در آغوش گرفت، دستش را گرفت، سپس او را به قسمت بالای جایگاه نشستن خود برد و او را بر روی صندلی خود بنشاند درحالی که [منصور] دست به سینه و متمایل به او نشسته بود.

{* مترجم: مولى در اینجا به معنای کسی است که در پیوند ولاء با دیگری بوده است.}

همچنین صحبت خلیفه در هنگام شنیدن خبر درگذشت جعفر {ع}:

«إِنَّ جَعْفَرَ كَانَ مِمَّنْ قَالَ اللَّهُ فِيهِ: ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا وَكَانَ مِمَّنْ اصْطَفَى اللَّهُ وَكَانَ مِنَ السَّابِقِينَ بِالْخَيْرَاتِ» (يعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۳).

جعفر {ع} از جمله کسانی بود که خداوند درباره او فرمود: «سپس مقدر کردیم که بندگان برگزیده‌مان این کتاب را به ارث ببرند» (فاطر، ۳۲). او از جمله کسانی بود که خداوند آن‌ها را برگزید و از «کسانی بود که در کارهای نیک پیش قدم شدند (همان آیه).

خود، در کانون احترام عمومی و {البته} حسادت و سوءظن حکومت بود. طرفداران او محدود به پیروان نهضت علویان {در برابر عثمانیان} نبودند؛ نهضتی که پیروانش در آن زمان به نام شیعه - کوتاه شده نام متقدم تر شیعه علی - شناخته می شدند و عقاید الهیاتی و دیدگاه های تاریخی خاصی در مورد گذشته داشتند. برخی دیگر نیز معتقد بودند که جعفر {ع} نسبت به خلفای معاصرش به خلافت اولی بود. با وجود اینکه ایشان هرگز ادعای خلافت نداشت، اما شیعیان، او را نه تنها دارنده علم حقیقی دین، بلکه به عنوان وارث و جانشین پیامبر {ص}، رهبر برحق جامعه و حاکم مشروع جامعه مسلمانان می دانستند. بنابراین، اکثریت مطلق شیعیان او را به عنوان ششمین امام مذهب خود، پس از علی {ع}، دو پسرش حسن {ع} و حسین {ع}، پسر حسین {ع} علی زین العابدین {ع}، و پسر وی، محمد باقر {ع} می دانند.

جمع خاصی از طرفداران اهل بیت {ع} تمایلاتی باطنی داشتند و صفاتی فراطبیعی {غالیانه}^۶ را به جعفر صادق {ع} و سایر امامان نسبت می دادند که از آن جمله می توان به علم نامحدود و علم غیب اشاره کرد. او پیوسته این

همچنین جملات زیر را راجع به ایشان ببینید:

«لَكِنَّ اللَّهَ قَدْ قَدَّمَ لَكَ فَضْلًا لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ قَوْمِكَ.» (کلینی، کافی: ج ۱، ص ۳۵۸-۳۵۹ به نقل از عبدالله بن حسن، پدر محمد بن عبدالله نفس زکیه).

خداوند به تو فضلی عطا کرد که هیچ کس از خانواده شما با شما شریک نباشد.

«عمرو بن ابي المقدام قال: كنت إذا نظرت إلى جعفر بن محمد علمت أنه من سلالة النبيين.» (ابن عدی، الکامل، ج ۲، ص ۵۵۶؛ دیگری، مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۸؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۵۷).

[عمرو بن ابي المقدام:] هرگاه به جعفر بن محمد نگاه می کردم، می دانستم که او از نسل پیامبران است.

«كان أفضل الناس وأعلمهم بدين الله.» (يعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۱)

او بهترین مردم و داناترین مردم به دین خدا بود.

«سمعت أبي يقول: جعفر بن محمد ثقة، لا يسأل عن مثله.» (ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۴۸۷)

از پدرم شنیدم که گفت: جعفر بن محمد {ع} قابل اعتماد است. درباره کسی مانند او (راجع به وثاقت و عدالتش) سؤال نمی شود.

«كان من سادات أهل البيت فقهاً وعلماً وفضلاً.» (ابن حبان، ثقات، ج ۶، ص ۱۳۱)

وی در شریعت و دانش و تعالی از سروران اهل بیت پیامبر {ص} بود.

«كان سيد بني هاشم في زمانه.» (ذهبی، عبر، ج ۱، ص ۲۰۹)

او در زمان خود سرور بنی هاشم بود.

«أحد الأئمة الأعلام، برّ صادق كبير الشأن، سيد بني هاشم.» (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۴۱۴ و ۱۹۲)

یکی از مشاهیر برجسته، پاک، بافضیلت، بزرگ مرتبه و سرور بنی هاشم.

۶. برای اطلاع از دوره های بعدی، برای نمونه به ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۰ مراجعه کنید، آنجا که می گوید:

«جعفر الصادق كبير الشأن، من أئمة العلم، كان أولى بالخلافة من أبي جعفر المنصور.»

جعفر صادق {ص}، بلندمرتبه، از پیشوایان در علم. او از [خليفة زمان خود] ابو جعفر منصور، محق تر به خلافت بود.

همچنین ذهبی در تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۸۳۳، درباره جعفر {ع} می گوید:

«كان يصلح للخلافة لسؤدده وفضله وعلمه وشرفه.»

وی به دلیل مقام عالی و شایستگی و علم و شرافت خانوادگی، شایستگی خلافت را داشت.

۷. نگاه کنید به Crisis and Consolidation, p.p. 21-32 ترجمه در: مکتب در فرایند تکامل، ص ۶۸-۷۳.

ادعاها را با شدیدترین عبارات ممکن محکوم می‌کرد. این دسته از طرفداران او، کتاب‌ها و روایات متعددی را در موضوعات علوم طبیعی، کیمیا، رمل، تعبیر خواب و فال و همچنین تصوف و سایر موضوعات باطنی نوشته، و به وی نسبت می‌دادند. اما بدیهی است که تمامی این آثار به‌اشتباه منسوب شده است. این مسئله در مطالعات متعددی به زبان‌های مختلف مورد توجه قرار گرفته است.

برای جریان غالب شیعیان، امام منبع معرفت صحیح دینی و حامل میراث اهل بیت {ع} بود و باقی ماند. قدیمی‌ترین تعریف تشیع - که توسط یکی از علمای برجسته کوفه در اوایل قرن دوم، أبان بن تغلب (د. ۱۴۱)، بیان شده است - این نکته را روشمند توضیح می‌دهد: «شیعیان کسانی هستند که در هنگام اختلاف نظر در گزارش‌ها از پیامبر {ص}، از نظر علی {ع} پیروی می‌کنند، و در هنگام اختلاف نظر در گزارش‌ها از علی {ع}، از نظر جعفر بن محمد [صادق] {ع} تبعیت می‌نمایند.»^۹

همان‌گونه که پیشتر بیان شد، جعفر صادق {ع} فقیهی عالی‌قدر در زمان خود بود و تسلط او بر فقه اسلامی، در جامعه مسلمانان زمان وی، امری اجماعی بود. این تسلط با استنادات قابل توجهی در منابع اسلامی منعکس شده است که برخی از آن‌ها در فصل اول این کتاب نقل می‌شود. داستان زیر، بیانگر ملاقاتی است که بنا بر نقل‌ها، میان ابوحنیفه، بنیان‌گذار مکتب فقه حنفی، و جعفر صادق {ع}، در حضور منصور خلیفه عباسی (حاکم در ۱۳۶-۱۵۸) رخ داده است. این داستان، که توسط برخی منابع متقدم حنفی از طریق شاگرد ابوحنیفه، حسن بن زیاد لؤلؤی نقل شده، نشان می‌دهد که جامعه مسلمانان در قرون اولیه چه دیدگاهی درباره جعفر صادق {ع} داشتند:^{۱۰}

۸. درباره او و آثارش رجوع کنید به Modarressi, Tradition and Survival, 116-117، میراث مکتوب شیعه، ص ۱۵۳-۱۶۴.

۹. نجاشی، رجال، ص ۱۲.

۱۰. برای اولین بار در بیش از دوازده قرن، اعتبار این گزارش توسط مصحح کتاب تاریخ الإسلام ذهبی (ج ۳، ص ۸۳۰: چاپ‌شده در سال ۲۰۰۳ در بیروت) به سه دلیل مورد تردید قرار گرفته است:

۱- ابوحنیفه با خلافت عباسی رابطه خوبی نداشت، تا آنجا که در زندان منصور درگذشت. بنابراین او گزینه محتملی نبود که توسط خلیفه برای این منظور انتخاب شود.

۲- خلیفه به جعفر صادق {ع} احترام می‌گذاشت تا آنجا که وقتی خبر مرگ جعفر {ع} را دریافت کرد گریست (یعقوبی، تاریخ، ج ۲، ص ۳۸۳).

۳- منبع نهایی گزارش، یعنی ابن عقده، ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید کوفی (د. ۳۳۲)، حافظ حدیث در کوفه در اواخر قرن سوم تا اوایل قرن چهارم، عموماً در زمان حیات خود و پس از آن به‌عنوان یک شیعه شناخته می‌شد، و از این رو ممکن است که در تهیه این گزارش، به‌طور کلی یا جزئی، سوگیری فرقه‌ای دخیل شده باشد. با این حال، برای هدف حاضر، {توجه به} این نکته کافی است که این گزارش در اوایل قرن چهارم در جریان بوده است. چنان‌که گواه این امر آن است که این گزارش توسط ابن عدی (د. ۳۶۵)، در الکامل (ج ۲، ص ۵۵۶) نقل شده و در آثار متقدم حنفی در مورد ابوحنیفه نقل شده است. علاوه بر این، ویراستار تاریخ الإسلام ذهبی در استدلال‌هایی که ارائه می‌کند، نسبت به واقعیت‌های مهمی غفلت داشته است:

۱- ماهیت سیاست این است که مردم در واکنش به تغییر شرایط مورد لطف و محبت قرار می‌گیرند یا از اقبال خارج می‌شوند، به‌ویژه اگر در نظر داشته باشیم که ابوحنیفه ظاهراً در اواخر عمر خود در جریان قیام نفس زکیه در سال ۱۴۵،

سمعت أبا حنيفة وسئل من أفتقه من رأيت؟ قال: ما رأيت أحداً أفتقه من جعفر بن محمد. لما أقدمه المنصور الحيرة بعث إلي فقال: يا أبا حنيفة! إن الناس قد فتنوا بـجعفر بن محمد فهب لي من مسائلك الصعاب. فهيات له أربعين مسألة ثم أتيت أبا جعفر [المنصور] وجعفر جالس عن يمينه. فلما بصرت بهما دخلني لـجعفر من الهيبة ما لم يدخلني لأبي جعفر. فسلمت وأذن لي فجلست. ثم التفت إلي جعفر فقال: يا أبا عبد الله! تعرف هذا؟ قال: نعم! هذا أبو حنيفة - ثم أتبعها: قد أتاناه.

حدود ده سال پس از آغاز خلافت منصور، با خلیفه درگیر شد. این همان زمانی بود که حکومت شروع به تعقیب علویان، از جمله جعفر {ع}، کرد که خلیفه دیگر با درجه بالایی از احترامی که در این داستان نشان داده شده است، با او رفتار نمی کرد. بنابراین، این رویداد باید در سال هایی رخ داده باشد که ابوحنیفه هنوز مورد علاقه حکومت بوده است.

۲- در منابع مهم تاریخی و تراجم گزارش هایی وجود دارد (از اولین آن ها زبیر بن بکار، الموفقیات: ص ۱۴۹؛ طبری، تاریخ: ج ۷، ص ۶۰۳؛ ابن عبدربه، العقد الفريد، ج ۳، ص ۲۲۴-۲۵)، که برخی از آن ها در گذشته توسط همین مصحح تصحیح شده است (مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۵ تا ۹۷؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۶۶ تا ۲۹۷) که در آن خلیفه آشکارا، گاه به نام خدا سوگند یاد می کند که جعفر صادق {ع} را می کشد. بنابراین، واکنش گزارش شده خلیفه به مرگ جعفر {ع}، مانند تبلیغات دولتی برای جلوگیری از هرگونه سوءظن در مورد نقش احتمالی حکومت در مرگ جعفر {ع} به نظر می رسد. همان طور که در فصل اول در ادامه اشاره خواهد شد، جامعه می دانست که خلیفه با جعفر {ع} رابطه خوبی ندارد و حکومت برای رهایی خلیفه از نگرانی، منتظر مرگ او بود.

۳- این واقعیت که اگرچه ابن عقده واقعاً شیعه بود (رجوع کنید به مدخل مربوط به او در دائرةالمعارف اسلام، ج ۲، ص ۱۲ [ضمیمه]: ص ۴۰۰-۴۰۱ [ویلفرد مادلونگ])، اما او مانند پدرش (تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۱۵۰) به عنوان شیعه زیدیه شناخته می شده است (رجوع کنید به نجاشی، رجال، ص ۹۴؛ طوسی، فهرست، ص ۲۸؛ هر دو از آثار خود کتاب «من روی عن زید بن علی» را ذکر می کنند و طوسی همچنین از «کتاب یحیی بن الحسین بن زید و أخباره» نام برده است)؛ به این ترتیب، نباید احساس خاصی نسبت به جعفر صادق {ع} یا تشیع امامی داشته بوده باشد. ناگفته نماند که امامیه علم به تنوع آراء را برای امام فضیلت بزرگی نمی داند. همان طور که برای دانشجویان تاریخ اسلام شناخته شده است، زیدیان از نهضت علویان حسنی حمایت می کردند و با جعفر صادق {ع} رابطه خوبی نداشتند (مثلاً رجوع کنید به کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۹؛ ابومنصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۲-۲۹۳؛ علی طبرسی، مشکاة الانوار، ج ۲، ص ۷۵) و نه با پیروان او (برای مثال، کشی، رجال، ص ۲۲۱؛ طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۵۳). در گزارشی در مفید، الأمالی، ص ۳۳؛ راوی معاصر با شورش های زیدیان در زمان جعفر صادق {ع}، نگرانی عمومی پیروان جعفر {ع} در آن زمان را چنین بیان می کند:

إن ظفر زید وأصحابه فليس أحد أسوأ حالا عندهم منا، وإن ظفر بنو أمية فنحن عندهم بترك المنزلة. اگر زید و یارانش پیروز شوند، هیچ کس در نزد آنان بدتر از ما نخواهد بود. اگر بنی امیه پیروز شوند، ما نیز در نزد آنان همین مقام را خواهیم داشت.

ابن بابویه (د. ۳۸۱) از معاصران جوان ابن عقده، در کتاب کمال الدین خود (کتابی که تنها چند دهه پس از ابن عقده نوشته است) به ما می گوید که «زیدی ها خشن ترین مردم علیه ما یعنی [امامیه] هستند» (ابن بابویه، کمال الدین، ص ۱۲۶). چند دهه بعد، ابوحنیان التوحیدی در الامتاع و المؤاساة به خصومت موجود در آن زمان بین این دو شاخه از تشیع به عنوان نمونه ای از دشمنی عمیق بین دو گروه مذهبی اشاره می کند (ابوحنیان التوحیدی، ج ۲، ص ۱۸۸).

مسلماً لطف زیدیان به ابوحنیفه کمتر از جعفر صادق {ع} نبوده است؛ به ویژه ابن عقده کتابی {در این باب} با عنوان کتاب أخبار أبي حنيفة و مسنده نوشته (نجاشی، رجال، ص ۹۴؛ طوسی، فهرست، ص ۲۸). بنابراین به نظر می رسد که او این داستان را، بدون هیچ گونه سوگیری فرقه ای خاصی، مانند هزاران گزارش دیگر که در آثارش استناد کرده یا برای شاگردانش خوانده نقل کرده است.

ثم قال: يا أبا حنيفة! هات من مسائلك تسأل أبا عبد الله. فابتدأت أسأله، فكان يقول في المسألة: أنتم تقولون فيها كذا وكذا، وأهل المدينة يقولون كذا وكذا، ونحن نقول كذا وكذا. فربما تابعنا، وربما تابع أهل المدينة، وربما خالفنا جميعاً، حتى أتيت على أربعين مسألة، ما أخرج منها مسألة. ثم قال أبو حنيفة: أليس قد روينا أن أعلم الناس أعلمهم باختلاف الناس؟^{١١}

از ابوحنیفه شنیدم [زمانی که از او پرسیدند] داناترین کسی که در احکام دینی دیده بود کیست؟ او پاسخ داد: کسی را در احکام دینی آگاه‌تر از جعفر بن محمد [صادق] {ع} ندیده‌ام. هنگامی که منصور او را به حیره [نزدیک کوفه، مقر حکومت عباسی در سال‌های آغازین آن] آورد، به دنبال من فرستاد و گفت: ای ابوحنیفه! مردم مسحور جعفر بن محمد {ع} شده‌اند، پس سخت‌ترین سؤالات خود را برای او آماده کن. من [سیاهه‌ای از] چهل سؤال را تهیه کردم و به پیشگاه ابوجعفر [منصور] رفتم، درحالی که جعفر {ع} در سمت راست او نشسته بود. وقتی آن دو را دیدم، هیبتی که نسبت به جعفر داشتم بسیار بیشتر از آن بود که نسبت به ابوجعفر [منصور] احساس می‌کردم. سلام کردم و اجازه نشستن به من داده شد. سپس ابوجعفر [منصور] رو به جعفر {ع} کرد و گفت: ای اباعبدالله! آیا این مرد را می‌شناسی؟ جعفر {ع} گفت: «آری، این ابوحنیفه است.» و افزود: «او قبلاً به دیدن ما آمده است.» سپس [منصور] گفت: «ای ابوحنیفه! سؤالات خود را مطرح کن تا از اباعبدالله سؤال کنیم.» بنابراین من شروع به پرسیدن از او کردم و او در پاسخ به هر سؤال می‌گفت: «شما [در مکتب عراق] چنین و چنان می‌گویید و اهل مدینه [که فقهای مکتب حجاز می‌باشند] چنین و چنان می‌گویند و ما [در سنت اهل بیت پیامبر {ص}] چنین و چنان می‌گوییم.» نظرات او گاه با نظر ما و گاه با نظر اهل مدینه همخوانی داشت،^{١٢} و گاه با هیچ کدام، تا اینکه من تمام چهل سؤال را مطرح کردم. او حتی یک سؤال را بی پاسخ نگذاشت. ابوحنیفه در شرح

١١. ابن عدی، الکامل، ج ٢، ص ٥٥٦؛ موفق بن احمد مکی، مناقب أبي حنيفة، ج ١، ص ١٣٧ (احتمالاً از کشف الآثار الشريفة فی مناقب أبي حنيفة توسط ابومحمد عبدالله بن محمد الحارثي (د. ٣٤٠)، منبع اصلی گزارش‌ها در کتاب موفق المکی)؛ ابوالمؤید خوارزمی، جامع مسانيد أبي حنيفة، ج ١، ص ٢٥١؛ مزی، تهذيب الکمال، ج ٥، ص ٧٩-٨٠؛ ذهبی، سير اعلام النبلاء، ج ٦، ص ٢٥٧-٢٥٨؛ ذهبی، تاريخ الاسلام، ج ٣، ص ٨٣٠. همچنین بنگرید به ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ٤، ص ٢٥٥ که داستان را از مسند ابی حنيفة نقل می‌کند (ذهبی، تذكرة الحفاظ، ج ١، ص ١٥٧)، و جمله‌ای کلیدی از آن گزارش نقل شده است.

١٢. این نکته به‌ویژه در نظرانی که از ایشان در آثار فقهی اهل سنت نقل شده، به‌خوبی بازتاب یافته است. به‌عنوان مثال، ابن‌قمامه، المغنی، ج ٥، ص ١٤٨ - که در آن جعفر صادق {ع} از نظر جدّ مادری خود، قاسم بن محمد بن ابی‌بکر، یکی از فقهای هفت‌گانه مدینه، در مورد حرام بودن نوع خاص غذای عطرآگین برای زائر مکه که در حال احرام است حمایت کرده است - را مقایسه کنید با ترمذی، سنن، ج ١، ص ٨٤ (ذیل حدیث شماره ٣٤)، جایی که گفته می‌شود جعفر {ع} با نظر فقهای عراق بر تعداد دفعاتی که یک مسلمان باید در وضو سر خود را مسح کند موافق بوده است. ابن‌قمامه در المغنی (ج ١٣، ص ٢٩٠) نظر جعفر {ع} درباره نام بردن خدا هنگام ذبح حیوان با فقهای مکه همخوان است، اما او در مورد جایز بودن نیابت شخصی که هنوز حج خود را انجام نداده است از شخص دیگری در همان مناسک، اساساً با عراقی‌ها، اعم از کوفیان و بصری‌ها، موافق است (ابن‌قمامه، ج ٥، ص ٤٢).

ماجرا گفت: «آیا نمی‌گویند: داناترین مردم کسی است که آگاه‌ترین شخص، نسبت به اختلاف آراء {موجود} در میان ایشان باشد؟»^{۱۳}

مالک بن انس، پایه‌گذار مکتب فقهی مالکی، شاگرد جعفر صادق {ع} بوده و از او حدیث نقل کرده است. گزارش زیر، بیان می‌کند که مالک چگونه از مصاحبت خود با جعفر صادق {ع} یاد می‌کرد:^{۱۴}

سمعت مالک بن أنس فقيه المدينة يقول: كنت أدخل على الصادق جعفر بن محمد فيقدم لي مخدة ويعرف لي قدرا ويقول لي يا مالک! إني أحبک. فکنت أسري بذلك وأحمد الله تعالى عليه. قال: وكان لا يخلو من إحدى ثلاث خصال: إما صائماً، وإما قائماً، وإما ذا كراه. وكان من عظماء العباد وأكابر الزهاد الذين يخشون الله، وكان كثير الحديث طيب المجالسة كثير الفوائد. فإذا قال: «قال رسول الله» اخضر مرة واصفر أخرى حتى ينكره من كان يعرفه. ولقد حججت معه سنة فلما استوت به راحلته عند الإحرام كان كلما هم بالتلبية انقطع الصوت في حلقه وكاد أن يخر من راحلته. فقلت: قل يا بني رسول الله! فلا بد لك من أن تقول. فقال: يا بن أبي عامر! كيف أجسر أن أقول: «لبیک اللهم لبیک»، وأخشى أن يقول لي: «لا لبیک ولا سعدیک!»

از مالک بن انس - فقیه مدینه - شنیدم که می‌گفت: صادق جعفر بن محمد {ع} را زیارت می‌کردم. بالشتی به من تعارف می‌کرد و مرا گرمی می‌داشت و می‌گفت: «ای مالک! من به تو علاقه دارم!» این باعث خوشحالی من می‌شد و خداوند متعال را برای آن شکر می‌کردم. او همیشه به یکی از این سه کار اشتغال داشت: روزه، نماز یا ذکر خدا. او از بزرگ‌ترین عابدان و بندگان زاهد خدا بود. او همچنین خوش صحبت و خوش محضر بود. وقتی می‌گفت: «رسول خدا فرمود» گاهی سبز می‌شد، گاهی زرد می‌شد، به طوری که حتی کسانی که او را می‌شناختند، نمی‌توانستند او را بشناسند.^{۱۵} یک سال با او حج به جا آوردم. وقتی

۱۳. آگاهی گسترده جعفر صادق {ع} از اختلاف آراء در میان فقه‌های نواحی مختلف، در پاسخ‌های او به سؤالات به‌خوبی مشخص است، چنان‌که در ادامه در فصل دو نشان داده خواهد شد. هنگامی که شخصی که از پیروان او نبود از او سؤال فقهی می‌پرسید، تنوع آرای فقه‌های نواحی مختلف را نقل می‌کرد (کشی، رجال، ص ۲۵۳؛ مثلاً رجوع کنید به کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۳۶)، که در آن، او به نظر فقه‌های مکه که او با آن‌ها مخالف بود ارجاع می‌دهد. گاهی نیز به اجماع آن‌ها اشاره می‌کرد، مثلاً به گزارش ابن بابویه به سندی از وی آنجا که می‌گوید: «فقه‌های حجاز در این مورد با فقه‌های عراق اختلافی نداشته‌اند» (علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۸).

۱۴. روایت شده از موسی بن عبدالله زبیری (د. ۲۳۶) در: ابوالقاسم جوهری (م. ۳۸۱)، مسندالموطأ، ص ۲۸۶-۲۸۷ (از آنجا ابن عبدالبر، تمهید، ج ۲، ص ۶۷، ابن خلفون، أسماء شیوخ مالک، ص ۱۳۵؛ قاضی عیاض، الشفاء، ج ۲، ص ۱۴۲؛ ابن فرحون، ارشاد السالک، ج ۱، ص ۲۰۱). ابن حجر، تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۰۶ و با سلسله نقل شیعی در: ابن بابویه، الأمالی، ص ۴۳۲ (همچنین رجوع کنید به علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۴؛ الخصال، ص ۱۶۷).

۱۵. گزارشی در کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۹، شدت احترامی را که برای خاندان پیامبر به‌عنوان بازماندگان ایشان قائل بودند تأیید می‌کند (همچنین رجوع کنید به همان، ج ۵، ص ۱۱۴):

«عن أبي هارون مولى آل جعدة قال: كنت جليساً لأبي عبد الله بالمدينة، ففقدني أياماً، ثم إنني جئت إليه فقال: لم أرك

مرکبش ایستاد تا احرام ببندد، هرگاه می‌خواست تلبیه را انجام دهد {لیک بگوید}، صدا در گلویش می‌ماند {و خارج نمی‌شد} و نزدیک بود از مرکبش بیافتد. گفتیم: «بگو ای پسر رسول خدا! باید لیک بگویی.» گفت: «ای پسر ابوعامر! چگونه جرئت کنم بگویم لیک، پروردگار من، لیک درحالی‌که می‌ترسم او به من بگوید: لا لیک ولا سعدیک {خوش نیامدی}!»

شایسته است در مورد منابع این تحقیق {نیز} مختصری توضیح ارائه گردد. همان‌گونه که انتظار می‌رود، شمار عظیمی از روایات جعفر صادق {ع} و نیز گزارش‌ها و اطلاعات درباره او در جوامع حدیثی و رساله‌های فقهی و نیز در کتب رجال و فهرست، نگاشته شده توسط پیروان عقاید و فرق مختلف، در سنت فریقین بازتاب یافته است.^{۱۷} برخی از آن داده‌ها، نامعتبر یا به کل جعلی هستند. در احادیث اهل سنت، مکرراً می‌توان تلاش‌هایی را مشاهده کرد که راویان متأخراموی و متقدم عباسی برای رد رقبای جملاتی را از قول رهبران گروه مخالف نقل می‌کردند. شواهد مسلمی از به‌کارگیری این شگرد در محیط فرقه‌ای قرون متقدم اسلامی موجود است. در حدیث شیعی، در پس بسیاری از متون که با زبان و منش امامان {ع} همخوانی ندارند،^{۱۸} دست گروه‌ها و افراد مختلف باطنی به وضوح دیده می‌شود؛ آنان تظاهر می‌کردند که علاقه‌مند به اهل بیت {ع} و منتسب به ایشان هستند، درحالی‌که احتمالاً بسیاری‌شان

منذ أيام يا أبا هارون! فقلت: ولد لي غلام. فقال: بارك الله لك! فما سميتَه؟ قلت: سميتُه محمداً. فأقبل بخذه نحو الأرض وهو يقول: محمدٌ محمدٌ محمدٌ، حتّى كاد يلصق خدّه بالأرض. ثم قال: نفسي ووُلدي وأهلي وأبوي وأهل الأرض كلّهم جميعاً فداءً لرسول الله. لا تسبّه ولا تضربه ولا تُسئِ إليه.»

[ابوهارون، مولی آل جعده می‌گوید] من در مدینه در محضر ابوعبدالله [جعفر صادق {ع}] می‌نشستم. چند روزی دلش برایم تنگ شده بود. دفعه بعد که نزد او رفتم گفت: «چند روزی است که تو را ندیده‌ام ای ابوهارون!» گفتم: «برای من فرزندی به دنیا آمد.» گفت: «خداوند به تو برکت دهد! اسمش را چه گذاشتی؟» گفتم: «نام او را محمد گذاشتم.» با صورتش به طرف زمین خم شد و گفت: «محمد، محمد، محمد!» تا اینکه صورتش تقریباً زمین را لمس کرد. سپس فرمود: «من و فرزندانم و اهل بیتم و پدر و مادرم و همه اهل زمین با هم فدای رسول خدا. به او [فرزندتان] توهین نکن، {او را} کتک زن و {با او} بدرفتاری نکن.»

۱۶. مالک فرزند انس بن مالک بن ابی‌عامر أصبحی بود.

۱۷. اثری از محمدکاظم قزوینی، موسوعة الإمام جعفر الصادق، سعی دارد روایات امام {ع} یا گزارش‌های درباره ایشان را که عمدتاً در منابع شیعی امامی ثبت شده، جمع‌آوری کند. این کتاب به صورت موضوعی تنظیم شده است و بنابراین به عنوان یک نقطه شروع آسان برای تحقیق در مورد همه جنبه‌های مختلف زندگی، اندیشه و تعالیم جعفر صادق {ع} کاربرد دارد.

۱۸. بسیاری از جعل‌هایی که باطنی‌ها درباره جعفر صادق گفته‌اند، از این قبیل بود که به راحتی می‌توان آن‌ها را از نظر لحن و محتوایشان تشخیص داد؛ زیرا نه مطابق با اظهارات گسترده او و نه قابل قیاس با سبک گفتار، شخصیت، یا خانواده و فرهنگ مربوط به جایگاه ایشان بود. همان‌طور که در نمونه‌های متعدد مشاهده می‌شود، شاگردان نزدیک امام که با زبان ایشان آشنا بودند، به محض شنیدن سخنی که به او نسبت داده می‌شد، درست را از نادرست تشخیص می‌دادند (به فصل اول مراجعه کنید).

۱۹. باطنی‌ها معمولاً تحصیلات یا طبقه متمایز اجتماعی و خانوادگی نداشتند. باطنی‌گرایی و غلو آنان، تنها مکرری برای کسب تمایز در جامعه و مطرح کردن خود به عنوان حامیان و طرفداران سرسپرده مرام تشیع بود (رجوع کنید به کشی، رجال، ص ۱۳۸-۱۴۸ و جابه‌جای کتاب). آن‌ها با خرسندی، آماده این بودند که بین مردم تنش، نفرت و خصومت ایجاد کنند، فقط برای اینکه در جامعه، خود را به عنوان افرادی برجسته مطرح کنند. بسیاری از مطالبی که آن‌ها جعل کردند و به ائمه

حتی اعتقادی به خدا یا اسلام نداشتند.^{۲۰} با این حال، برخی از آن مطالب در میان توده‌های بی‌سواد یا کم‌سواد مورد استقبال قرار گرفت.^{۲۱} همچنین در هر دو دسته، جاعلان حدیثی وجود داشتند که هیچ هدف اعتقادی مشخصی را دنبال نمی‌کردند و صرفاً به دلیل محبوبیت نام جعفر صادق {ع} به عنوان یک منبع عمده آموزه‌های دینی، جسورانه هر دروغی را به او می‌بستند.^{۲۲} با این حال، حجم زیادی از مطالب {منقول از امام یا مرتبط با او} وجود دارد که اصیل به نظر می‌رسد یا اصیل فرض کردن آن‌ها، منطقی به نظر می‌رسد. در مورد خاستگاه این مطالب، طبعاً در منابع شیعی، به ویژه منابع مکتب جعفری، مطالب بسیار بیشتری {در همین باره} یافت می‌شود.

در اثر حاضر، از تمام مطالبی که هم از طریق گزارش‌های تاریخی و هم رجالی شناخته شده و با زبان و شخصیت

نسبت دادند، اگر {ثابت می‌شد که} واقعاً ائمه آن را گفته بودند یا آن راویانی که جاعلان ادعا می‌کردند، آن را در آن زمان روایت کرده بودند، می‌توانست جان ائمه، شاگردان و راویان آن‌ها را به خطر بیندازد یا اینکه موجب شرمساری و رسوایی شدید جامعه باران و خیرخواهان اهل بیت {ع} گردد. این نشانه روشنی است که چنین مطالبی با راوی و سلسله سند مورد ادعا برای آن، جعلی آشکار بوده است.

۲۰. نک: Modarressi, Crisis and Consolidation, p.p. 35-36 {ترجمه در: مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۸۳-۸۷}.
۲۱. شیوه بسیار متداول باطنیان، ویرایش روایات و بازگویی کلمات بود به شکلی که نسخه‌های جدید روایت را از قول امام یا شاگردان برجسته‌اش نقل می‌کردند و سپس در جامعه شیعیان آن زمان به طور گسترده رواج می‌دادند. با یک ویرایش کوچک، یک عبارت ساده می‌توانست تا زمانی که به کوفه برسد، معنای بسیار متفاوتی پیدا کند. بسیاری از شیعیان کوفه جملاتی از ائمه که مشابه آوایی یکدیگر بودند را به خاطر داشتند (برای نمونه، نک: Modarressi, Tradition and Survival, p.90 {ترجمه در: مدرسی، میراث مکتوب شیعه، ص ۱۳۴}). این واقعیت به جاعلان کمک کرد تا در {جانداختن} نسخه‌های {جعلی} خود موفق شوند. گرایش انسان به موضوعات شگفت‌آور و ساختگی و نیز تخیل و اغراق در مورد رهبران معنوی خود همیشه باعث می‌شد که توده‌های بی‌سواد قربانی دام‌های باطنی‌ها شوند، به ادعاها و انتساب‌های آن‌ها ایمان بیاورند و به عنوان نوعی رسانه‌های جمعی بی‌مزد برای انتشار هر جعل جدید عمل کنند.

۲۲. این سه دسته از دروغ‌ها و دروغ‌گوییان در فصل اول به تفصیل مورد بحث قرار خواهند گرفت. همچنین {در این رابطه} نظر هوشمندانه یکی از علمای برجسته حدیث، ابوحاتم محمد بن ادريس رازی (د. ۲۷۷)، در ابن‌ابی‌حاتم، الجرح و التعديل، ج ۹، ص ۲۵ قابل توجه است. این نقل نشان می‌دهد که حکومت و حامیان، از جعل‌ها و سخنانی که به نادرستی که به جعفر صادق {ع} منسوب می‌شد، رضایت داشته و بسیار محتمل است که مشوق آن نیز بودند؛ زیرا این جعل‌ها چهره امام {ع} و اهل بیت پیامبر {ص} را در نظر توده‌های مذهبی و به ویژه علمای حدیث مخدوش می‌کرد و ایشان را به عنوان «ناقلان ضعیف» یا مطالب باطل معرفی می‌کرد:

«كتب الفضل بن الربيع إلى أبي فقال: لا تحدث عن جعفر بن محمد. فقلت لابي: هذا أبو البختري ببغداد يحدث عن جعفر بن محمد بالأعاجيب ولا ينهي. فقال: يا بني! أما من يكذب علي جعفر بن محمد فلا يبالون به، وأما من يصدق علي جعفر فلا يعجبهم.»

فضل بن ربيع به پدرم نوشت: از جعفر بن محمد احادیث نقل نکن. به پدرم گفتم: اینجا ابوالبختری در بغداد احادیث عجیب و غریب از جعفر بن محمد نقل می‌کند، اما منع نمی‌شود. گفت: ای پسر! به کسی که به جعفر بن محمد {ع} دروغ می‌بندد اهمیتی نمی‌دهند، اما کسی که صادقانه از جعفر نقل می‌کند را دوست ندارند!

فضل بن ربيع و پدرش چندین دهه به عنوان مقامات عالی‌رتبه خلافت عباسی خدمت کردند. فضل به عنوان حاجب (دربان یا پیشکار) برای منصور و جانشینان او، و به عنوان وزیر برای هارون الرشید (پس از برچیده شدن بساط برمکیان) و پسرش امین به شمار می‌رفت. فضل در سال ۲۰۸ درگذشت. برای اطلاع از شخصیت ابوالبختری، به فصل اول مراجعه کنید.

جعفر صادق (ع) مطابقت دارد، استفاده می‌کنیم و به دلیل این تطابق، معقول است آن‌ها را معتبر بدانیم. همین قضاوت، در مورد آن دسته از گزارش‌هایی که با شواهد درونی یا بیرونی^{۲۳} -از جمله زبان و سبک گفتمان فقهی در زمان او^{۲۴} - سازگار است، صادق است. گرایش‌های فرقه‌ای و تعلقات اعتقادی نگارنده، در اثر موجود، نقشی در پذیرش یا ردّ هیچ یک از گزارش‌های منفرد تاریخی یا اعتقادی {که تنها توسط یک منبع، گزارش شده} نداشته است.^{۲۵}

۲۳. شواهد بیرونی {یا برون‌متنی} شامل مواردی است که تاریخ‌های بیان‌شده برای رویدادهای تاریخی {در یک گزارش معین}، با مراجعه به گزارش‌های گاه‌شماری‌های متقدم قابل تأیید باشد. به عنوان مثال، در گزارشی در کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۴۶-۳۴۷، یکی از پیروان جعفر صادق {ع} به او می‌گوید که پس از ملاقات قبلی او با امام در چند سال قبل، همه اعضای خانواده‌اش در شیوع طاعون سال ۱۳۱ از بین رفتند. وی به روشنی از طاعونی معروف یاد می‌کرد که در ماه رجب سال ۱۳۱ آغاز شد و در شوال همان سال به پایان رسید. گفته شده است که در زمان آن همه‌گیری، تنها در بصره روزانه یک‌هزار نفر می‌مردند. نگاه کنید به: Conrad, "Plague in the Early Medieval Near East"; Modarressi, Tradition and Survival, 1:104.

مدرسی، میراث مکتوب شیعه، ترجمه قرایی، ص ۱۴۹.

۲۴. مثال معروف، استفاده از تعبیر «گفتم... او گفت...» و «أرایت» («فرض کن/ در نظر بگیر/ نظرت درباره... چیست؟») است، که به طور مکرر در مطالب باقی‌مانده از نخستین دوره‌های گفتمان فقهی اسلامی نقل شده است. تعبیر دوم آشکارا یک قرارداد زبانی از عربی پیش از اسلام است و مکرراً در قرآن از آن‌ها استفاده شده است (شامل انواع «أرایتکم» و «أرایتم»)، نیز در سنت پیامبر (با مثال‌های متعددی که به راحتی با جست‌وجوی ساده برخط در پایگاه‌های حدیثی و فقهی دیجیتال مانند «المکتبة الشاملة» و «المکتبة الوقفية» برای منابع اهل سنت، و «کتابخانه دیجیتال نور» برای آثار شیعی می‌توان آن‌ها را یافت) و همچنین در نوشته‌های فقهی و کلامی آن زمان (به وفور در آثار فقهی، مانند آثار مالک، شیبانی و شافعی قابل مشاهده است [همچنین رجوع کنید به: Calder, Studies in Early Muslim Jurisprudence, 9, 10, 45-47, 52-53].

همچنین در رساله‌های کلامی متقدم؛ به عنوان یک نمونه، ببینید: عبدالله بن یزید فزاری [اواخر قرن دوم]، توحید، ص ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹.

برخلاف فرض برخی از محققان غربی فقه اسلامی، این تعبیر دوم هیچ ارتباطی به مفهوم رأی -استفاده از ترجیح شخصی یا تصمیم‌گیری دل‌خواه ندارد (اما رجوع کنید به دارمی، السنن، ج ۱، ص ۲۸۱ و ۲۸۵؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۸). این تعبیر در منابع اولیه شیعی بسیار رایج است. نمونه‌ها با جست‌وجوی برخط در منابع دیجیتال به راحتی پیدا می‌شود. در اینجا فقط چند نمونه از این موارد را آورده‌ام که در مجموعه‌فیش‌هایی که برای اثر حاضر فقط از {کتاب کافی} کلینی گردآوری کردم، در روایات نقل‌شده از جعفر صادق {ع} قابل مشاهده بود:

ج ۱، ص ۵۳، ۵۴، ۵۸؛ ج ۲، ص ۸۱، ۱۷۳، ۲۱۳، ۲۱۹، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۴۵۰، ۴۷۵، ۴۸۸؛ ج ۳، ص ۱۹۷، ۲۰۹، ۳۵۵، ۴۳۵، ۴۵۹، ۵۱۷، ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۸؛ ج ۴، ص ۲۷، ۱۰۹، ۱۳۷، ۱۴۶، ۲۴۸، ۳۱۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۶۲، ۵۲۳، ۵۳۹؛ ج ۵، ص ۱۳، ۲۳-۲۶، ۳۸، ۴۴، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۰۷۷، ۱۳۰، ۱۸۵، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۳۵، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۴، ۲۸۶، ۲۹۰، ۳۹۱، ۴۰۷، ۴۴۸، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۸۱، ۴۸۲، ۵۲۵؛ ج ۶، ص ۴، ۱۱۶، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۸۴؛ ج ۷، ص ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۵، ۵۷، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۸، ۲۶۶، ۲۶۷، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۷، ۳۹۷، ۴۱۸، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۷۳، ۶۹۷؛ ج ۸، ص ۹۹، ۱۴۶.

{و} بسیاری دیگر در کتاب تهذیب نوشته محمد بن حسن طوسی یافت می‌شود، مانند:

ج ۱، ص ۳۶۴، ۳۶۱، ۲۶۱، ۲۴۸، ۲۴۴، ۲۳۵، ۲۲۷، ۲۰۵، ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۲۸، ۵۷، ۴۱؛ ج ۷، ص ۲۸، ۳۴۵؛ ج ۶، ص ۱۳۵، ۱۶۱، ۱۵۵؛ ج ۴، ص ۳۳، ۲۹۰؛ ج ۳، ص ۳۶۵۲۸۸؛ ج ۲، ص ۷، ۸۰۲۳۳؛ ج ۱۰، ص ۱۶، ۱۵۴؛ ج ۹، ص ۱۳۳، ۳۱۵، ۲۲۸؛ ج ۸، ص ۸۷، ۴۲۶، ۲۶۴۲۶۹۰، و مجموعه‌های متقدم شیعی دیگر.

۲۵. هیچ توجه خاصی به سلسله اسانید نخواهد شد؛ چراکه این اسانید به راحتی می‌توانستند جعل شوند و همراه با هر متنی -به انتخاب جاعل- به جامعه عرضه شوند. به فصل ۳، شماره ۵۸، ص ۲۵۵ تا شماره ۶۰، ص ۲۵۶ از این کتاب به

سه نکته دیگر نیز قابل ذکر است؛ اول: به احترام نظر ناشر، کلمه شیعی (Shīʿī) در این اثر به عنوان صفت به کار رفته است. این نوع کاربرد این کلمه، با شیوه‌ای که نگارنده آن را در طول سی سال به کار می‌برده، متفاوت است.

دوم: تمام تاریخ‌های این کتاب براساس تقویم هجری {قمری} اسلامی است، به جز تاریخ‌های انتشار که به تاریخ میلادی اشاره دارد. مواردی که برخلاف این ادعا، تصریح شده باشد، از این قاعده مستثناست.

سوم: چاپ‌های استفاده شده از منابع مورد استناد در این اثر، همان چاپ‌هایی است که در انتهای کتاب، در بخش کتابنامه ذکر شده است. {البته گاهی} خواننده متوجه خواهد شد که من گاهی از چاپ متفاوتی استفاده می‌کنم، که البته در هر ارجاعی مشخص شده است. این، یادآور زمانی است که در طول آن، کتابخانه‌ها به دلیل همه‌گیری {کرونا} بسته بودند و در نتیجه، نویسندگان به چاپ‌های خاصی که در سرتاسر یک اثر استفاده کرده بودند، دسترسی نداشتند و {از این رو} ناگزیر بودند به هر آنچه می‌توانست به صورت برخط قابل دستیابی باشد، قناعت کند.

در نهایت، جا دارد از مایکل کوک {Michael Cook} و انتصار رب {Intisar Rabb} تشکر و قدردانی کنم که پیش‌نویس ابتدایی این اثر را مطالعه کرده و پیشنهادهای ارزشمندی برای بهبود آن ارائه دادند. همچنین از داوران همتای ناشناس به خاطر نظرات و اصلاحات بسیار مفیدشان، از رامی کوجه {Rami Koujah} دستیار پژوهشی خود که از راه‌های مختلف به من یاری رساند، و از هانا سیوروا {Hanna Siurua} و استوارت براون {Stuart Brown} که برای ویرایش دقیق و کامل این کتاب کمک کردند قدردانی می‌کنم.

فصل اول

زندگانه

ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق^۱ {ع} در سال ۸۰ یا ۸۳^۲ در مدینه به دنیا آمد. او در همان شهر در سال ۱۴۸ درگذشت و به خاک سپرده شد. پدرش ابو جعفر محمد باقر {ع} پسر علی زین العابدین {ع}، پسر حسین {ع}، پسر علی {ع} و فاطمه زهرا {س} (دختر پیامبر {ص}) بود. نسب جعفر صادق از طرف مادری به ابوبکر، خلیفه اول، می‌رسد. مادر جعفر، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر (د. ۱۰۷) فقیه برجسته مدینه در اواخر قرن اول تا اوایل قرن دوم بود. در آثار اهل سنت درباره قرآن، حدیث و فقه معمولاً از او به جعفر بن محمد و در آثار شیعه به ابو عبدالله یاد می‌شود.

پدر وی: محمد باقر

پدر جعفر صادق {ع}، محمد باقر {ع} (۵۷ تا ۱۱۴)، از علمای بسیار محترم در قرآن، حدیث و فقه زمان خود بود.

۱. در مورد استفاده از این لقب برای او در زمان حیاتش، میان بسیاری از منابع نک: کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۴۴ (قس: طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۹۲ و ۳۱۳)؛ ابن بابویه، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۴.
۲. بخاری، تاریخ، ج ۲، ص ۱۹۹؛ ابن حبان، الثقات، ج ۶، ص ۱۳۱؛ ابن حبان، مشاهیر علماء الأمصار، ص ۱۵۶؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۷. در پاورقی ناشر تهذیب الکمال منابع متعدد دیگر اهل سنت از شرح حال او آمده است: نک: مزی، همان، ج ۵، ص ۷۴.
۳. این تاریخی است که اکثر منابع شیعی مربوط به زندگی‌نامه او ترجیح داده‌اند، مانند کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ مفید، الإرشاد، ص ۲۷۱؛ ابن ابی الثلج، تاریخ الأئمة، ص ۱۰؛ فضل بن حسن الطبرسی، إعلام الوری، ص ۲۷۱. همچنین نک: ابن الخشاب، تاریخ موالید الأئمة و وفیاتهم، ص ۱۸۵ (سال ۸۰ یا ۸۳)؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۸۰ (سال ۸۳ یا ۸۶)؛ ابن مطهر، المستجد، ص ۱۷۶.

محمد باقر {ع} ممتازترین عضو خاندان پیامبر در سال‌های پایانی قرن اول و آغازین قرن دوم^۴ بود و به همین دلیل توسط جوامع طرفدار علویان در عراق^۵ رهبری معنوی تلقی می‌شد، که امیدوار بودند روزی به مخالفت با امویان برخیزد و یک حکومت اخلاق‌مدار تأسیس کند؛^۶ که البته او هرگز بدان اقدام نکرد. امامیه او را پنجمین امام خود می‌دانند.

۴. نک: درآمد، پاورقی ۵، ص ۳ همین کتاب. پرواضح است همین مسئله موجب شده بود که برخی گمان کنند استر پیامبر {ص} در اختیار محمد باقر است، شایعه‌ای که او آن را قاطعانه رد کرد و گفت که هرگز آن حیوان را ندیده است (ابوطالب هارونی، اُمّالی، ص ۵۲۰). اما گزارشی با منشأ کیسانی، حاکی از آن است که استر پس از علی {ع} به پسرش حسن {ع}، سپس حسین {ع} و سپس به پسر سوم علی {ع}، محمد ابن حنفیه، منتقل شده است (ابن‌ناصرالدین، جامع الآثار، حدیث شماره ۶۳۶۲۷؛ به احتمال زیاد منظور از «محمد بن علی» در نسخه اصلی روایت سابق نیز همو بوده است). در هر صورت، تا زمان محمد ابن حنفیه یا محمد باقر {ع}، عمر این حیوان زبان‌بسته، ناگزیر از حداکثر طول عمر هم‌نوعان خود بسیار فراتر رفته بود. نزد مردم عادی آن زمان، در اختیار داشتن استر پیامبر به معنای انتسابی نزدیک به آن حضرت بود. از این روست که برخی منابع (نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۴۰۳؛ همچنین نک: ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴، ص ۲۳۱) در جنگ سال ۳۷ {جنگ صفین}، علی {ع} را سوار بر اسب و استر پیامبر {ص} گزارش کرده‌اند. (حتی اگر هر دو حیوان، آنقدر عمر می‌کردند، می‌بایست در آن زمان سن زیادی می‌داشتند، و احتمالاً برای صحنه نبرد کاملاً قابل‌استفاده نبودند - و مخصوصاً استر حتی مناسب آن شرایط هم نبود). منبع دیگری، او را سوار بر استر در جنگ نهروان در سال ۳۸ توصیف می‌کند (ابوالشیخ، أخلاق النبی، ص ۴۶۴) و برخی دیگر او را در بازارهای کوفه سوار بر آن توصیف می‌کنند (نک: برقی، محاسن، ص ۴۷۷؛ قاضی نعمان، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۵۳۶ و طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۳ و ۵ {مترجم: و نیز کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۲۰؛ همچنین برای نمونه دیگر نک: نجاشی، رجال، ص ۱۶۷}). البته برخی منابع نیز گزارش می‌کنند که عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر و جدّ خلفای عباسی، درست قبل از فتح شهر مکه در سال ۸، سوار بر همان استر نزد رهبران مکه می‌رود تا آنان را از آمدن قریب‌الوقوع مسلمانان آگاه سازد (مقربزی در امتاع الأسماع، ج ۱، ص ۵۳۶). همچنین لازم به ذکر است که برخی منابع پیامبر را صاحب چند استر دانسته‌اند (مانند ابن‌سیدالناس، عیون الآثار، ج ۲، ص ۴۲۲؛ مقربزی، امتاع الأسماع، ج ۷، ص ۲۲۰)، که یکی از آن‌ها {بعدها} وقتی وارد نخلستانی شد، توسط صاحب آن نخلستان کشته شد (ابن‌بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۱۲۶؛ مقربزی، امتاع الأسماع، ج ۷، ص ۲۲۲). اطلاعات بیشتر درباره استر پیامبر را می‌توان در مجموعه‌های حدیثی (مانند بخاری، صحیح، شماره‌های ۲۸۷۳ و ۲۸۷۴؛ بیهقی، سنن، ج ۱۰، ص ۴۵؛ بیهقی، دلائل النبوة، ج ۷، ص ۲۷۸) و در منابع تاریخی (مانند طبری، تاریخ، ج ۳، ص ۱۷۴؛ ابونعیم، ذکر أخبار إصیهان، ج ۲، ص ۵۴ و ۱۸۳)، و همچنین موارد مربوط به سیره پیامبر که برخی از آن‌ها فصول خاصی را به حیوان پیامبر اختصاص داده‌اند (مثلاً ابوالشیخ، أخلاق النبی، ج ۲، ص ۴۶۰-۶۸) یافت. بسیاری از این ادبیات در حال حاضر در اینترنت تحت عنوان بَغْلَةُ النبی در دسترس است.

۵. نک: ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۹ که در آن گزارش خلیفه هشام بن عبدالملک (حاکم بین ۱۰۵ تا ۱۲۵) از او به‌عنوان «کسی که مردم عراق شیفته او هستند» یاد می‌کند و علی بن‌ابراهیم، تفسیر، ج ۲، ص ۲۸۴ که در آن گزارش شخصی در خطاب به هشام، محمد باقر {ع} را به‌عنوان «پیامبر اهل کوفه» توصیف می‌کند. همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۴۲.

۶. نک: سعد بن عبدالله اشعری، المقالات، ص ۷۵؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۴۲ و ۵۳۶، ج ۸، ص ۸۰ و ۱۳۴-؛ ابن‌سمکه، أخبار العباسین، ص ۱۶۹؛ نعمانی، الغیبة، ص ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۱۵، ۲۱۶ و ۲۳۷؛ ابن‌بابویه، کمال الدین، ص ۳۲۵؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۹۱.

اطلاعات کافی در مورد او در کتب رجال و تاریخ^۷ و همچنین در تکینگاری‌ها و مدخل‌های دایرةالمعارف^۸ به زبان‌های مختلف وجود دارد. اطلاعات تکمیلی درباره زندگی و شخصیت وی را می‌توان در مجموعه احادیث متقدم شیعی نیز یافت.

به عنوان مثال، گفته می‌شود که محمد {ع} در کودکی به عبدالله بن عباس^۹ وابسته بود که او خود پسر عموی پیامبر و یکی از باسوادترین افراد نسل اول مسلمانان محسوب می‌شد. {همچنین} روایت شده که محمد باقر {ع} با تعدادی از دیگر صحابیان^{۱۰}، از جمله جابر بن عبدالله انصاری^{۱۱} و عبدالله بن عمر^{۱۲}، پسر باسواد خلیفه دوم، ملاقات و از آن‌ها روایت می‌کرد. او همچنین از عایشه^{۱۳}، همسر پیامبر، حدیث نقل می‌کرد، البته با واسطه، چراکه در زمان فوت عایشه او جوان‌تر از آن بود که بتواند مستقیم از او روایت کند. اما همان‌طور که انتظار می‌رفت منبع اصلی حدیث او پدرش علی بن الحسین زین‌العابدین {ع} بود.

محمد باقر {ع} از نظر شخصیتی، صلح‌طلب و مخالف خشونت بود.^{۱۴} او با فقهای مدینه که خود در آنجا زندگی می‌کرد با جسارت مخالفت می‌کرد؛ زیرا اعتقاد داشت دیدگاه‌های رایج آن‌ها اشتباه است،^{۱۵} اما به دلایل روشنی مواردی از سبک زندگی حاکمیت را که نامشروع می‌دانست، آشکارا به چالش نمی‌کشید. به عنوان مثال، محمد باقر {ع} به پیروی از علی {ع} معتقد بود که شرعاً فقط از سگ‌های تربیت شده {کلب مُعَلَّم} می‌توان برای شکار استفاده کرد و نه هیچ حیوان دیگری. با این حال، از آن‌جا که شکار با شاهین سرگرمی بسیار محبوب خلفا و اطرافیان‌شان بود،

۷. برای فهرست‌های طولانی بسیاری از این منابع، به پاورقی‌های مصحح در مژ، تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ و ذهبی، تاریخ الاسلام، مجلدات مرتبط با سال‌های ۱۰۱ تا ۱۲۰، بیروت، چاپ سال ۱۹۸۷، ص ۴۶۲ مراجعه کنید. همچنین نک: رفاعی، معجم، ج ۸، ص ۲۵۱ تا ۲۷۷.

۸. به عنوان مثال نک:

Encyclopaedia of Islam II, 7:397-400 [Etan Kohlberg]; Encyclopaedia Iranica, 3:725-26

همچنین: Modarressi, Tradition and Survival, 1:37-38 {مدرسی، میراث مکتوب شیعه، ترجمه قرائی، ۶۶ تا ۶۸}

۹. کشی، رجال، ص ۵۷ که در آن، پدرش جعفر {ع} درباره ابن عباس می‌گوید: پدرم او را خیلی دوست داشت. مادرش در کودکی به او لباس می‌پوشاند و او با پسران دیگر از اولاد عبدالمطلب نزد [ابن عباس] می‌رفت.

برای مطالعه بیشتر نک: Madelung, "Abd Allāh b. 'Abbās", 13-25

۱۰. فهرستی از این صحابه را در مژ، تهذیب الکمال، ج ۲۶، ص ۱۳۷ و ۱۳۸ ببینید. این فهرست براساس ظاهرشدن نام محمد باقر {ع} به عنوان واسطه در سلسله گزارش‌های مجموعه‌های حدیثی اهل سنت است. این که تا چه حد می‌توان به این زنجیره‌ها و گزارش‌ها اعتماد کرد، مسئله دیگری است.

۱۱. کشی، رجال، ص ۴۳؛ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۱۱۳.

۱۲. به عنوان مثال، ابن‌اشعث، اشعثیات، ص ۶۲ (و از آنجا: حمیری، قرب الإسناد، ص ۸۹)؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۶۱.

۱۳. به عنوان مثال کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۳۷.

۱۴. به عنوان مثال نک: برقی، المحاسن، ص ۲۶۰.

۱۵. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۴۷.

علیه آن فتوا نداد.^{۱۶}

او مورد احترام بود و معاصرانش او را به عنوان فقیهی برجسته می شناختند.^{۱۷} حکم بن عتیبه، فقیه برجسته کوفه در زمان وی (د. ۱۱۵)، می گوید که او هرگز کسی را به مانند محمد باقر {ع} ندیده بود که سؤالات ظریف فقهی را به سرعت متوجه شده و پاسخ دهد.^{۱۸} همچنین محمد {ع} به نوبه خود با فقهایی معاصرش و آرائشان با احترام برخورد می کرد. برای نمونه در مورد مسئله ای وی با سایر فقها اختلاف نظر داشت، و در پاسخ فردی که نظر او را در همان مسئله خواسته بود توضیح داد که نظر مخالف دیگر فقها نیز براساس تفسیری از حدیثی نبوی بوده است.^{۱۹} خلفای اموی گه گاهی^{۲۰} درباره مسائلی که فقهایی سوریه در آن با یکدیگر اختلاف داشتند با وی مشورت می کردند.^{۲۱} گاهی در دربار والی مدینه^{۲۲} و جلسات قضایی آن حاضر و در آنجا اشتباهات آن ها را نیز متذکر می شد.^{۲۳}

نقل است که محمد باقر {ع} در زندگی شخصی خود زمینی^{۲۴} خریداری کرده و به تجارت {نیز} مشغول بوده است.^{۲۵} گفت و گو بین او و محمد بن منکدر، زاهد معروف مدینه (د. ۱۳۰) که این داستان را بیان می کند، نگرش محمد باقر {ع} را در اداره زندگی شخصی خویش نشان می دهد:

خرجت إلى بعض نواحي المدينة في ساعة حارة فلقيني أبو جعفر محمد بن علي وكان رجلا بادنا ثقيلا وهو متكئ على غلامين أسودين أو موليين فقلت في نفسي: سبحان الله شيخ من أشياخ قریش في هذه الساعة على هذه الحال في طلب الدنيا أما لأعظنه فدنوت منه فسلمت عليه فرد علي السلام بنهر وهو يتصاب عرقا فقلت: أصلحك الله شيخ من أشياخ قریش في هذه الساعة على هذه الحال في طلب الدنيا أرايت لو جاء أجلك وأنت على هذه الحال ما كنت تصنع؟ فقال: لو جاءني الموت وأنا على هذه الحال جاءني وأنا في [طاعة من] طاعة الله عز وجل، أكف بها نفسي وعيالي عنك وعن

۱۶. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۰۶ و ۲۰۷، به شکلی دیگر در عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۱.
۱۷. همچنین اشاراتی به جلسات عمومی حدیث او وجود دارد که در آن ها برای مخاطب عام به نقل روایات دینی پرداخته است. به عنوان مثال به طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۲۰ مراجعه کنید.
۱۸. به داستان تحسین از محمد باقر {ع} در کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۴ و ۱۶۷ مراجعه کنید.
۱۹. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۷۴ و ۱۷۵.
۲۰. به عنوان مثال کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۲۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۸ و ۲۷۹.
۲۱. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۲۸.
۲۲. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۳۳.
۲۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۹۰؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۲.
۲۴. برقی، محاسن، ص ۵۳۸؛ کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۲۴ (دو تحریر دیگر از یک گزارش)، ج ۵، ص ۱۷۱ (با تحریرهای دیگر در کلینی و طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۲۰؛ همچنین برای یک گزارش مرتبط نک: احمد بن عیسی، امالی، ج ۳، ص ۱۶۰ از جعفر صادق {ع}). محمد باقر {ع} همچنین مالکیت حمامی عمومی در مدینه داشت (کلینی، ج ۶، ص ۴۹۷).
۲۵. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۷۳ و ۱۷۷؛ همچنین نک: ج ۵، ص ۱۹۷، که در آن یک مورد تجارت با برخی از بازرگانان مصری به گونه ای متفاوت به او یا پسرش جعفر صادق {ع} نسبت داده می شود که به نظر می رسد دو نسخه از یک گزارش است.

الناس وإنما كنت أخاف أن لو جاءني الموت وأنا على معصية من معاصي الله، فقلت: صدقت
يرحمك الله أردت أن أعظك فوعظتني.^{۲۶}

در ساعتی از روز که بسیار گرم بود به یکی از نواحی مدینه رفتیم و ابو جعفر محمد بن علی (علیهم السلام) مرا دید. آن حضرت مرد فربه و سنگین بود و بر دو نوجوان سیاه یا دو غلام تکیه کرده بود. با خود گفتم: سبحان الله! چرا یکی از بزرگان قریش در این ساعت گرم از روز با این حالت در پی کسب دنیا می رود؟ باید او را نصیحت کنم. نزدیک او رفتم و بر او سلام کردم و پاسخم را در حالی که نفس نفس می زد (و به سختی) فرمود و عرق از سر و رویش جاری بود. گفتم: خدا خیرت بدهد! (چطور) یکی از بزرگان قریش در این ساعت گرم و سوزان باین حال به طلب دنیا آمده است؟ اگر در این حالی که داری عمرت به پایان برسد، چه کار می کنی؟ فرمود: اگر در این حالت مرگ به سراغم بیاید، در حالی آمده است که من به اطاعت خداوند مشغول هستم و خودم و خانواده ام را از تو و مردم بی نیاز می گردانم، من تنها از این بیم دارم که وقتی مرگ به سراغم می آید در حال انجام یکی از معصیت های الهی باشم. گفتم: راست می گویی؛ خدا تو را رحمت کند! من خواستم تو را پند دهم، ولی تو مرا نصیحت کردی.

بنابراین حتی اگر او با معیارهای آن زمان ثروتمند نبوده باشد، به نظر می رسد که زندگی وی به اندازه معقولی راحت بود.^{۲۷} او در زمان مرگش شصت برده داشت که بنا بر وصیتش، بنا بود یک سوم آن ها با انداختن قرعه آزاد شوند.^{۲۸}

او به طوری قابل توجه اضافه وزن داشت،^{۲۹} تا جایی که راه رفتن برای وی یک چالش بود.^{۳۰} این مشکل احتمالاً ناشی از رژیم غذایی او بود که همیشه شامل مقدار زیادی گوشت بود،^{۳۱} که وی بسیار دوست داشت.^{۳۲} رژیم غذایی

۲۶. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۷۳ و ۷۴ {ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۵، ص ۱۷۶}.

۲۷. ببینید: ابن بابویه، ثواب الأعمال، ص ۲۱۹.

۲۸. برقی، محاسن، ص ۶۲۴؛ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۱۸ و ۵۵ (قس: ج ۷، ص ۵۶).

۲۹. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۷۳ (نیز نک: ج ۳، ص ۴۱۰)؛ قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۳۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۶۲ و ۹۱. در مورد سایر مشکلات سلامتی وی نک: کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۵۶.

۳۰. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۷۳، ۱۷۱ و ۱۷۲. او به دو مرد در کنار خود در حین راه رفتن نیاز داشت (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۷۳) و خدمتکاری که به او کمک کند تا برای نماز از جا بلند شود (عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۴۰۰). پسرش جعفر {ع} هر شب بستر او را مرتب می کرد (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۲۳).

۳۱. برقی، محاسن، ص ۴۶۲.

۳۲. برقی، محاسن، ص ۴۶۲ (ما کنا یصبر عن اللحم)؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۰۸ و ۳۰۹. پولی که هنگام مرگ در اختیار داشت، سی یا هفتاد درهم بود (یکی از این دو عدد، می بایست تصحیف دیگری باشد) که آن را کنار گذاشته بود تا برای آخرین وعده غذا که نهایتاً روز آخر عمرش بود، گوشت بخرد. (برقی، محاسن، ص ۴۶۰ [سی یا هفتاد درهم]؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۰۸ [سی درهم]).

او همچنین خرما^{۳۳} و گه گاه پنیر^{۳۴} و سایر غذاها را نیز شامل می‌شد.^{۳۵}

به نظر می‌رسد در زندگی زناشویی، همسری موافق و بامحبت بوده است.^{۳۶} او در خانه به شکلی که همسرش درخواست می‌کرد زندگی می‌کرد و لباس می‌پوشید، که باعث شگفتی هواخواهانش می‌شد که انتظار نداشتند او در خانه‌ای مجلل زندگی کند یا رنگ‌های شاد بپوشد.^{۳۷} در برابر سؤالات مردم، پاسخش این بود که خانه متعلق به همسرش است.^{۳۸} او به جمعی از مهمانان گفت که ریش خود را رنگ می‌کند^{۳۹} تا زناش را خشنود کند.^{۴۰} او ریش خود را کوتاه و مرتب نگه می‌داشت^{۴۱} و آن را معمولاً سیاه^{۴۲} اما گاهی با حنا^{۴۳} و یا وسمه (نیل، رنگی گیاهی که رنگ آبی لاجوردی تولید می‌کند) رنگ می‌کرد.^{۴۴} از نظر وی استفاده از وسمه دندان‌هایش را به تدریج شل کرده بود،^{۴۵} بنابراین مجبور شد آن‌ها را با طلا ببندد و نوع خاصی از صمغ را بجود.^{۴۶} او یک بار با زنی^{۴۷} از قبیله عربی ثقیف ازدواج

۳۳. برقی، محاسن، ص ۵۳۱ و ۵۳۸؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۴۵ و ۳۴۶.

۳۴. برقی، المحاسن، ص ۴۹۶ و ۴۹۷؛ حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۹؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۳۹.

۳۵. نقل است که او به انار علاقه خاصی داشته است. نک: برقی، محاسن، ص ۵۴۱.

۳۶. همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۱۱، که در آن، از قول جعفر صادق {ع} نقل شده است پدرش همسری داشت که دائماً او را ناراحت می‌کرد، اما همیشه او را می‌بخشید.

۳۷. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۶ تا ۴۴۸ و ۴۷۷.

۳۸. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۷، ۴۴۸ و ۴۷۷.

۳۹. او می‌گفت که پیامبر نیز ریش خود را رنگ می‌کرد «و موی او نزد ماست» (ابن بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۶۹). پیراهنی که علی {ع} در آن کشته شده بود نیز در اختیار اهل بیت {ع} بود. محمد باقر {ع} آن را به شاگردی و جعفر صادق {نیز} به شاگردی دیگر نشان دادند. نک: کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۵۷.

۴۰. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۰-۸۱. او می‌گفت: «من مردی هستم که زنان را دوست می‌دارم» (انی رجل يحب النساء)، یادآور این گفته منسوب به پیامبر (ص) است که: حب إلي من دناكم النساء والطيب (عبدالرزاق، مصنف، ج ۴، ص ۳۲۱؛ نسائی، سنن، شماره ۸۸۳۶؛ و منابع دیگری که در پاورقی مصححان احمد بن حنبل، مسند، ج ۱۹، ص ۳۰۴ تا ۳۰۷ ذکر شده است). نک: احمد بن محمد بن عیسی اشعری (منسوب به وی)، نوادر، ص ۱۱۴ و ۱۱۵؛ حمیری، قرب الإسناد، ص ۲۰؛ طبری، جامع البیان، ج ۵، ص ۹۹ و ۱۰۰ (همچنین قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۰۱ و ۲۰۲؛ دارقطنی، سنن، ج ۴، ص ۳۲۰ و ۳۲۱؛ بیهقی، سنن، ج ۷، ص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۹۱ و ۲۹۲)؛ کلینی، ج ۵، ص ۳۶۶ و ۵۶۹؛ ابن بابویه، خصال، ص ۱۶۱؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۶۸ و ۴۶۶ و ۴۶۷. همچنین داستانی جعلی در طبری، جامع البیان، ج ۵، ص ۹۹ و ۱۰۰ (همچنین نقل شده در قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۰۱ و ۲۰۲؛ دارقطنی، سنن، ج ۴، ص ۳۲۰ و ۳۲۱؛ بیهقی، ج ۷، ص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ ابن عساکر، ج ۵۴، ص ۲۹۱ و ۲۹۲).

۴۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۸، ۴۸۶ و ۴۸۷.

۴۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۰.

۴۳. ابن سعد، طبقات، ج ۷، ص ۳۱۷؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۱ و ۴۸۲.

۴۴. ابن سعد، طبقات، ج ۷، ص ۳۱۷؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۲ و ۴۸۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۸۳.

۴۵. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۲ و ۴۸۳ (همچنین نک: ج ۳، ص ۲۶۲)؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۸۳.

۴۶. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۲ و ۴۸۳.

۴۷. نام این زن ام‌علی بود (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۷۷، ج ۵، ص ۳۵۱) و محمد باقر {ع} از او پسری به نام ابراهیم داشت (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۵۱). در زمان عروسی‌اش با ام‌علی، کنیزانش ریش او را با نیل رنگ کردند (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۲).

کرد که او را بسیار دوست داشت، اما در نهایت مجبور شد جدا شود؛ زیرا او پیرو مذهب خوارج بود و از دشنام علی دست برنمی‌داشت.^{۴۸} با این حال، جدایی از آن همسر، موجب ناراحتی و رنج او شد و این مسئله، به طرز محسوسی بر سلامت او اثر گذاشت.^{۴۹}

پسرش جعفر، او را در زندگی روزمره اش چنین توصیف کرده است:

وكان أبي (عليه السلام) كثير الذكر لقد كنت أمشي معه وإنه ليذكر الله وأكل معه الطعام وإنه ليذكر الله، ولقد كان يحدث القوم وما يشغله ذلك عن ذكر الله. وكنت أرى لسانه لازقا بحنكه يقول: لا إله إلا الله.^{۵۰}

پدرم بسیار ذکر خدا را می‌کرد. من به همراه او می‌رفتم و او ذکر خدا را می‌گفت، با او غذا می‌خوردم و او ذکر خدا را می‌گفت، و نیز با مردم در گفت‌وگو بود و يك لحظه از ذکر خدا غافل نبود و من می‌دیدم زبانش به کامش چسبیده بود و می‌فرمود: «لا إله إلا الله».

او وصیت‌نامه‌ای با جزئیات از سفارش‌هایش برای تشییع جنازه از خود به جای گذاشت؛^{۵۱} از جمله مقرر کرد که هشتصد درهم از ماترکش [آنچه که به ارث باقی گذاشته] صرف مجلس ترحیم شود.^{۵۲} وی وقف خاصی برای مویه‌کنندگان کرد تا ده سال پیایی پس از مرگش^{۵۳} در صحرای منا، خارج از مکه، برای او در ایام حج نوحه کنند؛ مراسمی که وی هر سال در آن شرکت می‌کرد. تا سی و چهار سال پس از مرگش، یعنی تا زمانی که پسرش جعفر {ع} زنده بود، در اتاقی که در آن زندگی می‌کرد هر شب چراغی روشن بود.^{۵۴}

۴۸. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵۵، ۴۴۷ و ۴۷۷.

۴۹. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۵۱. پدرش، علی زین‌العابدین {ع} نیز با چنین مشکلی مواجه شد: همسر محبوبش از قبیله عربی شیبان از خوارج بود و همیشه علی {ع} را دشنام می‌داد. آن ازدواج نیز به طلاق ختم شد (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۵۱ و ج ۷، ص ۴۳۵). البته این احتمال وجود دارد که یکی از این دو داستان ازدواج از دیگری اقتباس شده باشد. برای رفتار آشتی‌جویانه علی زین‌العابدین {ع} در قبال خوارج، نقل است که او بخشی از قربانی خود را به آن‌ها تقدیم کرد (طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۸۴). در روایتی در کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۹۹ آمده است که علی بن‌الحسین {ع} و پسرش محمد باقر {ع} قربانی خود را با همسایگان، خویشاوندان خود و نیازمندان تقسیم می‌کردند. برای مطالعه بیشتر نک: Modarressi, "Mutual understanding and harmonious relations", ۳۴ و پانویس شماره ۳۷ در منبع بالا.

۵۰. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۹۹ [ترجمه از: آیت‌اللهی، ج ۴، ص ۴۲۳]؛ همان، ج ۲، ص ۳۶۳؛ کشی، رجال، ص ۱۷۸.

۵۱. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۴۰ و ۱۴۴. همچنین نک: ابن‌سعد، طبقات، ج ۷، ص ۳۱۷. طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۴۴۹؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب آل‌أبی‌طالب، ج ۴، ص ۲۷۸.

۵۲. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۱۷.

۵۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۱۷.

۵۴. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۵۱ (همچنین ببینید: ابن‌بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۹۷ و ۹۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۸).

زندگانی شخصی

همان گونه که قبلاً اشاره شد، جعفر صادق {ع} در سال ۸۰ یا ۸۳ در مدینه به دنیا آمد و در کودکی مادرش را از دست داد.^{۵۵} در منابع، مطالب پراکنده‌ای درباره زندگی زناشویی و خصوصی وی موجود است.^{۵۶}

محل خانه او در مدینه از آن زمان تا حدود سی و پنج سال پیش معلوم بود. ابن شَّبه (د. ۲۶۲)، نویسنده قدیمی‌ترین تاریخ شهر مدینه، که بخشی از آن باقی مانده است، محل دقیق خانه را در جنوب شرقی مسجد النبی و در کنار خانه منسوب به صحابی برجسته ابویوب انصاری (د. ۵۲) ذکر کرده است.^{۵۷} تا اواخر قرن چهاردهم این

۵۵. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۲۸.

۵۶. به عنوان مثال، کلینی، کافی، ج ۴، ص ۱۰۴، ج ۵، ص ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۳۵، ۵۶۹؛ کشی، رجال، ص ۲۹۲؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۳۰۵، ج ۳، ص ۳۶۲؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۳۴، ج ۳، ص ۱۳ و ۱۴، ج ۸، ص ۳۰۲. همچنین نک: توصیه‌های او در مورد زندگی زناشویی در عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۶۴ و ۴۴۵؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۵، ۴۰۱. همچنین نک: کلینی، همان، ج ۷، ص ۱۷ در مورد مرگ همسرش فاطمه که دختر عمویش حسین بن علی زین العابدین و مادر دو پسرش، اسماعیل و عبدالله است (ابن سعد، طبقات، ج ۷، ص ۵۴۳؛ مفید، ارشاد، ص ۲۸۴؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۹۱ و ۲۹۲؛ در ارتباط با همسرش نک: طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۳۴). همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۵۵، که در آن از کنیزش سلیمه یاد شده است. همچنین کشی از کنیز دیگرش سعیده یاد کرده است (کشی، رجال، ص ۳۶۶)، و جعفر از دو تن از یاران خود می‌خواهد برای او کنیز پیدا کنند تا از دخترش ام‌فروه مراقبت کند: *أطلبوا لي جارية من هذا الذي يسمونها «كديانوجة»، مسلمة، تكون مع أم فروة (برقی، محاسن، ص ۶۲۵)*. همچنین نک: منابعی که در آن از خدمتکار دخترش ام‌فروه به نام سعیده یاد شده است (حمیری، قرب الإسناد، ص ۴۴ و کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۳۲)، که به احتمال زیاد همان فردی است که پیشتر به او اشاره شد. در مورد دخترش ام‌فروه، ابن سعد، طبقات، ج ۷، ص ۵۴۳ را ببینید، که در آن، به عنوان خواهر تنی اسماعیل و عبدالله معرفی شده است (کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۹۳ و ۲۹۴، ج ۶، ص ۱۹۷ و ج ۸، ص ۲۱۶؛ ابن الخشاب، تاریخ موالید الاثمه و وفیاتهم، ص ۱۸۷؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۹۸ و ۴۲۸ و کشی، رجال، ص ۳۷۰، که در آن‌ها مصحح، او را در پاورقی به اشتباه شناسایی کرده است. همچنین نک: اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۶۴، که در آن، گفته می‌شود پس از کشته شدن پدر یحیی بن عبدالله بن حسن، او و برادران بزرگ‌ترش، نفس زکیه و ابراهیم، به وسیله جعفر {ع} بزرگ شدند. حسین پسر زید بن علی بن حسین نیز پس از کشته شدن پدرش در زمانی که تنها چهار سال داشت، زیر نظر جعفر {ع} تربیت شد (نک: Modarressi, Tradition and survival, 1:280-283). مدرسی، میراث مکتوب شیعه، ترجمه قرائی، ص ۳۴۴ تا ۳۴۷} و بسیاری از منابع ذکر شده در آن). در ادامه نک: طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۴۶۱ که در آن، گفته شده است که یکی از والیان مدینه، محمد بن ابراهیم، داماد جعفر بود. ابن سعد، طبقات، ج ۷، ص ۵۴۴ و اربلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۳۷۸ این شخص را محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، از تبار عباسیان معرفی می‌کند. او باید همان فردی باشد که در دو گزارش طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۱۱۵ و ۱۱۶ در موضوع حج نام برده شده است. همچنین نک: احمد بن محمد بن عیسی [منسوب به وی]، نوادر، ص ۱۰۴ (درباره بخشیدن کنیز به جعفر {ع} توسط پدرش)؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵۵ (درباره ازدواجی که برای پسرش موسی ترتیب داد)؛ برقی، محاسن، ص ۶۲۲ (در مورد مراودات او و برادرش عبدالله). در برقی، محاسن، ص ۶۲۴ و ۶۲۵ مکالمه جالبی بین دو پسر جعفر {ع} به نام‌های عبدالله و موسی {ع} وجود دارد. عبدالله از دوست خویش می‌خواهد که برای او مستخدمی صالح که به حقیقت عقاید شیعی معتقد است پیدا کند تا در زمینش برای او کار کند. موسی {ع} فوراً مداخله می‌کند: «عدالت و ایمان او را به حال خودش واگذار. برای این مرد یک کارگر قوی بگیر که بتواند زمینش را رونق بخشد.» سپس عبدالله به شریک می‌گوید: «آنچه را که این مرد به تو می‌گوید انجام بده.»

۵۷. ابن شَّبه، تاریخ المدینة المنورة، ج ۱، ص ۲۵۹.

دو خانه هنوز دقیقاً در همان نقطه در کنار یکدیگر پابرجا بودند و در ابتدای مسیری قرار داشتند که به نام عارف حکمت، قاضی برجسته و شیخ الاسلام امپراتوری عثمانی (د. ۱۲۷۵) نام گذاری شده بود؛ کسی که در قرن سیزدهم بزرگ‌ترین کتابخانه مدینه را در همین مسیر تأسیس کرد.^{۵۸} خانه جعفر صادق {ع} به عنوان زیارتگاهی توسط زائران زیارت می‌شد،^{۵۹} اما در زمان‌های متأخرتر، تبدیل به محل سکونت امام جماعت مسجد النبی گردید^{۶۰} {و به همین حالت بود} تا اینکه در حدود سال ۱۴۰۶ قمری / ۱۹۸۵ میلادی توسط دولت سعودی برای پروژه توسعه مسجد النبی تخریب شد.

جعفر صادق {ع} نیز مانند اجدادش معمولاً توسط مردم به عنوان «ای فرزند پیامبر (یابن رسول الله)» خطاب می‌شد.^{۶۱} او به جد به سیره پیامبر اکرم {ص} پایبند بود، چنان که اهل بیت او^{۶۲} و نزدیکان آن حضرت به یاد داشتند. این عمل گه‌گاه با آنچه که دیگران در آن زمان، عمل پیامبر {ص} می‌دانستند متفاوت بود.^{۶۳}

مردم فکر می‌کردند که او ثروتمند است،^{۶۴} {اما} او می‌گفت که شایعات درباره ثروتش، او را آزرده‌خاطر نمی‌کند و خاطرنشان می‌کرد پدرانیش نیز به همین ترتیب دوست نداشتند که فقیر خطاب شوند.^{۶۵} او به یکی از پیروانش گفت: «من یکی از ثروتمندترین مردم مدینه هستم.»^{۶۶} گفته می‌شود که او پیشکشی از سوی خلیفه منصور را رد کرد و گفت: «من [مردی] دارای ثروت، کفایت و سخاوت هستم.»^{۶۷} یک بار تمام مبلغ هدیه‌ای را که منصور فرستاده بود به کسی داد که نزد او از زندگی سختش شکایت کرده بود.^{۶۸} باین‌حال، وی زندگی ساده‌ای داشت. باین‌که از

۵۸. نک: عبدالقدوس انصاری، آثار المدینه، ص ۳۸.

۵۹. ابن مشهدی، المزار، ص ۱۰۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۳۵۵ و ۳۵۶، ج ۱۰۰، ص ۱۶۰.

۶۰. عبدالقدوس انصاری، آثار المدینه، ص ۳۸.

۶۱. مثال‌های زیادی برای ذکر وجود دارد که بسیاری از آن‌ها را می‌توان با جست‌وجوی دیجیتالی در منابع اولیه اسلامی، اعم از اهل سنت و شیعی، یافت. در گزارشی یک راوی از محمد باقر {ع} به عنوان «محمد بن فاطمه بنت رسول الله» یاد می‌کند (مسلم، صحیح، شماره ۱۶۲۲).

۶۲. به عنوان مثال، به جزئیات فراوانی که جعفر صادق {ع} در مورد سیره پیامبر بر سر سفره شام نقل کرده است، مراجعه کنید (برقی، المحاسن، ص ۴۵۶ تا ۴۵۸ و کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۷۰ تا ۲۷۲ و ۲۹۷).

۶۳. مثلاً برقی، محاسن، ص ۴۴۲؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۷۱. او گاه از سیر، پیامبر در زندگی روزمره خود نقل می‌کرد، اما سپس اضافه می‌کرد که ممکن است دیگر نتواند آن را با تمام جزئیاتش به جا آورد (برقی، محاسن، ص ۴۵۸؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۷۲).

۶۴. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۹؛ طوسی، امالی، ص ۶۷۷.

۶۵. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۹ و ۴۴۰.

۶۶. إني لمن أهل المدينة مالا (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۳۸؛ همچنین نک: ج ۵، ص ۱۶۶ که در آن او می‌گوید: إني الله يعلم أني واجد).

۶۷. أنا في غنى و في كفاية و خير كثير (ابن بسطام، طب الاثمه، ص ۱۱۵؛ همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۶۳ و ج ۴، ص ۶، ۹ و ۲۶).

۶۸. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۱؛ کشی، رجال، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

مهمانان خود^{۶۹} سخاوتمندانه پذیرایی می‌کرد، ولی خودش در حد اعتدال، غذای ساده می‌خورد.^{۷۰}

جعفر {ع} مانند پدرش به تجارت^{۷۱} و کشاورزی اشتغال داشت.^{۷۲} او به شدت طرفدار سرمایه‌گذاری در املاک بود،^{۷۳} و سرمایه‌گذاری‌های خود را متنوع نگه می‌داشت تا اگر یکی ارزش خود را از دست داد، دیگری به‌خوبی عمل کند و ضرر را جبران کند:^{۷۴}

أُتِيَ رَجُلٌ جَعْفَرًا شَبِيهَا بِالْمُنْتَصَحِ^{۷۵} لَهُ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! كَيْفَ صَرْتَ اتَّخَذْتَ الْأَمْوَالَ قِطْعًا مَتَفَرِّقَةً وَلَوْ كَانَتْ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ كَانَتْ أَيْسَرُ لِمُؤْنَتِهَا وَأَعْظَمَ لِمَنْفَعَتِهَا. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: اتَّخَذْتُهَا مَتَفَرِّقَةً فَإِنْ أَصَابَ هَذَا الْمَالُ شَيْءٌ سَلِمَ هَذَا الْمَالُ.^{۷۶}

مردی نزد امام صادق (علیه‌السلام) آمد و همانند کسی که قصد نصیحت آن حضرت را داشت و گفت: ای ابا عبد الله! چگونه است که شما اموال خود را قطعه‌های پراکنده قرار داده‌ای درحالی‌که اگر در یک جا بودند انجام کارهایش راحت‌تر و منفعت و سودش بیشتر بود؟! امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: اموال خود را به‌صورت قطعه‌های پراکنده قرار دادم که هرگاه به مالی مشکلی برسد، مال دیگر ایمن باشد.

او می‌گفت دوست دارد که خدا ببیند وی به‌خوبی زندگی‌اش را اداره می‌کند^{۷۷} و برای قوت روزانه‌اش کار می‌کند تا از مردم بی‌نیاز شود:

عَبْدُ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: اسْتَقْبَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ شَدِيدٍ الْحَرِّ فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ حَالُكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَجْهَدُ لِنَفْسِكَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟ فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْأَعْلَى! خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَغْنِيَ عَنْ مِثْلِكَ.^{۷۸}

[عبد‌الاعلی مولى آل سام] گوید: در روز گرم و سوزان و در یکی از راه‌های مدینه به استقبال ابوعبدالله

۶۹. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۸۵.

۷۰. ببینید: برقی، محاسن، ص ۴۴۰؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۲۸. او در این امر از سیره جدش علی زین‌العابدین پیروی می‌کرد. نک: برقی، محاسن، ص ۴۴۰ تا ۴۴۱.

۷۱. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۷۴، ۷۶ و ۷۷. همچنین به ج ۵، ص ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۸۹ و ۳۰۴ مراجعه کنید.

۷۲. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۶۶، ج ۴، ص ۶، ج ۵، ص ۷۶ و ۷۷؛ کشی، رجال، ص ۲۹۲. او کارگران (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۸۹) و پیمانکاران (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۶۹) را به خدمت می‌گرفت.

۷۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۹۱ و ۹۲.

۷۴. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۹۱.

۷۵. این کلمه در تصحیح منبع استفاده‌شده در این اثر به المستنصح تصحیف شده است.

۷۶. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۹۱ [ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۵، ص ۲۱۴].

۷۷. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۶۶ (همچنین ببینید: ج ۵، ص ۸۷).

۷۸. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۷۴ [ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۵، ص ۱۷۸].

رفتیم و عرض کردم: جانم فدای شما شود! با وجود (ارزش و مقام و) حالتی که نزد خداوند عزوجل و خویشاوندی که با رسول الله (صلی الله علیه و آله) داری، باز هم این گونه خود را در چنین روز گرمی به زحمت و رنج می افکني؟ فرمود: ای عبدالاعلی! برای کسب رزق و روزی بیرون آمده ام، تا از امثال تویی نیاز شوم.

أبي عمرو الشيباني قال: رأيت أبا عبد الله وبهده مسحاة وعليه إزار غليظ يعمل في حائط له والعرق يتصاب عن ظهره فقلت: جعلت فداك أعطني أكفك، فقال لي: إني أحب أن يتأذى الرجل بحر الشمس في طلب المعيشة.^{٧٩}

[ابو عمرو شیبانی:] ابو عبدالله را دیدم که بیل به دست داشت و پیراهن بلند و ضخیمی بر تن داشت و در باغ خود مشغول کار کردن بود و عرق می ریخت. گفتم: فدایت شوم! بیل را به من بده تا کار را برایت انجام بدهم. به من فرمود: راستش من دوست دارم که مرد در گرماي آفتاب برای کسب مخارج زندگي اش اذیت شود (و زحمت بکشد).

الفضل بن أبي قرة قال: دخلنا على أبي عبد الله وهو يعمل في حائط له، فقلنا: جعلنا الله فداك! دعنا نعمل لك أو تعلمه الغلمان، قال: لا، دعوني فإني أشتي أن يراني الله عز وجل أعمل بيدي وأطلب الحلال في أذى نفسي.^{٨٠}

روزی فضل بن ابی قره به منزل ابو عبدالله وارد می شود. امام مشغول کار و فعالیت در باغچه خودشان بودند. فضل عرض می کند: فدایت شوم! اجازه دهید من و یا غلامان شما این کار را انجام دهیم. امام فرمود: نه، من باید خودم انجام دهم چون دوست دارم خداوند مرا در حال کار ببیند که روزی حلال را با زحمت به دست می آورم.

عن أبي بصير قال: سمعت أبا عبد الله يقول: إني لأعمل في بعض ضياعي حتى أعرق وإن لي ما يكفيني ليعلم الله عز وجل إني أطلب الرزق الحلال.^{٨١}

[ابو بصیر:] از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود: من در برخی از کشتزارها آنقدر کار می کنم

٧٩. کلینی، کافی، ج ٥، ص ٧٦ [ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ٥، ص ١٨٤].

٨٠. ابن بابویه، فقیه، ج ٣، ص ٩٩ [ترجمه از: گلچین صدوق، ج ٢، ص ٥٦].

٨١. کلینی، کافی، ج ٥، ص ٧٧ [ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ٥، ص ١٨٥]؛ [متن عربی کتاب و نیز ترجمه آن با تفاوتی در

که عرق بریزم، در حالی که این قدر دارم که برایم کفایت کند، این کار را بدان جهت انجام می‌دهم که خداوند عزوجل بداند من در پی روزی حلال هستم.

معتب قال: قال لي أبو عبد الله وقد تزد السع بالمدينة: كم عندنا من طعام؟ قال: قلت: عندنا ما يكفيننا أشهر كثيرة، قال: أخرجه وبعه، قلت له: وليس بالمدينة طعام، قال: بعه، فلما بعه قال: اشتر مع الناس يوما بيوم، وقال: يا معتب اجعل قوت عيالي نصفاً شعيراً ونصفاً حنطة^{۸۲} [فإننا نكره أن نأكل جيداً ويأكل الناس ردياً]^{۸۳}.

معتب^{۸۴} گوید: در شرایطی که در مدینه گرانی پدید آمده بود، امام صادق (علیه السلام) به من فرمود: چقدر آرد داریم؟ عرض کردم: به اندازه چندین ماه آرد داریم. فرمود: آن‌ها را ببر و بفروش. عرض کردم،

جمله «وإن لي ما يكفيني» نسبت به منبع اصلی ثبت شده است.

۸۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۶۶ [ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۵، ص ۳۸۲].

۸۳. جمله بین قلاب، تحریر دیگری از همین گزارش در کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۶۶ {حدیث قبلی} است.

۸۴. بهترین فرد از میان ده خادم جعفر صادق {ع} (کشی، رجال، ص ۲۵۰؛ همچنین نک: ابن سعد، طبقات، ج ۷، ص ۵۴۴؛ کلینی، کافی، ص ۳۷۱؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۵۸؛ ابن حجر، لسان المیزان، ج ۸، ص ۱۰۵ و منابع متعدد دیگری که در پاورقی مصحح در این منبع ذکر شده است.) که به دست منصور کشته شد (ابن سعد، ج ۷، ص ۵۴۴). تعدادی روایت از جعفر صادق {ع} در مجموعه‌های حدیثی شیعی به او نسبت داده شده است که بیشتر در خوئی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۸ ص ۲۲۶-۲۷ و ۴۵۳-۵۴ ذکر شده است (همچنین نک: ابن بابویه، خصال، ص ۴۹۴ و علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۷۴ برای نمونه دیگر) و همچنین در آثار اهل سنت مانند ابن کثیر، تفسیر، ج ۱، ص ۳۵۵ (در سوره بقره، آیه ۱۰۲) که نام او به مغیث تصحیف شده است (عن مغیث عن مولا جعفر بن محمد)، که {بعدها} توسط ابن حجر در لسان المیزان، ج ۸، ص ۱۰۵ و ۱۲۷ تصحیح شده است. منابع اولیه اطلاعات بیشتری از شرح حال او را ارائه نمی‌دهند. اثری متأخر که او را معتب بن عبدالله می‌خواند، به وضوح از عبدالله در معنای لغوی «بنده خدا» استفاده می‌کند و نه به عنوان نامی حقیقی برای پدرش. این یک رویه رایج در سنت اسلامی تراجم {زندگی‌نامه‌نویسی} بود که افرادی با نام پدر نامعلوم را «ابن عبدالله (پسر بنده خدا)» می‌نامیدند؛ مانند همه پادشاهان دوره ممالیک و دیگر افراد برجسته که در اصل به عنوان برده به مصر و شام آورده می‌شدند. برای مطالعه بیشتر نک: زرکلی، اعلام، ج ۸، ص ۲۶۰، ستون ۱، شماره ۱؛ مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۱۶، پاورقی ۲. فقط به عنوان یک نمونه، به فهرست مدخل‌های شرح حال در ابن تغری بردی، المنهل الصافی، ج ۱۳، در ذیل همه نام‌های ترک‌تبار مراجعه کنید. همه ۳۷ برده سابق و بعد از آن سرشناسان دوره ممالیک با نام سودون؛ ۶۱ آیک‌ها، بردبک‌ها، بیلک‌ها {مترجم: در متن اصلی بیلک آمده است که به نظر اشتباه چاپی است}، جانبک‌ها، تنبک‌ها، ازبک‌ها، یوشبک‌ها و بک‌تورها؛ ۵۹ آق‌بغاها، الجبغاها، الطنبغاها، اربکون‌ها، ارنبغاها، بیبغاها، قطلوبوغاها، کمشبغاها، منکلی‌بغاها، تیموربغاها، و بلبغاها؛ ۳۲ ایدمورها، ازدمورها، اسندمورها و بیدمورها؛ ۲۶ آقبای‌ها، آقبردی‌ها، آقطای‌ها، آق‌طوها، آق‌طوان‌ها و آق‌وش‌ها؛ ۱۴ اینال‌ها؛ ۱۳ سنقرها، آق‌سنقرها، و قراسنقرها؛ ۱۲ سنجرها؛ ۱۲ ارغون‌ها؛ ۱۲ بیبرس‌ها؛ ۱۱ بهادرها؛ ۱۰ تغری‌بردی‌ها و تغری‌برمش‌ها؛ ۹ قانی‌بای‌ها؛ و صدها نفر دیگر با نام‌های ترکی کمتر مورد استفاده (هشت مورد یا کمتر)؛ و همچنین تمام ۲۱ نفر با نام‌های رایج بردگان مانند لؤلؤة، یاقوت، جوهر، خوش‌قدم، و خوش‌گلدی، همه «ابن عبدالله» نامیده می‌شوند، همان‌طور که عکرمه، مولی ابن عباس نیز این‌گونه بود.

در مدینه، آرد نایاب است. فرمود: بفروش. وقتی فروختم فرمود: به طور روزانه، همانند دیگر مردم خریداری کن. آن حضرت افزود: ای معتب! خوراك خانواده مرا نصف گندم و نصف جو قرار بده؛ [ما دوست نمی داریم غذای مرغوب و درجه يك بخوریم در حالی که مردم غذاهای نامرغوب و درجه پایین می خورند].

او در کسب و کار خود، حرفه ای و جدی بود. او فعالیت های گماشتگانش را به دقت بررسی می کرد و آن ها را به خاطر اشتباهاتشان مورد انتقاد قرار می داد. وقتی که یکی از گماشتگان که نسبت به دارایی های امام سوء مدیریت کرده بود، اما با سوگند به این که اموال امام را اختلاس نکرده است عذر می آورد تا از خود دفاع کند، امام در پاسخ گفت:

يا هذا! خيانتك وتضييعك مالي سواء إلا أن الخيانة شرهما عليك.^{۸۵}

خیانت کردن تو و اینکه تو مال مرا ضایع کنی، برای من برابر است، اما برای تو خیانت بدتر خواهد بود.

با این حال، {در کسب و کار} همیشه در محدوده های فقه و سنن رفتار می کرد:

عن أبي جعفر الفزاري قال: دعا أبو عبد الله مولى له يقال له: مصادف فأعطاه ألف دينار وقال له تجهز حتى تخرج إلى مصر فإن عيالي قد كثروا، قال: فتجهز بمتاع وخرج مع التجار إلى مصر فلما دنوا من مصر استقبلتهم قافلة خارجة من مصر فسألوهم عن المتاع الذي معهم ما حاله في المدينة وكان متاع العامة فأخبروهم أنه ليس بمصر منه شيء فتحالفوا وتعاقدوا على أن لا ينقصوا متاعهم من ربح الدينار ديناراً فلما قبضوا أموالهم وانصرفوا إلى المدينة فدخل مصادف على أبي عبد الله ومعه كيسان في كل واحد ألف دينار فقال: جعلت فداك هذا رأس المال وهذا الآخر ربح، فقال: إن هذا الربح كثير ولكن ما صنعت في المتاع؟ فحدثه كيف صنعوا وكيف تحالفوا، فقال: سبحان الله تحلفون على قوم مسلمين ألا تبيعوهم إلا ربح الدينار ديناراً، ثم أخذ الكيسين فقال: هذا رأس مالي ولا حاجة لنا في هذا الربح.^{۸۶}

[ابو جعفر فزاری:] امام صادق یکی از دوستان خود را به نام مصادف فراخواند و به او یک هزار دینار داد و فرمود: متاعی بخر و به مصر ببر؛ چون خانواده {نان خورهای} من زیاد شده اند. مصادف متاعی خرید و با تاجران به طرف مصر رفت و در نزدیکی آنجا بازرگانانی را که از مصر می آمدند دیدند و در مورد کالایی که به همراه داشتند پرسیدند که در این شهر چه وضعی دارد؟ این کالا، از کالاهای عمومی بود. آنان گفتند که از این کالا در مصر پیدا نمی شود و بازار خوبی دارد؛ از این رو، این تاجران (از جمله مصادف) با یکدیگر هم پیمان شدند که کالای خود را با سود صد درصد بفروشند. وقتی کالاها را فروختند و پول ها را گرفتند و به مدینه بازگشتند، مصادف نزد امام صادق رفت و دو کیسه را که در هریک، هزار دینار بود

۸۵. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۰۴ {تذکر مترجم: متن این حدیث و برخی از احادیث دیگر کتاب، در ضبط برخی کلمات تفاوت هایی با منبع دارد که ظاهراً ناشی از تصحیح برخی تصحیفات توسط نویسنده است.}

۸۶. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۶۱-۱۶۲ [ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۵، ص ۳۷۲].

آورد و گفت: قربانت گردم! این اصل مال شماست، و این یکی نیز سود آن است. فرمود: این سود، زیاد است؛ مگر با آن کالا چه کار کردی؟ مصادف جریان را بازگو کرد و از هم پیمان شدنشان پرده برداشت. فرمود: سبحان الله! بر ضد گروهی مسلمان با یکدیگر هم پیمان می شوید که برای هر دینار کمتر از یک دینار استفاده نگیرید؟! سپس یکی از دو کیسه را برداشت و فرمود: این اصل مال من است و نیازی به این سود ندارم.

او همچنین در دادوستد، معامله کننده ای ماهر و تسلیم ناپذیر بود؛ تا جایی که توجه ها را به خود جلب می کرد و مورد انتقاد واقع می شد.^{۸۷} واکنش او به چنین انتقاداتی این بود که اگر در معامله فریب بخورد، خدا را خوش نمی آید^{۸۸} و کسی که فریب خورده، نه ستایش می شود و نه مأجور است {اجری نخواهد داشت}.^{۸۹}

نمونه های سخاوت او فراوان است.^{۹۰} همان طور که پیش تر ذکر شد، او یک بار تمام هدایایی که خلیفه برای وی فرستاده بود را به شخصی که در تنگنا بود اهدا کرد.^{۹۱} پس از شکست قیام زید بن علی، هزار دینار به یکی از شاگردان خود داد تا بین خانواده های کشته شدگان در قیام، تقسیم کند.^{۹۲} هنگام برداشت محصول، به خادمان خود دستور می داد که دیوارهای اطراف باغ میوه اش - در «عین ابی زیاد»^{۹۳} در حومه مدینه - را بردارند تا مردم به آنجا بیایند و میوه ها را بدون پرداخت هیچ پولی ببرند. بنابراین، او در بهترین حالت، سالانه ده درصد سود از باغ به دست می آورد، چیزی حدود چهارصد دینار در برابر محصولی به ارزش حدوداً چهار هزار دینار.^{۹۴} وی بخشی از باغ های خود را به عنوان صدقه برای رهگذران اختصاص داد.^{۹۵} پذیرایی شام او از مهمانان، همیشه سخاوتمندانه بود و حتی فراتر از آن، اما به قاعده بود.^{۹۶} او یک سوم دارایی خود^{۹۷} را به اعضای خانواده و دیگران بخشید؛ از جمله به فردی که وقتی جعفر

۸۷. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۹۴ و ۵۴۶؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۴۶.

۸۸. وما لله من الرضا أن أغبن في مالي؟ (کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۶).

۸۹. المغبون لا محمود ولا مأجور (کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۹۶؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۴۶؛ قس: ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۱۲۲، که در آن همین عبارت از محمد باقر {ع} نیز نقل شده است).

۹۰. مانند برقی، محاسن، ص ۵۰۲؛ کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۰۱، ج ۸ ص ۴ تا ۹، ۲۱، ۴۹، ج ۵ ص ۱۳۸، ۴۸۰، ج ۶ ص ۲۷۸ و ۲۷۹؛ کشی، رجال، ص ۳۳۵ و ۳۶۹؛ ابونعیم، حلیۃ الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۴؛ طوسی، امالی، ص ۲۸۱ و ۶۷۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۳۶. برای مطالعه بیشتر نک: حمیری، قرب الإنسان، ص ۴۳. با این حال، مانند هر چیز دیگری، در مسائل مالی مربوط به خیریه خود معتدل و معقول بود (مثلاً، کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۶۶ و ۵۶۹)، در حالی که مصالح اساسی دین و جامعه مسلمانان را ترجیح می داد (به عنوان مثال: طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۴۷).

۹۱. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۱؛ کشی، رجال، ص ۱۸۳-۸۴.

۹۲. ابن بابویه، امالی، ص ۲۷۵. نیز نک: کشی، رجال، ص ۳۳۸.

۹۳. ملک بزرگی متعلق به جعفر {ع} که بعدها به دستور خلیفه منصور پس از قیام نفس زکیه تصرف شد. نک: پس از این.

۹۴. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۶۹.

۹۵. حمیری، قرب الإنسان، ص ۲۲؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۹.

۹۶. برقی، محاسن، ص ۴۰۰ و ۴۱۳-۴۱۴؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ ج ۶، ص ۲۷۸ تا ۲۸۰ و ۳۲۸، ج ۸، ص ۱۶۴؛ قاضی نعمان،

دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۰۷.

۹۷. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۵۵.

{ع} دعوت او را برای پیوستن به قیام نفس زکیه در سال ۱۴۵ رد کرد، قصد داشت او را با شمشیری آخته بکشد.^{۹۸} متن دو سند نوشته شده توسط وی در موضوع آزادی بردگان {تا امروز} موجود است.^{۹۹} پسرش موسی کاظم {ع} گزارش داد که پدرش تا پایان عمر به تشویق او به سخاوتمندی ادامه می داد.^{۱۰۰}

او گه گاه هدایا و کمک های خیریه را از طرفداران و هوادارانش می پذیرفت،^{۱۰۱} اما به آن ها یادآوری می کرد که شخصاً به هدایای آن ها نیازی ندارد.^{۱۰۲} نقل هایی موجود است که او هدایای بزرگی را پذیرفت، اما سپس آن ها را به عنوان هدیه خود به اهداکنندگان برگرداند.^{۱۰۳} درباره پول های خیریه، پاسخ اولیه او این بود که از اهداکنندگان یا نمایندگان آن ها بخواهد که خودشان این اموال را در راهی مناسب خرج کنند.^{۱۰۴}

او به شدت با عقاید و اعمال خرافی که مردم آن زمان پذیرفته بودند، مخالف بود؛ از جمله با طلسم،^{۱۰۵} طالع بینی^{۱۰۶} و سایر افکار {این چنینی}.^{۱۰۷} یک بار یکی از شاگردانش به وی گفت که او، یعنی آن شاگرد، چنان فریفته طالع بینی شده بود که وقتی سفرهای مهمی در پیش داشت و طالع یا موقعیت اجرام آسمانی آن ها را شوم پیش بینی می کرد، این سفرها را لغو می نمود. امام {ع} به او توصیه کرد که کتاب های طالع بینی خود را بسوزاند.^{۱۰۸}

وی همچنین نسبت به بحث های کلامی و فرقه ای دوره خود (که در آن زمان به خصومة یا مخاصمة شناخته می شد) محتاط بود. این بحث ها معمولاً دچار سطوح ناسالم مجادله و ستیزه بود.^{۱۰۹} امام {ع} توصیه می کرد اگر کسی به چنین بحثی کشیده شود، باید در حد ضرورت وارد آن شود و از قرآن به عنوان مرجع اصلی - و درواقع تنها

۹۸. عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۳۸۶؛ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۵۵.

۹۹. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۸۱.

۱۰۰. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۹. به سخنان جعفر {ع} درباره سخاوت در حمیری، قرب الإسناد، ص ۷۲ و ۷۳ و کلینی، ج ۴، ص ۴۰، ۴۱ و ۴۲ مراجعه کنید.

۱۰۱. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۹ (همچنین نک: ج ۲، ص ۵۱۲)، ج ۷، ص ۵۸ و ۶۲؛ کشی، رجال، ص ۲۰۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۲۳۳.

۱۰۲. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۲۱.

۱۰۳. به عنوان مثال: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۰۸، طبق این نقل او ۸۰.۰۰۰ درهم هدیه از یکی از پیروان خود پذیرفت، اما بلافاصله آن را به خودش برگرداند (قس: کشی، رجال، ص ۲۰۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷).

۱۰۴. مثلاً کلینی، کافی، ج ۷، ص ۱۵. (همچنین ج ۷، ص ۱۴؛ قس: ج ۷، ص ۵۸، آن جا که او ترک های را که وقف اهل بیت پیامبر {ع} شده بود، نپذیرفت).

۱۰۵. ابن بسطام، طب الائمه، ص ۴۸.

۱۰۶. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۶؛ ج ۸، ص ۳۵۱-۵۲.

۱۰۷. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۶ و ۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۴۷۵.

۱۰۸. ابن بابویه، فقیه، ج ۲، ص ۱۷۵.

۱۰۹. عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۲۹۵؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۵۶، ج ۲، ص ۲۱۳؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۷۶؛ ابن بابویه، توحید، ص ۴۵۶، ۴۵۸ و ۴۶۰؛ ابونعیم، حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۸۴ و ۱۹۸ (از آنجا: مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۶؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۶۴؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۵۸؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۸۳۳).

مرجع - استفاده کند.^{۱۱۰} با این حال، وی به برخی از اهل مناظره و متکلمان توانا در اطرافیان خود اجازه می‌داد تا برای دفاع از حقیقت در مناظرات کلامی شرکت کنند.^{۱۱۱}

نظرات فقهی او بسته به اینکه طرف بحث، از پیروان او بوده یا موضوع مورد بحث، بر امر اهل بیت پیامبر تأثیر داشته باشد، تغییری نمی‌کرد. به عنوان مثال، یک بار او در مورد مسئله خواندن شعر به جای قرآن یا دعا در ماه رمضان، احتیاط رایج در سنت اسلامی را بازگو کرد که از خواندن شعر در این ایام پرهیز می‌دهد. وقتی پسرش اسماعیل پرسید که اگر شعر، در تجلیل از اهل بیت پیامبر {ص} باشد، این حکم فرقی نمی‌کند؟ جعفر {ع} گفت که تغییری ایجاد نمی‌کند.^{۱۱۲} وقتی زنی وصیت کرده بود که مبلغی را یا خرج حج به جا آوردن شخصی به جای او کنند یا بین اولاد نیازمند فاطمه زهرا {س}، دختر پیامبر {ص}، تقسیم کنند، پاسخ جعفر {ع} این بود که این پول باید برای حج خرج شود نه فرزندان فاطمه {س}.^{۱۱۳} در مثالی دیگر، دختر حمران بن اعین، یکی از نزدیک‌ترین و مورد علاقه‌ترین یاران جعفر {ع}،^{۱۱۴} در عقد نکاح شروط خاصی را بر شوهرش گذاشته که جعفر آن را باطل می‌دانست و صریحاً {نیز} آن را بیان کرد. وی در ابتدا نظر خود را با این سخن آغاز کرد:

إِنْ لَأَبِيهَا حِمْرَانٌ لِحَقٍّ وَلَنْ يَحْمِلَنَا ذَلِكَ عَلَى أَنْ لَا نَقُولَ لَكَ الْحَقَّ.^{۱۱۵}

به راستی که پدرش حمران حقوقی دارد، اما این باعث نمی‌شود که حق را با تو در میان نهم.

در مسائل مربوط به خودش نیز از همین اصل پیروی می‌کرد. مثال زیر را در نظر بگیرید. در سال ۱۴۲، مراسم حج به سرپرستی والی وقت مکه، اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس برگزار شد. چون حرکت از عرفات به مزدلفه آغاز شد، جعفر {ع} از استر خود افتاد:

رَأَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَقَدْ حَجَّ وَوَقَفَ الْمَوْقِفَ، فَلَمَّا دَفَعَ النَّاسَ مَنْصَرِفِينَ سَقَطَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بَغْلَةٍ كَانَ عَلَيْهَا، فَعَرَفَهُ الْوَالِي الَّذِي وَقَفَ بِالنَّاسِ تِلْكَ السَّنَةِ - وَهِيَ سَنَةُ [اِثْنَتَيْنِ وَ] أَرْبَعِينَ وَمِائَةً [وَكَانَ الَّذِي وَقَفَ بِالنَّاسِ تِلْكَ السَّنَةِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ] - فَوَقَفَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [حَتَّى يَرْكَبَ]. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ [وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ]: لَا تَقِفْ، فَإِنَّ الْإِمَامَ إِذَا دَفَعَ بِالنَّاسِ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَنْ

۱۱۰. ابن بابویه، توحید، ص ۳۴۷.

۱۱۱. برای مطالعه بیشتر نک: Modarressi, Crisis and Consolidation, 109-115 {ترجمه در: مدرسی، مکتب در فرایند تکامل، ص ۲۰۳ تا ۲۱۲}

۱۱۲. طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۱۹۵.

۱۱۳. طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۴۷. همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۱۷.

۱۱۴. نک: کشی، رجال، ص ۱۰، ۱۷۶-۸۱؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۷، ص ۳۰۶-۳۰۷ و منابع متعددی که در پاورقی مصحح در منبع مذکور آمده است. همچنین نک: Modarressi, Tradition and Survival, 1: 239 {ترجمه در: مدرسی، میراث مکتوب شیعه، ترجمه قرائی، ص ۳۰۰}.

۱۱۵. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۰۳ {ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۶، ص ۲۷۷} که در آن کلمه لَأَبِيهَا تصحیف شده است به لَابَنَة (همچنین در ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۲۷۰). تصحیح براساس طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۷۱.

يقف [إلا بالمزدلفة، فلم يزل إسماعيل يتقصد حتى ركب أبو عبدالله ولحق به.]^{۱۱۶}

امام صادق (علیه السلام) را دیدم که برای حج آمده بود و در گردهمایی [در عرفات] حاضر بود. هنگامی که مردم [از عرفات به سوی منا] شروع به فرود کردند، امام صادق (علیه السلام) از قاطری که بر آن بود به زمین افتاد. فرمانداری که در آن سال رهبری حج را داشت، او را شناخت. (آن زمان، سال ۱۴۲ بود. کسی که در آن سال رهبر حج بود، اسماعیل بن علی بن عبدالله بن عباس بود.) ایستاد تا امام صادق (علیه السلام) دوباره سوار شود. امام صادق (علیه السلام) سرش را به طرف او بلند کرد و گفت: «متوقف نشو! هنگامی که رهبر شروع به هدایت مردم [از عرفات] می کند، جایز نیست تا زمانی که به مزدلفه نرسیده، توقف کند.» پس اسماعیل آهسته پیش رفت تا اینکه امام صادق (علیه السلام) سوار شد و به او رسید.

وی در مسائل آداب معاشرت نیز همین رویه را داشت:

كنا نمشي مع أبي عبد الله وهو يريد أن يعزي ذا قرابة له بمولود له فانقطع شمع نعل أبي عبد الله فتناول نعله من رجله ثم مشى حافيا فنظر إليه ابن أبي يعفور فخلع نعل نفسه من رجله وخلع الشمع منها وناوله أبا عبد الله فأعرض عنه كهيفة المغضب، ثم أبا أن يقبله. ثم قال: ألا إن صاحب المصيبة أولى بالصبر عليها. فشئ حافيا حتى دخل على الرجل الذي أتاه ليعزيه.^{۱۱۷}

ما به همراه امام صادق (علیه السلام) برای تسلیت یکی از خویشان آن حضرت که نوزاد خود را از دست داده بود می رفتیم. در نیمه راه، بند نعلین آن حضرت گسیخت. امام صادق (علیه السلام) هر دو نعلین را از پای مبارك درآورد و به دست گرفت و پابرنه به راه افتاد. وقتی ابن ابی یعفور^{۱۱۸} چنین دید، نعل خود را از پا درآورد و بند آن را خارج نموده و به امام صادق (علیه السلام) تقدیم کرد. آن حضرت خیره به او نگریست و از گرفتن بند خودداری کرد و فرمود: آن که دچار حادثه شده به صبر و تحمل سزاوارتر است. آن گاه حضرتش با پای برهنه به راه خود ادامه داد تا به منزل خویشاوند خود رسید و او را تسلیت گفت.

یکی از غیرشیعیان که در مجالس جعفر صادق {ع} شرکت می کرد، این جلسات را چنین توصیف می کند:

۱۱۶. حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۳ و ۱۴ با اضافاتی از تحریری از همین گزارش در ص ۱۶۱. همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۱، که در آن نسخه، اجمالی از گزارش نقل شده است. تاریخ در هر دو منبع ۱۴۰ آمده است. من آن را به سال ۱۴۲ تصحیح کردم؛ زیرا سالی بود که اسماعیل بن علی رهبری موکب حج را بر عهده داشت (فسوی، المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۱۳۴؛ طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۵۱۴). او در سال ۱۳۷ نیز سرپرست مراسم حج بود (فسوی، ج ۱، ص ۱۱۸). در سال ۱۴۰ خلیفه منصور سرپرست مراسم حج بود (فسوی، ج ۱، ص ۱۲۲؛ طبری، ج ۷، ص ۵۰۴).

۱۱۷. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۶۴ {ترجمه از: ترجمه فروع کافی: ج ۸، ص ۴۵۴}

۱۱۸. عبدالله بن ابی یعفور عبیدی کوفی (د. ۱۳۱)، از شاگردان نزدیک جعفر صادق {ع}. در مورد او، ببینید: Modarressi, Tradition and Survival, 1: 103-105 {ترجمه در: مدرسی، میراث مکتوب شیعه، ص ۱۴۹-۱۵۱} و منابع اشاره شده در آن.

کنت اجالس أبا عبدالله فلا والله ما رأيت مجلساً أنبل من مجلسه.^{۱۱۹}

من با امام صادق نشست و برخاست داشتم و به خدا سوگند مجلسی گرامی‌تر از مجلس‌های او ندیدم.

فردی مصری پیرو عقیده خوارج از طریق دوستی که به حج رفته بود از جعفر {ع} سؤالی از قرآن پرسید. او از پاسخ وی شگفت‌زده شد و به آن {دوست} واسطه گفت:

لَوْ لَا مَا أَهْرَقَ جَدُّهُ مِنَ الدِّمَاءِ مَا اتَّخَذْتُ إِمَامًا غَيْرَهُ.^{۱۲۰}

اگر نبود خون‌هایی که جدش ریخت، جز او امامی بر نمی‌گزیدم.^{۱۲۱}

او در زندگی خود دچار چندین بیماری سخت شد.^{۱۲۲} در دو سال آخر عمر خود از لق‌شدن و درد دندان‌هایش رنج می‌برد.^{۱۲۳} سفرکردن، حتی سفر سالانه حج نیز به یک چالش تبدیل شد.^{۱۲۴} پیش‌ازاین، او بیش از دو سال^{۱۲۵} به‌دلیل درد معده^{۱۲۶} به‌شدت بیمار بود و پس از آن، با تغییر عادات غذایی (خود) و استفاده از برنج، بهبودی خود را

۱۱۹. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۵۷ [ترجمه از: اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۴، ص ۴۷۷].

۱۲۰. عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۲۴ و ۱۲۵، و به شکلی دیگر در کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۹۲.

۱۲۱. اشاره به جنگ نهروان است، که در آن علی {ع} با نسل اول خوارج جنگید.

۱۲۲. نک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۹، ج ۲، ص ۲۴۶، ج ۴، ص ۴۴۲؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۲، ص ۲۵۱؛ مفید، امالی، ص ۳۲؛ طوسی، امالی، ص ۲۸۱ و ۶۷۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۹۹-۱۹۸. برای مطالعه بیشتر نک: درست بن‌ابی‌منصور، کتاب، ص ۲۹۵ (همچنین کلینی، ج ۴، ص ۳۲۴؛ طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۲۹۲، ج ۵، ص ۵۷).

۱۲۳. ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۷۸. همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۹۳ و طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۲۸. او همچنین یک بار به بیماری ophthalmia (التهاب ملتحمه یا کره چشم) مبتلا شد. نک: بزنطی، جامع، ص ۱۱۴؛ ابن‌بسطام، طب الاثمه، ص ۸۴ (از آنجا: حسن بن‌فضل طبرسی، مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۲۶۹).

۱۲۴. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۵۹ (گزارشی از سال ۱۴۵).

۱۲۵. در روایتی در طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۲۵۱، آمده است که او بیمار بود و در سه رمضان متوالی نتوانست روزه بگیرد. این‌ها احتمالاً همان مواردی بودند که به پسرش عبدالله دستور داد که پس از مرگش برای او روزه بگیرد، چنان‌که در ادامه آمده است (احمد بن عیسی، امالی، ج ۲، ص ۳۴۲).

۱۲۶. برقی، محاسن، ج ۳، ص ۵۰۲؛ کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۴۱-۴۲ (در ادامه به مفید، امالی، ص ۱۸ برای موردی از سال ۱۲۰ مراجعه کنید). به نظر می‌رسد او به‌دلیل اصرارش بر پیروی از رژیم غذایی معمول مردم عادی در زمان و مکانش که متکی بر روغن و سرکه بود (نک: کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، ج ۶، ص ۳۲۷-۲۸) که هنوز بهتر از نان و نمکی بود که به نظر می‌رسد رژیم غذایی افراد بسیار فقیر بوده است، همان‌طور که در طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۴۲ ذکر شده است) دچار مشکلات گوارشی شد. سلامتی او یک بار در راه حج به‌خاطر همین رژیم بدتر شد، اما با خوردن مرغی که کنیزش حمیده سفارش داده بود، بهبود یافت (کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۶۰). این کنیز مادر پسرش موسی {ع} بود (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۸۵ و ۴۷۷؛ همچنین نک: ج ۴، ص ۲۶۰ و ۳۰۱؛ ابن‌ابی‌الثلج، تاریخ الاثمه، ص ۲۵؛ فضل بن حسن طبرسی، تاج الموالید، ص ۴۶؛ ابن‌خشاب، تاریخ موالید الاثمه و وفیاتهم، ص ۱۸۹؛ و در ادامه برای مطالعه بیشتر در مورد حمیده نک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۱۰، ج ۴، ص ۳۰۱) که همراه با دختر جعفر ام‌فرو به‌جای او در مجالس عزاداری زنان مدینه برای درگذشت خانواده‌هایشان شرکت کردند (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۱۷).

بازیافت.^{۱۳۷} روزی به یکی از شاگردان کوفی خویش گفت: «بهترین چیزهایی که از منطقه شما به من می‌رسد برنج و گل بنفشه است».^{۱۳۸}

وی میل داشت که به خاطر موهبت‌های طبیعی عراق در آنجا باشد: روزی یک‌بار در فرات غسل کند و انار سورانی بخورد.^{۱۳۹} او در سفرهای خود به دربار عباسی بارها از این منطقه دیدن کرده بود و از طبیعت و آداب و رسوم و فرهنگ آن آگاه بود.^{۱۴۰} جای‌جای این سرزمین او را به یاد جدش علی {ع} و فرزندان و نسل او و یارانشان که در خاک عراق زندگی کردند و مردند می‌انداخت. به گواه روایات متعدد،^{۱۴۱} او از تمام شهرهایی که {به‌نوعی} خانواده‌اش با آن‌ها در ارتباط بودند بازدید کرد و از هم‌محلّی‌ها {ی آن‌ها} می‌خواست که خاطراتشان را از زندگی سختی‌ها و مصائب اهل بیت پیامبر {ص} که جان خود را در عراق از دست داده بودند بیان کنند.^{۱۴۲} در همین

۱۲۷. برقی، محاسن، ص ۵۰۲-۵۰۳؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۴۱ و ۳۴۲. این ممکن است همان بیماری باشد که در کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۶ بیشتر اشاره شد.

۱۲۸. برقی، محاسن، ص ۵۰۲؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۴۱.

۱۲۹. برقی، محاسن، ص ۵۴۰. برای علاقه خاص او به آب فرات، نک: کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۸۸-۸۹؛ ابن‌قولویه، کامل الزیارات، ص ۴۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۸ و ۳۹. برای ستایش او از انار سورانی (به احتمال زیاد منسوب به سوریه، منطقه‌ای در بابل). همچنین نک: برقی، محاسن، ص ۵۴۴؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۵۶؛ ابن‌بابویه، خصال، ص ۲۴۹.

۱۳۰. مثلاً برقی، محاسن، ص ۴۲۶؛ حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۷۰-۷۱؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۵۱؛ ج ۳، ص ۲۸۳ و ۲۸۴، ج ۴، ص ۴۹۰ و ج ۶، ص ۳۴۱، ۳۵۱، ۴۱۶ (نیز نک: ج ۴، ص ۸۰ و ۸۱، ج ۵، ص ۵۵۲)؛ ابن‌بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۳۱۷.

۱۳۱. برای تعداد زیادی از این گزارش‌ها، که برخی از آن‌ها واقعی و برخی دیگر جعلی به نظر می‌رسند، به مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۳۸۵ تا ۴۳۴ مراجعه کنید.

۱۳۲. مثلاً از آخرین ساعات زندگی عمویش زید بن علی قبل از کشته شدن در کوفه پرسید:

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبَانَ قَالَ: دَخَلْنَا عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فَسَأَلْنَا أَيْكُمْ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمٌ عَمِّي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ رَجُلٌ مِّنَ الْقَوْمِ أَنَا عِنْدِي عِلْمٌ مِّنْ عِلْمِ عَمِّكَ كُنَّا عِنْدَهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فِي دَارِ مُعَاوِيَةَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَنْصَارِيِّ إِذْ قَالَ انْطَلِقُوا بَنَّا نُصَلِّي فِي مَسْجِدِ السَّهْلَةِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع وَفَعَلَ فَقَالَ لَا جَاءَهُ أَمْرٌ فَشَغَلَهُ عَنِ الذَّهَابِ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَعَاذَ اللَّهُ بِهِ حَوْلًا لَأَعَاذَهُ (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۹۴).

عبد الله بن ابان گوید: خدمت ابوعبدالله رسیدیم. از ما پرسید: آیا در میان شما کسی هست که از عمویم زید بن علی (که در کوفه کشته شد) خبری دهد؟ مردی عرض کرد: من خبری از عمویت دارم. شبی در خانه معاویه بن اسحاق انصاری در کنار او بودیم که به ما گفت: بیاوید به مسجد سهله برویم و در آنجا نماز بگزاریم. امام فرمود: آیا این کار را انجام داد؟ عرض کرد: نه، چون کاری پیش آمد و از رفتن بازماند. فرمود: به خدا سوگند! اگر او برای مدت یک سال به آن مسجد پناه برده بود، خداوند او را در پناه خود می‌گرفت. {ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۲، ص ۵۰۸؛ توضیح مترجم: در منبع عربی به جای عبارت أعاذ، عبارت استعاذ آمده است.}

عبد الرحمن بن کثیر عن ابي عبد الله عليه السلام قال: سمعته يقول لابي حمزة الثمالي: يا ابا حمزة هل شهدت عمي ليلة خرج؟ قال: نعم قال: فهل صلى في مسجد سهيل؟ قال: واين مسجد سهيل؟ لعلك تعني مسجد السهلة؟ قال: نعم قال: اما انه لو صلى فيه ركعتين ثم استجار بالله لاجاره سنة (طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۷).

عبد الرحمن بن کثیر، از ابي عبد الله (عليه السلام)، وی می‌گوید از امام صادق (عليه السلام) شنیدم که به ابي حمزة ثمالی می‌فرمودند: ای اباحمزه آیا شاهد بودی عمویم شب خارج گردید؟ ابوحمزه گفت: بلی. حضرت فرمودند: آیا وی در مسجد سهیل نماز گزارد؟ ابوحمزه گفت: مسجد سهیل کجاست؟ شاید مقصودتان مسجد سهله است؟ حضرت فرمودند: بلی.

سفرها^{۱۳۳} از کلیساهای مسیحی نیز دیدن کرد و تمیزی آن‌ها را ستود.^{۱۳۴}

او به‌طور ویژه خرما را دوست داشت^{۱۳۵} و از انواع مختلف آن به‌خوبی آگاه بود.^{۱۳۶} در یکی از سفرهایش به عراق به دستور خلیفه منصور، عده‌ای از شاگردان امام، او را در حیره نزدیک کوفه ملاقات کردند. او در ستایش کیفیت خرما، کوفه برای آن‌ها صحبت کرد.^{۱۳۷} وی انواع خرماهای پرورش‌یافته در حجاز را شناسایی کرد و نام‌هایی را که در آنجا به آن شهرت داشتند ذکر کرد و از نام‌های معادل آن‌ها در عراق پرس‌وجو کرد.^{۱۳۸} او با اینکه برخی خرماهای مختص عراق را بهتر از معادل حجازی آن‌ها می‌دانست، اما اشاره کرد که در مجموع خرماهای حجاز بهتر از عراق هستند.^{۱۳۹}

از دیگر ویژگی‌ها و رفتارهایی که منابع به او نسبت می‌دهند می‌توان به علاقه او به عطر اشاره کرد، که این علاقه میان او و جدش، پیامبر {ص}، مشترک بود. جایی که در آن نماز می‌خواند از بوی خوشش قابل تشخیص بود.^{۱۴۰} مثل پدرش^{۱۴۱} یکی دو شانه از جنس عاج داشت که از آن‌ها استفاده می‌نمود^{۱۴۲} و مانند او ریش خود را با پوششی از جنس حنا رنگ می‌کرد.^{۱۴۳} کبوترهای خانگی را دوست می‌داشت و در خانه نیز {تعدادی از آن‌ها را} نگه می‌داشت.^{۱۴۴}

سپس فرمودند: حقاً اگر وی (یعنی عموی امام که زید بن علی بن الحسین باشد) در آن مسجد دو رکعت نماز می‌خواند سپس از خداوند پناه می‌خواست حق تعالی او را برای یک سال پناه می‌داد. {ترجمه از: کامل الزیارات، ترجمه ذهنی تهرانی، ج ۱، ص ۸۰}.

ابوحمزه ثمالی، ثابت بن دینار از علما و محدثان محترم کوفه بود. وی بین سال‌های ۱۴۸ تا ۱۵۰ درگذشت. برای مطالعه بیشتر درباره او، نک: Modarressi, Tradition and Survival, 1: 377-79 {ترجمه در: میراث مکتوب شیعه، ترجمه قزایی، ص ۴۵۰ تا ۴۵۳} و منابع ذکرشده در آن. مسجد سهله یکی از قدیمی‌ترین مساجد کوفه بود که در قرن اول ساخته شده بود. این مسجد از زمان پیدایش خود مرکز شیعیان بوده و به همین ترتیب، مسجدی بسیار مورد احترام در میان شیعیان، در آن زمان و اکنون بوده و هست (نک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۴۳۴ تا ۴۵۵؛ برای مطالعه بیشتر، نک: Haider, Origins of the Shi'a, 238-239).

۱۳۳. عیاشی، تفسیر، ج ۳، ص ۸۰، که در آن، به یکی از شاگردان کوفی که از او در مورد مشروع بودن نماز خواندن مسلمان در کلیساهای پرسید، می‌گوید: «در آنجا نماز بخوان. چقدر تمیز هستند! وقتی با تو بودم آن‌ها را دیدم».

۱۳۴. عیاشی، تفسیر، ج ۳، ص ۸۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۲۲۲.

۱۳۵. برقی، محاسن، ص ۵۳۵ و ۵۳۸ و ۵۳۹. او می‌گفت که شکر، خوراکی مورد علاقه اوست (کلینی، کافی، ج ۴، ص ۶۱).

۱۳۶. برقی، محاسن، ص ۵۳۳ تا ۵۳۷.

۱۳۷. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۵۱.

۱۳۸. برقی، محاسن، ص ۵۳۵ تا ۵۳۷؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۴۸.

۱۳۹. برقی، محاسن، ص ۵۳۸؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۴۸.

۱۴۰. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵۱۱.

۱۴۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۹.

۱۴۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۸.

۱۴۳. فسوی، المعرفة و التاريخ، ج ۲، ص ۶۴۹.

۱۴۴. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵۴۷ و ۵۴۸.

در گزارشی آمده است که او در گفت‌وگوها عبارت **والله**^{۱۴۵} را تکرار می‌کرد.^{۱۴۶} شعر عرب را بلد بود و از آن لذت می‌برد.^{۱۴۷} بنابر نقل خودش نیز شعر می‌سرود^{۱۴۸} و گه‌گاه در مکالمات روزمره‌اش ابیاتی از آن را می‌خواند.^{۱۴۹} و در آخر، برای رفت‌وآمد شهری، الاغی ساده و در سطح پایین جامعه را به استر که نشان‌دهنده رتبه اجتماعی بالاتر است

۱۴۵. به معنای «به خدا سوگند». از نظر فقهی، این جمله را می‌توان در سه زمینه مختلف بیان کرد که هر یک پیامدهای فقهی متفاوتی دارد: ۱- سوگند ساده به نام خدا برای تأکید بر نکته‌ای که موجب هیچ تکلیفی نمی‌شود، از نظر قرآن (سوره بقره، آیه ۲۲۵ و سوره مائده، آیه ۸۹) مجاز است، اما براساس روایتی منسوب به پیامبر {ص} در ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۹۷، در تجارت مکروه است. گزارشی در عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۲۰۸ حاکی از آن است که در اسلام عبارات لا والله و بلی والله به‌عنوان جایگزین برای شیوه عرب جاهلی پیش از اسلام که به نام پدران خود سوگند یاد می‌کرد، توصیه شد. محمد بن علی جواد {ع}، از نوادگان جعفر صادق {ع} و امام نهم شیعیان که زمانی از والله در نامه‌ای استفاده کرد تا انتساب نادرست سخنی به خود را انکار کند، در مورد عمل خود چنین می‌گوید: «از گفتن «والله» بیزارم، اما ناراحت شدم که مطالبی در مورد من گفته می‌شود [یعنی به من نسبت داده می‌شود] که واقعاً [از طرف من] بیان نشده است» (طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۲۹۰). ۲- سوگند گرفته‌شده در دادگاه که اگر دروغ باشد، گناه کبیره و در صورت صحت، مکروه است، براساس روایاتی از جعفر صادق {ع}، از جمله یکی به نقل از عیسی {ع} و دیگری به نقل از پیامبر {ص} (کلینی، کافی، ج ۷، ص ۴۳۴). ۳- سوگند به نام خدا مبنی بر تعهد به عملی معین که در صورت شکستن آن، عواقب شرعی داشته و می‌تواند شامل تعهدات مالی {کفاره} باشد.

۱۴۶. احمد بن محمد بن عیسی، نوادر، ص ۵۲. نمونه‌های فراوانی از سخنان او وجود دارد که این گزارش را تأیید می‌کند، از جمله برقی، محاسن، ص ۱۴۶، ۱۵۶، ۳۴۷، ۵۰۴، ۵۸۱؛ ترمذی، سنن، ج ۱ ص ۲۶؛ عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۲۴۴؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۳، ۱۷۹ و ۲۰۰، ج ۲، ص ۷۳، ۷۷، ۹۷، ۱۲۳، ۱۹۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۳۴۲، ۶۳۶، ج ۳، ص ۱۰۰، ۱۳۰ و ۴۱۵، ج ۴، ص ۸۳، ۲۵۹، ۲۹۲ (چهار مورد)، ۳۴۳، ج ۵، ص ۱۹، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۸، ۲۶۰، ۵۵۲، ج ۶، ص ۲۷۱، ۲۹۹، ۳۸۳، ۴۴۵، ج ۷، ص ۴۲۳ و ۴۴۲، ج ۸، ص ۳۴ تا ۳۶، ۲۹۲، ۳۸۳. کشی، رجال، ص ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۰۹ (قال بأیمان ثلاثة: با سوگند سه‌گانه گفت، که یعنی: والله، بالله، تالله) ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۵۰، ۲۷۳، ۲۹۲، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۳۱، ۳۴۱، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۷-۴۲۸؛ قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۵۴؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۳۲۲۸، ۲۷۹؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸، ج ۲، ص ۲۷۷؛ ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۱۵۴، ۲۱۷، ۳۸۸؛ ابن بابویه، ثواب الاعمال، ص ۷۳ و ۱۳۶؛ طوسی، امالی، ص ۱۵۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۲۵، ج ۲، ص ۹۸ و ۱۰۴، ج ۳، ص ۱۰۰، ج ۴، ص ۱۹۹، ج ۵، ص ۲۹، ۳۱، ج ۹، ص ۴؛ ابومنصور طبرسی، احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۳. ۱۴۷. به‌عنوان مثال نک: طوسی، امالی، ص ۲۸۱. برای مطالعه بیشتر نک: کشی، رجال، ص ۲۰۶، که در آن، جعفر {ع} در حضور کمیت، شاعر معروف دوره اموی (د. ۱۲۶)، برای کلمه‌ای در یک بیت شعرا، جایگزینی را پیشنهاد می‌کند. ۱۴۸. ابن بابویه، امالی، ص ۵۷۸؛ تنوخی، الفرج بعد الشدة، ج ۵، ص ۸۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۲۷۳-۷۷، که در آن هشت قطعه شعر از منابع پیشین نقل شده است که گویی خود جعفر {ع} آن‌ها را سروده است، هرچند ممکن است آن‌ها را از دیگران نقل کرده باشد. همچنین ببینید: زمخشری، ربیع الابرار، ج ۴، ص ۳۲۲. ۱۴۹. به‌عنوان مثال، محمد بن مثنیٰ حصرمی، کتاب، ص ۲۵۹ و ۲۷۵؛ ابن عبدربه، العقد الفريد، ج ۶، ص ۱۱۳؛ ابن ابی‌الدنیا، إشراف، ص ۲۳۰ (نیز در: بیهقی، شعب الایمان، ج ۷، ص ۲۰۷)؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۶۰ (از أخطل در دیوان، ص ۲۵۰)، ج ۲، ص ۲۲۴، ج ۴، ص ۲۱، ۲۴، ۲۵ (منسوب به علی {ع} در دیوان، ص ۸۰)، ج ۵، ص ۳۲۳؛ کشی، رجال، ص ۹۴ (از ابوظفیل عامر بن واثله کنانی در دیوان، ص ۶۵)؛ ابن بابویه، امالی، ص ۳۰۹ و ۷۴ (از ابوخراش هذلی در دیوان، ص ۱۵)؛ تنوخی، فرج، ج ۵، ص ۲۹۵ و ۲۹۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۴۴ (نیز ص ۴۶۲)؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۲۷۷ (منسوب در این منبع به ذوالرمة، و در نسخه‌ای دیگر امسلمه در کلینی، ج ۵، ص ۱۱۷)؛ زمخشری، ربیع الابرار، ج ۴، ص ۳۲۲؛ ابن مطهر، العدد القویه، ص ۱۵۳.

ترجیح می‌داد،^{۱۵۰} {اما} برای حج و سفرهای طولانی دیگر از استر استفاده می‌کرد.^{۱۵۱}

در اواخر عمر خود، سه فرزند خود را در سال‌های متوالی از دست داد.^{۱۵۲} آخرین از این سه نفر، پسر بزرگش^{۱۵۳} اسماعیل بود که یکی یا دو سال قبل از پدرش فوت کرد و پدر را در اندوه عمیقی فرو برد.^{۱۵۴} پس از آن جعفر {ع} به پسر بزرگ بعدی خود، عبدالله، برادر مادری اسماعیل، دستور داد تا پس از مرگ جعفر {ع}، روزه‌هایی را که جعفر خودش به دلیل بیماری طولانی نتوانسته بود به جا آورد، قضا کند.^{۱۵۵}

وی در سال ۱۴۸ در مدینه درگذشت.^{۱۵۶} او را در دو جامه‌ای که در سفرهای زیارتی خود به مکه می‌پوشید کفن

۱۵۰. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۳؛ کشی، رجال، ص ۲۱۵، ۲۸۸، ۳۳۲. قس: برقی، محاسن، ص ۳۵۲؛ کلینی، ج ۸، ص ۲۷۶، که در آن، ترجیح مشابهی از پدرش نقل شده است.

۱۵۱. حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۳، ۴۵، ۱۶۱؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۱، ج ۶، ص ۴۴۵، ۵۳۷-۵۳۸ (نیز نک: ج ۶، ص ۵۲۱)؛ کشی، رجال، ص ۲۵۷ و ۳۱۱.

۱۵۲. ابن بابویه، کمال الدین، ص ۷۳. همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۸۹. ۱۵۳. برای نمونه نک: عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۴۰۶، ج ۲، ص ۳۲۷ (دومی همچنین در: کشی، رجال، ص ۳۷۴ آمده است)؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۳۶ (همچنین ج ۹، ص ۱۹۴). در مورد اسماعیل، به برقی، محاسن، ص ۴۱۷ مراجعه کنید. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۱، ۵۸۷، ج ۵، ص ۱۹۶، ۵۱۱، ج ۶، ص ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۱۱، ج ۷، ص ۳۸۸-۳۸۹، ۴۳۲-۴۳۳، ج ۸، ص ۲۲۳-۲۲۴؛ کشی، ص ۳۷۷؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۱۳۵؛ ابن بابویه، علل الشرایع، ج ۲، ص ۸۷؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۴؛ طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۷۰. روایتی در کلینی، ج ۵، ص ۲۹۹ تا ۳۰۰ وجود دارد که در آن امام {ع} به اسماعیل توصیه می‌کند که به شخصی که به شراب‌خواری معروف است اعتماد نکند. گزارش کوتاه‌تری در حمیری، قرب الإسناد، ص ۳۱۵، عناصر اصلی آن گزارش را به گفت‌وگوی امام {ع} و پسر دیگرش نسبت می‌دهد. یکی از دو نسخه این گزارش، به وضوح تحریری از دیگری است. همچنین نک: طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۱۹۴، که در آن نقل، بیان شده است که جعفر {ع} بخشی از ارث خود را به محمد پسر اسماعیل بخشید.

۱۵۴. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۷۵، ۹۲، ج ۳، ص ۱۹۳-۱۹۴، ۲۰۴؛ ابن بابویه، امالی، ص ۳۰۹؛ ابن بابویه، کمال الدین، ص ۷۱ تا ۷۴؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۹۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۴۲۹.

۱۵۵. احمد بن عیسی، امالی، ج ۲، ص ۳۴۲.

۱۵۶. فرض فعلی در جامعه امامیه مبنی بر وفات وی در روز بیست و پنجم شوال (دهمین ماه سال قمری) در منابع اولیه محرز نشده، اگرچه ماه شوال یکی از دو گزینه محتمل برای وفات اوست. (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۷۲؛ مفید، ارشاد، ص ۲۸۴؛ فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، ص ۲۷۱؛ فضل بن حسن طبرسی، تاج الموالید، ص ۴۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۲۸۰). تاریخ دیگر روز دوشنبه پانزدهم رجب [هفتمین ماه سال قمری] است. تاریخ ۲۵ شوال اولین بار در اوایل قرن دوازدهم، به احتمال زیاد براساس نوعی محاسبات ریاضی، در ایران مطرح شد (امامی خاتون آبادی، جنات الخلود، ص ۲۹). به تاریخ وفات موسی کاظم {ع} پسر جعفر {ع} را ۲۵ رجب سال ۱۸۳ ثبت کرده‌اند و گفته شده که موسی {ع} سی و پنج سال و نه ماه پس از پدرش زنده ماند. همان‌طور که در چنین موضوعاتی معمول است، تاریخ اخیر به احتمال زیاد تقریبی بوده است (نک: نمونه‌ای از این موارد تاریخ تقریبی، ابن طاووس، لهوف، ص ۸۷، که در آنجا از جعفر صادق {ع} نقل شده که علی بن حسین زین العابدین {ع} چهل سال بر کشته شدن پدرش حسین {ع} گریست. اما حسین {ع} در ۱۰ محرم سال ۶۱ کشته شد و علی بن حسین {ع} در ۱۲ یا ۲۵ محرم سال ۹۵ از دنیا رفت، بنابراین زمان بین این دو تاریخ فقط سی و چهار سال و چند روز بود، نه چهل سال). اما برای تعیین تاریخ وفات جعفر {ع}، این {فرض} که گفته می‌شود موسی {ع} پس از پدرش سی و پنج سال و نه ماه زنده مانده، فرضی صحیح است. با استفاده از این محاسبه سی و پنج

کردند^{۱۵۷} و در کنار قبور پدر، پدر بزرگ و عموی بزرگش حسن مجتبی {ع} در قبرستان اصلی شهر، بقیع الغرقد، دفن کردند؛ که در آنجا محل قبر او هنوز مشخص است.^{۱۵۸}

حدود نیم قرن پس از مرگ او، یکی از موالی قدیمی او که دیگر در مدینه زندگی نمی کرد، به عنوان «مولی ابی عبدالله که در عراق زندگی می کرد»، هم چنان اجازه داشت در همان قبرستان دفن شود، برخلاف سنت دیرینه مردم مدینه که اجازه دفن فرد غیربومی را در آن قبرستان نمی دادند.^{۱۵۹}

دو شاعر به نام های ابوهریره عجل^{۱۶۰} و مالک بن اعین جهنی^{۱۶۱} که هر دو به محبت داشتن بسیار به اهل بیت پیامبر {ص} مشهور بودند، برای او مرثیه سرایی کردند.^{۱۶۲} قطعاتی از این مرثیه ها باقی مانده است.^{۱۶۳} به مانند پدرش محمد

سال و نه ماه از ۲۵ رجب ۱۸۳، یعنی تاریخ وفات موسی {ع}، ۲۵ شوال ۱۴۸ برای تاریخ وفات جعفر {ع} به دست می آید.
۱۵۷. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۹۶ و ج ۳، ص ۱۴۹.

۱۵۸. مقبره او تا سال ۱۳۴۴ قمری/ ۱۹۲۶ میلادی بایرجا بود تا این که که توسط دولت سعودی ویران شد. برای تصویری از مقبره قدیمی، به تصویر مقاله ویکی پدیا در مورد جعفر صادق {ع} که در https://en.wikipedia.org/wiki/Ja'far_al-Sadiq موجود است، مراجعه کنید. همچنین زیارت گاهی در قاهره در نزدیکی مسجد الازهر و حرم حسین {ع} وجود دارد معروف به مقام جعفر صادق {ع} که مردم محلی به عنوان قبر وی به آن احترام می گذارند و زیارت می کنند. به عنوان مثال، نک: گزارش منتشر شده در الیوم السابع (۲۲ ژوئیه ۲۰۱۴)، در: <http://www.youm7.com/story/2014/7/22/1786516>؛ تقی الدین مقریزی، مورخ مصر (د. ۸۴۵)، معتقد بود که مقبره متعلق به یکی از امیران فاطمی به نام جعفر است که اهالی قاهره او را به اشتباه جعفر صادق {ع} می دانند (مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۴۸ و ۴۹). تا زمان های اخیر، اهالی قاهره مراسمی سالانه در این مکان با تشریفات ویژه برگزار می کردند (مبارک، خطط، ج ۲، ص ۸۶). به عنوان بخشی از تلاش های دولت چین برای تقویت گردشگری در این کشور در دو دهه گذشته، دولت محلی یک زیارت گاه کوچک در قلمرو اویغورها (در وسط صحرای تاکلاماکان، حدود شصت مایلی شمال شهر نیا در استان مین فنگ) را به ساختمانی جذاب تر به نام مزار جعفر صادق {ع} بدل کرد. برای اطلاعات بیشتر و تصاویر این ساختمان، نک: به منابع زیر دسته centralasiatraveler، در دو سایت زیر:

<https://www.flickr.com/photos/centralasiatraveler/1261901056> (تاریخ ۱۹ نوامبر ۲۰۰۶) و <https://www.flickr.com/photos/centralasiatraveler/1261901056> (بدون تاریخ).

۱۵۹. کشی، رجال، ص ۳۸۶-۸۷.

۱۶۰. در مورد او نک: ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۴۹. او همچنین اشعاری در مدح محمد باقر {ع} سروده است (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۰۷؛ مرزبانی، معجم الشعراء، ص ۳۶۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۱۲).
۱۶۱. یک شیعه اهل بصره (کشی، رجال، ص ۲۱۶) و ناقل حدیث از جعفر صادق {ع} (نک: خویی، معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۵۶-۵۹). برای مطالعه بیشتر نک: به مرزبانی، معجم الشعراء، ص ۲۳۹؛ ابن ابی حاتم، الجرح و التعديل، ج ۸، ص ۲۰۶؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۵۲. مرزبانی، ص ۲۳۹ (و از آنجا در: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۱؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴) نیز شعری از او در مدح محمد باقر {ع} نقل می کند.

۱۶۲. هر چند گفته می شود که هر دو شاعر پیش از جعفر صادق {ع} در گذشته اند. برای ابوهریره عجلی، نک: ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۴۹ و ابن مطهر، خلاصة الأقوال، ص ۱۹۱ (مگر اینکه نام برده در این دو منبع فردی متفاوت باشد). برای مالک بن اعین جهنی، نک: به طوسی، رجال، ص ۳۰۲.

۱۶۳. مرثیه ابوهریره عجلی در: ابن عیاش، مقتضب الاثر، ص ۵۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۲۷۸ آمده است. همچنین مرثیه مالک بن اعین جهنی در: مرزبانی، معجم الشعراء، ص ۲۳۹؛ مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۹۷ (هر دو به نقل از زبیر بن بکار)؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۲۷۷-۷۸.

باقر {ع}، در اتاقی که جعفر {ع} در آن زندگی می‌کرد، هر شب چراغی روشن بود. [آن چراغ] به دستور پسرش موسی (کاظم {ع}) حدود سی و چند سال تا حوالی سال ۱۸۰ می‌سوخت، تا زمانی که موسی {ع} به دستور خلیفه هارون الرشید (حاکم بین ۹۳-۱۷۰) دستگیر و به بغداد منتقل شد.^{۱۶۴}

مواضع سیاسی

در زمان جعفر {ع} افراد کمی در مکه^{۱۶۵} یا بصره^{۱۶۶} از طرفداران اهل بیت پیامبر {ص} بودند، اما عراق به‌طور عام^{۱۶۷} و به‌ویژه کوفه،^{۱۶۸} شهری که علی {ع} سال‌های آخر دوران خلافتش را در آن گذراند، بیشترین جمعیت یاران جعفر {ع} را در مقایسه با بقیه شهرها در خود جای داده بود.^{۱۶۹} گفته می‌شود که اکثریت مردم کوفه در زمان حیاتش از پیروان او بودند.^{۱۷۰} گزارش‌های دیگر تعداد پیروانش را در آنجا پنجاه‌هزار^{۱۷۱} یا بیشتر تخمین می‌زنند.^{۱۷۲}

این جماعت مورد سوءظن و نظارت مستمر خلافت قرار داشتند و حکومت آن را تهدیدی بالقوه می‌دانست. در دوره‌هایی از زمان حیات جعفر صادق {ع}، جامعه چنان از گزند حکومت می‌ترسید که مردم حتی در مسجد به

۱۶۴. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۵۱ (همچنین: ابن بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۹۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۸۹).
 ۱۶۵. برای پیشینه، به کشی، رجال، ص ۲۴۶ و ۳۸۹ مراجعه کنید. به‌طور کلی، اکثریت ساکنان مکه و مدینه در آن زمان با علویان میانه خوبی نداشتند. نک: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۰۹ و ۴۱۰.
 ۱۶۶. حمیری، قرب الإنسان، ص ۱۲۸؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۴۹، ج ۸، ص ۹۳؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۷. برای مطالعه بیشتر نک: مزنی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۷ و ۷۸. باین‌حال، جامعه‌ای از پیروان او در آنجا وجود داشت. یک گزارش در برقی، محاسن، ص ۴۷۸ تا ۴۷۹ می‌گوید: فردی از اهالی بصره می‌گویی آورد تا آن را به جعفر {ع} نشان دهد و از او درباره حلال بودن خوردن آن بپرسد. او در طرح سؤال خود از امام {ع} به این اشاره می‌کند که «جامعه ما» بر سر حلال بودن میگو اختلاف دارد «برخی آن را حلال و برخی دیگر حرام می‌دانند».
 ۱۶۷. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ طوسی، امالی، ص ۶۹۸ (به نقل از جعفر صادق که خدا را شکر می‌کرد که اکثر پیروانش را در عراق قرار داد).

۱۶۸. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۸۱:
 مَا مِنْ بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ أَكْثَرُ مُحِبًّا لَنَا مِنْ {أَهْلِ} الْكُوفَةِ.
 در هیچ شهری بیشتر از کوفه دوستدار و طرفدار نداریم {ترجمه از: بهشت کافی، ص ۱۱۵}.
 همچنین نک: قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۵۹؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۱۴.
 ۱۶۹. از دیگر مناطقی که او پیروانی در آن داشت می‌توان به مدینه (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۱۸)، خراسان (طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۵۰۳؛ کلینی، ج ۲، ص ۶۳۷؛ ابن سمکه، اخبار العباسیین، ص ۲۰۴؛ سدیدالدین الصوری، قضاء حقوق المؤمنین، ص ۲۸)، باب الابواب (طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۱۳۵)، سجستان (کشی، رجال، ص ۳۸۵؛ مفید [منسوب به]، اختصاص، ص ۲۰۳)، جبل در مرکز ایران (طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۶۶) شامل شهری (کلینی، ج ۵، ص ۱۱۵) و مهاجران عرب در قم (کشی، رجال، ص ۳۳۲-۳۳۳) که بزرگ‌ترین گروه پیروان او را در خارج از کوفه تشکیل می‌دادند.
 ۱۷۰. مثلاً نک: ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۶۸؛ مفید، امالی، ص ۱۴۲.
 ۱۷۱. ابن بابویه، صفات الشیعة، ص ۲۰۳.
 ۱۷۲. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

یکدیگر سلام نمی‌کردند تا مبدا توسط مأموران حکومتی شناسایی شوند و مورد آزار و اذیت قرار گیرند.^{۱۷۳}

وقتی صحبت از سیاست می‌شد، جعفر صادق {ع} بسیار شبیه پدرش بود: غیرسیاسی، صلح‌طلب و مخالف خشونت.^{۱۷۴} رفتار صلح‌طلبانه او در نقطه‌نظری که درباره یک حدیث نبوی بیان داشته است، متبلور شده است؛ حدیثی از پیامبر اکرم که بنا بر آن، هر کس در دفاع از مال خود کشته شود شهید است.^{۱۷۵} جعفر صادق {ع} با نقل این گزاره از پیامبر، نظرش را این‌گونه بیان کرد: «اما اگر من در آن شرایط باشم، دزد را تنها می‌گذارم و با او نمی‌جنگم».^{۱۷۶} او خود را از هر کسی که خشونت به کار می‌برد جدا می‌کرد. او حتی همین رویه را با یکی از یاران نزدیک و دانشمند خود، حریر بن عبدالله ازدی، در پیش گرفت هنگامی که وی در سجستان درگیر مبارزه مسلحانه با خوارج شد. جعفر {ع} به یکی از اصحاب خود که برای حریر شفاعت می‌خواست گفت:

وَيَحْكُكُ إِنَّ حَرِيرًا شَهْرَ السَّيْفِ وَلَيْسَ مِنِّي مَنْ شَهْرَ السَّيْفِ.^{۱۷۷}

وای بر تو! حریر، شمشیر برهنه نموده بود و کسی که شمشیر برهنه کند، از من نیست.

در پاسخ هواداری که از او در رابطه با قیام محمد بن عبدالله نفس زکیه پرسید چنین گفت:

اسْكُنُوا مَا سَكَنَتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ.^{۱۷۸}

مادامی که زمین و آسمان برقرار است، آرام باشید.

۱۷۳. اربیلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۲۷ (به نقل از عبدالله بن جعفر حمیری از کتاب الدلائل که اکنون در دسترس نیست). حتی گاهی به دستور خود امام هم سلام نمی‌کردند. نک: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۱۹.

۱۷۴. به عنوان نمونه نک: کلینی، کافی، ج ۸، ص ۸۷.

۱۷۵. این بیان در هر شش کتاب فقهی حدیثی اهل سنت از پیامبر {ص} نقل شده است (بخاری، صحیح، شماره ۲۴۸۰؛ مسلم، صحیح، شماره ۲۲۶؛ ابن‌ماجه، سنن، شماره ۲۵۸۰؛ ابوداود، سنن، شماره ۴۷۷۲؛ ترمذی، سنن، شماره ۱۴۳۸-۴۰؛ نسائی، سنن، شماره ۳۵۳۳-۴۴) و همچنین در بسیاری از آثار حدیثی دیگر که در پاورقی‌های ناشران در احمد بن حنبل، مسند، ج ۱۱، ص ۷۴-۷۵ و در موارد دیگر در این اثر که این عبارت در آن تکرار می‌شود.

۱۷۶. علاء بن رزین القلاء، کتاب، ص ۳۶۷؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۲. این بیان منسوب به محمد باقر {ع} است در کلینی، ج ۷، ص ۲۹۶ و قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۹۸، و به او یا پسرش جعفر {ع} در ابن بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۶۸. با توجه به شرایط جسمانی محمد باقر {ع}، جنگ او با دزد قابل تصور نیست. ناقل این روایت یکی از شاگردان سابق پدر محمد باقر {ع}، علی زین‌العابدین {ع}، نبوده است؛ که این مسئله، احتمال اینکه این نقل بر مرحله‌ای متقدم از زندگی محمد باقر {ع} دلالت کند را منتفی می‌سازد، زمانی که احتمالاً او تناسب اندام بیشتری داشت. بنابراین انتساب {این روایت} به جعفر صادق {ع} معقول‌تر به نظر می‌رسد.

۱۷۷. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۷۰. همچنین نک: کثی، رجال، ص ۳۳۶ و ۳۸۴. [ترجمه از: ترجمه فروع کافی ج ۱، ص ۳۶۷؛ توضیح مترجم: در منبع عربی به جای عبارت ويحك، عبارت «ويلط، هو مملوك لي و» آمده است و در ترجمه فارسی نیز همین عبارت در نظر گرفته شده است.}

۱۷۸. ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۰؛ ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۲۶۶. [ترجمه عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۲۵.}

و به طرفداری دیگر چنین نصیحت کرد:

يَا سَدِيرُ الزَّمِ يَتَكَ وَ كُنْ حِلْسًا مِنْ أَحْلَاسِهِ وَ اسْكُنْ مَا سَكَنَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ^{۱۷۹}

ای سدید! ملازم خانه‌ات باش، و چون پلاسی از پلاس‌های خانه‌ات و تا شب و روز آرامش دارند تو نیز آرام و ساکن باش.

بسیاری از مردم آن روزگار به حق اهل بیت پیامبر {ص} در رهبری جامعه مسلمانان معتقد بودند.^{۱۸۰} جعفر {ع} همچنین با انتقاد از عملکرد حکومت، گاهی اظهار می‌داشت: «اگر ما زمامدار بودیم، [چنین و چنان می‌کردیم].»^{۱۸۱} با این حال، بسیار مراقب بود که جان خود و دیگران را به خطر نیندازد. موارد زیادی وجود داشت که در آن‌ها او برخلاف آنچه که دستورات سخت‌گیرانه شرع می‌نامید عمل می‌کرد تا از جان افراد محافظت شود.^{۱۸۲} زیدیان از او انتقاد می‌کردند. آن‌ها معتقد بودند که با او اختلافی ندارند، مگر در اینکه او اعتقادی به جهاد ندارد.^{۱۸۳} وی این اتهام را رد کرد و توضیح داد که شرایط خاصی برای وجوب جهاد وجود دارد که زیدیان نمی‌دانند و به آن اهمیت نمی‌دهند.^{۱۸۴}

او به دیدار ابوالعباس سفاح^{۱۸۵} و ابوجعفر منصور، خلیفه اول و دوم عباسی، در عراق رفت. در مورد سفاح، احتمالاً

۱۷۹. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۶۴ {ترجمه از: بهشت کافی، ج ۱، ص ۳۱۱}.

۱۸۰. برای مثال نک: برقی، محاسن، ص ۱۵۴.

۱۸۱. لو کان الأمر الینا. برای مثال، طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۹۹. همچنین نک: قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۲۵۶؛ لو ولیت أمر الناس.

۱۸۲. به عنوان نمونه: احمد بن محمد بن عیسی، نوادر، ص ۳۷ (و طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۷۲)؛ عیاشی، تفسیر، ج ۳، ص ۲۵-۲۶؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۸۳، ج ۶، ص ۴۴۹. او احتمالاً به همین دلیل حتی در تشییع جنازه یک اموی که ضد علویان بود شرکت کرد (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۹۰).

۱۸۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۹. همچنین نک: ج ۱، ص ۳۵۷ و خزاز قمی، کفایة الاثر، ص ۳۰۱، از همان گروهی نقل می‌کند که می‌گویند:

لَيْسَ الْإِمَامُ مِمَّا مَنْ جَلَسَ فِي بَيْتِهِ وَ اغْلَقَ بَابَهُ وَ أَرْخَى سِتْرَهُ.

امام از ما خاندان آن کس نیست که در خانه نشیند و پرده را بپندازد و از جهاد جلوگیری کند {ترجمه از: اصول کافی، ترجمه مصطفوی، ج ۲، ص ۱۷۲؛ توضیح مترجم: عبارت اغلق بابه در منبع عربی و فارسی این نقل وجود ندارد}.

۱۸۴. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۹.

۱۸۵. برقی، محاسن، ص ۵۸۸؛ کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۹۳، ج ۴، ص ۸۳ و ج ۵، ص ۱۰۸ (آخرین گزارش زمانی را مشخص نکرده است، اما داوود بن علی که در آن زمان در قید حیات و در حال کار ذکر شده، ابتدا زمامدار فرمانداری کوفه و سپس مدینه در اواخر سال ۱۳۲ بود و در اوایل سال ۱۳۳ درگذشت، که هر دو رویداد در زمان خلافت سفاح رخ داد)، ج ۶، ص ۴۴۹، ج ۷، ص ۳۷۸؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۷ و ۴۸؛ ابن بابویه، صفات الشیعة، ص ۲۰۴؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۸-۳۹. همچنین نک: حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۷۰، و نک: علی بن اسباط، نوادر، ص ۳۵۳ و کلینی، ج ۸، ص ۲۰۸ (دو گزارش اخیر متعلق به میراث گروه‌های باطنی است، اما اشارات اولیه به حضور جعفر صادق {ع} در حیره در زمان سفاح ممکن است به یک حافظه جمعی بازگردد). بیشتر اشارات به سفر بدون تاریخ جعفر {ع} به حیره -جایی که بسیاری از پیروان محلی او

هدف از این دیدار تبریک به مناسبت خلافت وی بوده است.^{۱۸۶} سفر جعفر {ع} به درگاه منصور، در آغاز سلطنت منصور، احتمالاً به همین دلیل بوده است،^{۱۸۷} اما یک یا چند بار برای بازجویی به حضور خلیفه برده یا فراخوانده شد.^{۱۸۸} منصور همچنین در مواردی او را در مکه یا مدینه در خلال سفرهای حج خود، احضار می‌کرد.^{۱۸۹} هر زمان که منصور مکه را پس از زیارت ترک می‌کرد، جعفر {ع} مجبور بود برای خداحافظی او را در کنار جاده همراهی کند.^{۱۹۰}

دو برهه از زندگی جعفر صادق {ع}، او را با سیاست و پیامدهای آن مواجه کرد. در اوایل دههٔ چهارم قرن دوم که انقلاب ضد اموی تحت لوای پایان دادن به ظلم و ستم بر خاندان پیامبر {ص} آغاز شد، انتظارات عمده‌ای وجود

با او ملاقات کردند- و به کوفه، به احتمال زیاد مربوط به همین سفر اول است. برای نمونه نک ابن قولویه، ص ۳۴؛ کلینی، ج ۲، ص ۴۳، ج ۴، ص ۵۷۱-۷۲، ج ۶، ص ۲۶۸ و ۵۳۷، ج ۸، ص ۸۷؛ کشی، رجال، ص ۲۴۵، ۲۵۷، ۲۸۸، ۳۱۱؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۲، ص ۳۵۱-۵۲؛ طوسی، ج ۲، ص ۲۰۸ (قس: ابن مشهدی، مزار، ص ۱۲۲)، ج ۴، ص ۲۲۲، ج ۶، ص ۳۵ و ۳۶، همچنین حمیری، ص ۱۷۰-۷۱. همچنین روایاتی از حضور او در حیره در زمان منصور خبر می‌دهد (مثلاً کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۶۸؛ راوندی، خرائج، ج ۲، ص ۶۴۲ [گزارشی با منشأ باطنی]).

۱۸۶. یکی از ملاقات‌های جعفر با سقّاح در حیره در آغاز ماه رمضان بود (کلینی، کافی، ج ۴، ص ۸۳). او برای این دیدار و احتمالاً برای اکثر دیدارهای دیگر با عباسیان مجبور شد مطابق با آداب دربار عباسی، جامهٔ مشکی بپوشد، اما به شاگردی که در آنجا حضور داشت گفت: «این را می‌پوشم، اما بدان که این لباس اهل آتش است.» (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۹). همچنین اینکه مشکی رنگ لباسی است که ساکنان آتش می‌پوشند در کلینی، ج ۳، ص ۴۰۳ آمده است. اما در سفر دوم به کوفه در زمان منصور، گفته می‌شود که او هنگام رفتن به ملاقات خلیفه لباس سفید می‌پوشید (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۵). در خلوت، جامهٔ سفید درخشان (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۶۵)، و عبا و کفشی سیاه (ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶، بخوانید خُف به‌جای خز، همان‌طور که در پاورقی ۲ این کتاب آمده است)، و گاه بدون هیچ مشکلی کفش قرمز در سفرها (برقی، محاسن، ص ۳۷۸؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۶۶) می‌پوشید.

۱۸۷. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۰ و ج ۶، ص ۲۶۸ و ج ۸، ص ۸۷؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۳۶؛ ابن بابویه، ثواب الاعمال، ص ۱۱۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۲۵ (قس: کلینی، ج ۴، ص ۵۴۰).

۱۸۸. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۵؛ موفق بن احمد مکی، مناقب ابی‌حنیفه، ص ۱۴۸. ابن طاووس، در مهج الدعوات، ص ۲۲۰ تا ۳۶۴، نه موردی که جعفر {ع} را به محضر منصور آوردند ذکر می‌کند، دو بار در مدینه یا نزدیک آن و بار دیگر در عراق برای بازجویی. این فهرست غیرتاریخی به نظر می‌رسد، در مواقعی که {ابن طاووس} گزارش‌های مختلفی از یک سفر را نشانگر سفرهای متفاوتی در نظر می‌گیرد.

۱۸۹. به‌عنوان مثال، کلینی، کافی، ج ۲، ص ۵۵۹-۵۶۰، ۵۶۳ (همچنین نک: ج ۸، ص ۳۸۳)؛ طوسی، امالی، ص ۴۸۰-۸۱؛ زبیر بن بکار، الموفقیات، ص ۱۴۹-۵۰. همچنین نک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۲۱، که زمان را مشخص نکرده است. آخرین ملاقات جعفر {ع} و منصور در اواخر سال ۱۵۷ و زمانی که منصور رهبری حج را بر عهده داشت انجام شد (فسوی، المعرفة و التاريخ، ج ۱، ص ۱۳۱؛ طبری، تاریخ، ج ۸، ص ۲۶).
۱۹۰. طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۷۵.

داشت که جعفر صادق {ع} به عنوان محترم‌ترین عضو از اهل بیت، رهبری را به دست گیرد. یکی از پیروان پرشور به او گفت که «نیمی از جهان» از ادعای او برای رهبری حکومت اسلامی حمایت می‌کنند.^{۱۹۱} گویا مردم کوفه فقط منتظر دستور او برای تصرف شهر از دست مأموران حکومتی آن بودند.^{۱۹۲} بسیاری از رهبران جامعه،^{۱۹۳} حتی عباسیان که در نهایت زمام قدرت را در دست گرفتند، بنا بر گزارش‌ها در روزهای اولیه قیام به او به عنوان یکی از اولین انتخاب‌های خود برای رهبری معنوی جنبش نگاه می‌کردند.^{۱۹۴} در میان بهت و ناامیدی برخی از پیروان و شیفتگان کوفی^{۱۹۵} خود، جعفر {ع} سکوت اختیار کرد و دست به فعالیت سیاسی نزد.^{۱۹۶} او همچنین پیروان خود را از مشارکت در سیاست^{۱۹۷} یا پیوستن به هر گروه مسلحی منع کرد.^{۱۹۸} تا سال ۱۴۵، چنان‌که در ادامه خواهد آمد، والیان عباسی مدینه معمولاً با جعفر {ع} محترمانه رفتار می‌کردند. او به نوبه خود، گه‌گاه به هنگام برگزاری مجالس به دیدار آن‌ها می‌رفت.^{۱۹۹}

حدود دوازده سال بعد، در سال ۱۴۵، او در برابر فشارهایی شدید {برای حمایت از قیام‌های حسنی}،^{۲۰۰} که حتی شامل بی‌احترامی و تهدید جانی هم می‌شد،^{۲۰۱} مقاومت کرد؛ این فشارها از جانب کسانی بود که از قیامی به

۱۹۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۲. همچنین نک ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی طالب، ج ۳، ص ۳۶۲.

۱۹۲. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۳۱. کشی، رجال، ص ۳۵۳-۵۴.

۱۹۳. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۳۱.

۱۹۴. تنوخ، فرج، ص ۲۷۵-۷۶: شهرستانی، ملل، ج ۱، ص ۱۷۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل‌ابی طالب، ج ۴، ص ۲۲۹ (به نقل از منابع پیشین). همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۷۴.

۱۹۵. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴۲ (نیز نک: ج ۱، ص ۳۶۸)؛ نعمانی، الغيبة، ص ۱۹۸، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۳۰؛ طوسی، غيبة، ص ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵.

۱۹۶. نک: طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۶۰۳؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۷۸؛ کشی، رجال، ص ۳۶۲ و ۲۶۵؛ اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۳.

۱۹۷. نک: کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۶۴-۶۵؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۰.

۱۹۸. نک: کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۶۴؛ کشی، رجال، ص ۳۳۶، ۳۸۳-۸۴؛ نجاشی، رجال، ص ۱۴۴-۴۵؛ ابن بابویه، علل الشرائع، ص ۵۷۷.

۱۹۹. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۶۹ (با همراهی عبدالعزیز بن عمر)، ص ۳۷۵ (با داوود بن علی بن عبدالله بن عباس)، ص ۲۳۳ (با محمد بن خالد قسری؛ همچنین ببینید: ج ۳، ص ۵۰۷)، ج ۴، ص ۵۶۴، ج ۵، ص ۳۹۵، ج ۷، ص ۲۶۶-۶۷ (با زیاد بن عبدالله حارثی)، ص ۳۶۳ (با عیسی بن موسی).

۲۰۰. این فشارها شامل استدلال‌هایی از طرف علمای سرآمد آن زمان بود که از او می‌خواستند به قیام بپیوندند، زیرا مشارکت او وزن قابل توجهی {به قیام} اضافه می‌کرد. به عنوان مثال، کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۳ تا ۲۷ (متنی که ممکن است در زمان‌های بعد تا حدودی ویرایش شده باشد) را ببینید:

و قد أحببنا أن نعرض ذلك عليك، فتدخل معنا فإثنه لا غنى بنا عن مثلك لموضعك و كثرة شيعتك.

دوست داشتیم که این مطلب را بر تو نیز عرضه کنیم و تو نیز با ما باشی؛ چراکه ما از کسی مانند تو که دارای موقعیت اجتماعی عالی و پیروان فراوان هستی بی‌نیاز نیستیم [ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۵، ص ۶۲].

۲۰۱. برای تفصیل نک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۵۹-۶۰، ص ۳۶۲-۶۴ و ج ۷، ص ۵۵. همچنین نک: عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۳۸۶؛ اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۴۰ و ۱۷۲.

رهبری یکی از اعضای فعال تر و جاه طلب تر {از نسل} حسنی اهل بیت {ع}، محمد بن عبدالله نفس زکیه،^{۲۰۲} حمایت می کردند، در حالی که جعفر صادق {ع} حامی این قیام نبود.^{۲۰۳} او حتی مدینه را برای اجتناب از این مخمصه ترک کرد.^{۲۰۴} با این حال، او از حکومت نیز در برابر این قیام حمایت نکرد. در واقع، او گه گاه تأیید می کرد که حکومت ناعادلانه است، اما می گفت زمان بندی و برنامه ریزی غیر حرفه ای قیام، تلاش برای حذف ستمگران را محکوم به شکست می کند.^{۲۰۵}

اما از نظر حکومت، این قیام اقدامی از سوی علویان علیه عباسیان بود. فرقی نمی کرد که جعفر صادق {ع} قیام را تأیید کرد یا نکرد. پس از شکست نهضت، منصور فرماندار جدیدی را به مدینه فرستاد و دستور داد که تمامی اموال متعلق به علویان مدینه ضبط شوند، به استثنای افرادی که برای استقبال از فرمانداری که او برای مدینه منصوب کرده بود، حاضر شوند {که در این صورت، اموال آنان محفوظ می ماند}. جعفر صادق {ع} برای این منظور حاضر نشد و ملک او در عین ابی زیاد تصاحب شد.^{۲۰۶} بعداً، وقتی از منصور خواست که ملک را به او بازگرداند، خلیفه امتناع کرد و گفت این «مهدی شما [یعنی علویان]» (لقبی که نفس زکیه برای خود قائل بود)^{۲۰۷} بوده که آن ملک را تصاحب کرده است.^{۲۰۸} این ملک در دست حکومت ماند و در زمان حیات جعفر {ع} به او بازگردانده نشد. سال ها بعد، پسر و جانشین منصور، مهدی {عباسی} (حاکم بین ۱۵۸-۱۶۹)، آن را به وارثان جعفر {ع} بازگرداند.^{۲۰۹}

حکومت جوان عباسی که با قدرت احساسات مسلمانان به نفع اهل بیت پیامبر {ص} تأسیس شده بود، اکنون درگیر نبردی خونین با اولاد پیامبر {ص} بود. حکومت {نویا} به حساسیت درگیری پی برد و از این رو سعی کرد ضربه ای سریع و قاطع به انقلابیان وارد کند. جعفر صادق {ع} به عنوان برجسته ترین عضو خاندان پیامبر {ص} مورد احترام جامعه مسلمانان بود و همین امر به خودی خود کافی بود تا او را مورد حسادت، نگرانی و انتقام خلیفه قرار دهد. حتی اگر او به قیام نپیوست و یا از آن حمایت نکرد، حکومت او را یک تهدید بالقوه و جدی در نظر گرفت. روایتی وجود دارد که منصور دستور داد خانه جعفر {ع} را بسوزانند. بنا بر روایات، در این جهت اقدام شد، اما آتش

۲۰۲. در مورد او، نک: مدخل مربوطه در Encyclopaedia of Islam II، ج ۷، ص ۳۸۸-۸۹ [F. Buhl]؛ همچنین نک: Elad, Rebellion of Muhammad al-Nafs al-Zakiyya

۲۰۳. نک: بلاذری، انساب الأشراف، ج ۲، ص ۴۷۰؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۴۲، ۳۵۸، ج ۸، ص ۳۹۸؛ کشی، رجال، ص ۲۱۴؛ ابن بابویه، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۱۰؛ همچنین ابن بابویه، معانی الاخبار، ص ۲۶۶.

۲۰۴. اربیلی، کشف الغمة، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲۰۵. این خط استدلال مدتی در گفتمان زیدیه و امامیه ادامه داشت. مثلاً نک: ابن قبة الرازی، نقض کتاب الأشهاد، ص ۱۹۴ و ۲۰۰.

۲۰۶. برای سایر اموالی که پس از این قیام ناموفق تصرف شدند، نک:

Rabb, "Curious Case of Bughaybigha."

۲۰۷. نک: اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۳۷-۴۵.

۲۰۸. طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۵۷۹.

۲۰۹. طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۶۰۳. همچنین نک: ابن شبة، تاریخ المدينة المنورة، ج ۱، ص ۲۲۲.

از در و ورودی خانه فراتر رفت.^{۲۱۰} اگر این اتفاق {یعنی سوزاندن تمام خانه} واقعاً هم رخ داده باشد، احتمالاً به همان اندازه‌ای بوده که حکومت در نظر داشت.

در اولین سفر خلیفه به مدینه پس از سرکوبی علویان، در اواخر سال ۱۴۷، سالی که خلیفه عهده‌دار مراسم حج بود،^{۲۱۱} دستور داد جعفر صادق {ع} را که در میان استقبال‌کنندگان از خلیفه در شهر ظاهر نشده و در نماز با {امامت} او غایب بود، به محضر او بیاورند.^{۲۱۲} وقتی امام رسید، خلیفه او را متهم کرد که نسبت به انقلابیان ابراز همدردی می‌کند، اتهامی که جعفر {ع} قاطعانه آن را رد کرد. او به خلیفه یادآوری کرد که اگر جاه‌طلبی سیاسی داشت، پانزده سال زودتر در جوانی و شرایطی مهیاتر و مناسب‌تر، از جو {آن زمان} استفاده می‌کرد. خلیفه به خاطر داشت که جعفر {ع} در آن زمان اقدامی {علیه حکومت} نکرده بود، اما این یادآوری {امام هم} مؤثر واقع نشد. در روایتی آمده است که منصور {حتی} آشکارا او را تهدید به کشتن کرد^{۲۱۳} و جعفر {ع} در پاسخ به این تهدید گفت که به‌هرحال زیاد زنده نخواهد ماند. علاوه بر این، وی یادآوری کرد که خلیفه باید مطمئن باشد که جعفر {ع} هرگز او را با چیزی آزار نخواهد داد و جانشین خلیفه را هم در صورتی که جعفر {ع} از خلیفه بیشتر عمر کند، آزار نخواهد داد.^{۲۱۴} جعفر {ع} آزاد شد و اجازه بازگشت به خانه را گرفت، اما {همواره} مظنون و تحت نظر بود.^{۲۱۵} این آخرین دیدار آن دو بود؛ چراکه امام {ع} چند ماه بعد از دنیا رفت.^{۲۱۶}

درحالی‌که اصولاً جعفر صادق {ع} در هیچ قیام سیاسی علیه نظام مستقر شرکت نکرد یا از آن حمایتی نکرد، اما با هرگونه حمایت یا مشارکت با حاکمان ظالم، حتی در سطح کار برای آن‌ها در یک پروژه ساختمانی یا کشاورزی، بسیار مخالف بود.^{۲۱۷}

۲۱۰. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۷۳.

۲۱۱. طبری، تاریخ، ج ۸، ص ۲۶.

۲۱۲. زبیر بن بکار، موفقیات، ص ۱۴۹-۵۰ (از آنجا: تنوخی، فرج، ج ۱، ص ۳۱۳-۱۸، و دیگران).

۲۱۳. زبیر بن بکار، موفقیات، ص ۱۴۵؛ طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۶۰۳؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۲، ص ۱۵۹-۶۰ و ج ۳، ص ۲۲۴-۲۵.

۲۱۴. طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۶۰۳؛ اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۲۷۳.

۲۱۵. نک: تنوخی، فرج، ج ۱، ص ۳۱۸-۲۰؛ اربلی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۷۲-۷۳.

۲۱۶. زبیر بن بکار، موفقیات، ص ۱۵۱.

۲۱۷. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۰۷. چند جمله به جعفر صادق {ع} نسبت داده می‌شود که به‌طور خاص عباسیان را محکوم می‌کند. به نظر می‌رسد این شیوه، حاصل تلاش‌های متأخر از امام است، هرچند خیلی متأخر نیست. به‌عنوان مثال، نک: کلینی، کافی، ج ۸، ص ۳۴۱ و نعمانی، غیبه، ص ۲۹۱، که در برابر بنی‌مرداس (فرزندان مرداس) بیان شده، به‌وضوح اشاره‌ای به بنی‌عباس است (به‌دلیل تکیه از شباهت بین نام عباس بن عبدالمطلب، جد عباسیان و عباس بن‌مرداس سلمی، نام یک شاعر نامدار و صحابی پیامبر {ص}، استفاده شده است). سایر گزارش‌ها و ادبیات ضد عباسی گاه از اشارات دیگری استفاده می‌کنند، مانند ولد سابع (سابع که معکوس عباس است)، مثلاً در ابن‌قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۱۹۸ (قس: کلینی، ج ۴، ص ۵۷۵) که مرجع اشاره به ولد العباس رمزگشایی شده است؛ وُلد سابع، مثلاً در: طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۲۹ و بنو‌السباع، مثلاً در: علی بن ابراهیم، تفسیر، ج ۲، ص ۲۴۲؛ و بنو‌تیل، مثلاً در قطعه شعری، به احتمال زیاد مربوط به اواخر قرن سوم تا چهارم که در ادبیات نصیری به‌جا مانده است و در رکینی، جبل عامل فی قرن، ص ۱۰۵ ذکر شده است (این نام به‌روشنی

او هشدار پیامبر به علمای دینی‌ای را که با حاکمان معاشرت می‌کردند نقل می‌کرد:

الْفُقَهَاءُ أَمْنَاءُ الرُّسُلِ مَا لَمْ يَدْخُلُوا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دَخَلَهُمْ فِي الدُّنْيَا قَالِ اتَّبِعِ السُّلْطَانَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ فَأَحْذَرُوهُمْ عَلَى دِينِكُمْ.^{۲۱۸}

دانشمندان فقیه تا هنگامی که وارد دنیا نشده‌اند امن پیغمبرانند. عرض شد یا رسول الله! معنی ورودشان

اشاره دارد به نام مادر عباس بن عبدالمطلب، نتیلہ بنت جناب (یا خباب) بن کلیب، از بنی نمر بن قاسط بن ربیعہ). بکریه و اباضیه در ابن قبة رازی، النقض علی کتاب الاشهاد، ص ۱۷۹، آشکارا «شخصی سازی کردن» عمدی بکریه و عباسیه است (قس: باقلانی، تمهید، ص ۱۶۹). تاریخی مفصل از معادل های این نوع نام گذاری وجود دارد. در منابع متقدم شیعه، هنگام ذکر سنت شکنی های خلیفه دوم، عمر بن الخطاب (که این سنت شکنی ها از قرار معلوم با استفاده از اختیارات صلاح دیدی رهبر جامعه اسلامی بوده) گاه از او با نام زُفَر (که از نظر آوایی مشابه است) یاد کرده اند (مانند: سیاری، قرائات، ص ۲۸۹، ۲۰۱؛ علی بن ابراهیم، تفسیر، ج ۲، ص ۳۵۹؛ حمیری، قرب الإسناد، ۵۷ و ۶۰؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۶۵) یا به صورت رُمع که برعکس عمر است، مانند: ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۶۴؛ اَوَّل من رَدَّ شَهِادَةَ الملوک رَمَع. (قس: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۴؛ اَوَّل من رَدَّ شَهِادَةَ المملوک عمر)، ج ۴، ص ۱۸۸؛ اَوَّل من أَعَالَ الفرائض رَمَع (قس: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۸۰؛ اَوَّل من أَعَالَ الفرائض عمر). این دو مورد و نمونه پیش گفته وُلِدَ العَبَّاسُ نشان می‌دهد که نسخه هایی از کافی که پس از کلینی نسخه برداری شده بود، زمانی که دیگر نیازی به اقدامات تقیه آمیز قبلی نبود، دستخوش اصلاحات جزئی شده است. همچنین نک: طریحی، مجمع البحرین، ج ۴، ص ۳۴۰. اما مورد اول مربوط به شریح، قاضی کوفه است که شهادت غلام علی را در موردی خاص رد کرده است (ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۶۴). بنابراین به نظر می‌رسد که در این مورد به طور خاص، جایگزینی نام با علامت {رمزی} مورد نظر نبوده، بلکه از بدل شدن نام شریح به رُمع در متن اولیه آغاز شده است. همچنین لازم به ذکر است که گهگاه از عمر توسط مسلمانان اولیه به عنوان ابن حنتمه در اشاره به مادرش، حنتمه بنت هاشم بن المغیره ذوالرحمین، یاد می‌شده (برای مثال نک: زبیر بن بکار، موفقیات، ص ۴۹۶؛ طبری، تاریخ، ج ۴، ص ۲۱۱؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۲۸؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۵، ص ۲۱). همین طور برخی اوقات، از خلیفه اول ابوبکر در منابع اولیه سنی و شیعی (مثلاً کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۰۴) با نام ابوفصیل یاد شده است، که آشکارا به دلیل ارتباط نزدیک دو کلمه بکر و فصل در عربی است، که هر یک به بجه شتری در سن متفاوتی اشاره دارد. او گهگاه به صورت ابورکب نیز ظاهر می‌شود، با این توضیح که رکب که معکوس بکر است، مانند شعری از عبدالله بن عمار برقی شاعر اواسط قرن سوم در ابن شهر آشوب، مثالب، ج ۳، ص ۷۶. از خلیفه سوم، عثمان نیز گهگاه به عنوان ابن اُرُو در اشاره به مادرش اُرُو بنت کریز یاد می‌شود (مانند مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۹۲؛ ابن بابویه، فضائل الشیعه، ص ۳۱۵؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۱۹۵؛ ابن اثیر، کامل، ج ۴، ص ۲۳۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ ابن نما، شرح الثار، ص ۳۸۱؛ همچنین در قطعه شعری از کثیر عَزَّة (دیوان، ص ۲۲۲ از مرزبانی، اخبار شعراء الشیعه، ص ۷۰) یا سید حمیری (دیوان، ص ۴۲۷ از اصفهانی، آغانی، ج ۷، ص ۲۷۶). در قرون متقدم، بسیاری از اسامی مستعار مشابه نیز وجود داشته که مردم برای اشاره به صاحبان قدرت استفاده می‌کردند؛ یکی از مشهورترین آن ها بنو الزرقاء برای اشاره به بنی مروان بود (مانند نعیم بن حماد، فتن، ص ۷۲؛ ابوداوود، سنن، شماره ۴۶۴۶-۴۷؛ ترمذی، سنن، شماره ۲۲۳۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۵۵ و ۲۵۷؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۰، ص ۲۷۸؛ ابن اثیر، کامل، ج ۴، ص ۱۹۴؛ همچنین شعری از دعبل در مرزبانی، اخبار، ص ۹۹) که به زرقاء بنت موهب، مادر بزرگ مروان بن الحکم اشاره دارد. این نام در این مورد تحقیر آمیز بود، زیرا گفته می‌شود که زرقاء در زمان خود به عنوان فاحشه شناخته می‌شد (هشام کلبی، مثالب العرب، ص ۷۷؛ ابن اثیر، کامل، ج ۴، ص ۱۹۴). والله اعلم.

۲۱۸. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۶، به همراه تحریری در ابونعیم، حلیه الأولیاء، ج ۳، ص ۱۹۴ (و از او در ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۶۲؛ ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۳، ص ۸۳۳) [ترجمه از: ترجمه اصول کافی مصطفوی، ج ۱، ص ۵۸].

در دنیا چیست؟ فرمود: پیروی سلطان. پس چون چنین کنند نسبت به دیتان از ایشان برحذر باشید.

او به پیروان خود توصیه می‌کرد که حتی برای دفاع از حقوق مشروع خود نزد حاکمان ظالم نروند.^{۲۱۹} زندگی با سوءظن و آزار و اذیت مداوم از سوی حکومت، به‌ویژه در سال‌های آخر عمر جعفر {ع}، طبعاً چالش‌برانگیز بود. نقل است که او به گروهی که به احتمال زیاد از کوفه برای دیدار با او آمده بودند، گفت:

أَشْكُو إِلَيَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَحَدَّثِي وَتَقَلُّبِي بَيْنَ أَهْلِ الْمَدِينَةِ حَتَّى تَقْدُمُوا وَارَاكُمْ وَأَنْتُمْ بِكُمْ، فَلَيْتَ هَذِهِ الطَّائِفَةُ أَذِنَ لِي فَأَتَخَذَ قَصْرًا فِي الطَّائِفِ فَسَكَنَتْهُ وَأَسْكَنْتَكُمْ مَعِيَ وَأُضْمِنَ لَهُمْ أَنْ لَا يَجِيءَ مِنِّي نَاحِيَتَنَا مَكْرُوهٌ أَبَدًا.^{۲۲۰}

من از تنهایی و پریشانی خود در میان مردم مدینه به درگاه خدای عزوجل شکایت می‌برم تا آنگاه که شما به مدینه آیید و من شما را ببینم و با شما الفت گیرم. ای کاش این حکومت خودکامه به من اجازه می‌داد تا در طائف کوشکی برای خویش برمی‌گزیدم و در آنجا سکونت می‌کردم و شما را نیز در کنار خویش جایی می‌دادم و به او تعهد می‌سپردم که از سوی ما به او بدی و زیانی نرسد.

و به راوی دیگری گفت:

لَوَدِدْتُ أَنِّي وَأَصْحَابِي فِي بَلَدَةٍ مِنَ الْأَرْضِ حَتَّى نَمُوتَ أَوْ يَأْتِيَ اللَّهُ بِالْفَرَجِ.^{۲۲۱}

آرزو می‌کنم من و یارانم در شهر دوردستی از زمین باشیم تا اینکه جان بسپاریم یا از خداوند گشایش برسد [از این شرایط سخت].

۲۱۹. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۴ و ج ۷، ص ۴۱۱-۱۲. برای پیروی جامعه {شیعیان} از این توصیه، برای نمونه نک: طوسی، تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۲۷. در مقبوله عمر بن حنظله، که به‌طور کامل در فصل ۳ نقل شده، امام به پیروان کوفی خود توصیه می‌کند که در مخاصمات بین خود یک قاضی از میان خود به‌عنوان قاضی التحکیم (در برابر قاضی المنصوب، چنان‌که در نظام جزایی اسلامی مورد بحث قرار گرفته) برگزینند. [باین حال] آنان کماکان می‌توانستند، و در مواردی موظف بودند و واقعاً چنین می‌کردند، که به نزد دادگاه خلافت بروند و از خود در برابر اتهامات ناروا دفاع کنند، اما برای ستاندن هیچ حقی به سراغ دادگاه نمی‌رفتند.

۲۲۰. کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۱۵؛ کشی، رجال، ص ۳۶۵، به همراه تحریری در ص ۳۶۲، که در آن نقل شده است که امام به دو تن از ملاقات‌کنندگان کوفی خود می‌گوید: «کاش شما و من در طائف زندگی کنیم... ما به آن‌ها [=حاکمان] ضمانت می‌دهیم که هرگز مشکلی برای آنان ایجاد نخواهیم کرد (نضمن لهم ألا نحرّج علیهم)». [ترجمه حدیث از: بهشت کافی، ج ۱، ص ۲۵۹؛ توضیح مترجم: عبارت «اضمن لهم» در منبع عربی و فارسی این نقل به‌صورت «اضمن له» ضبط شده.]
۲۲۱. طوسی، امالی، ج ۲، ص ۲۷۲ [ترجمه برگرفته از: امالی طوسی، ترجمه حسن‌زاده، ج ۲، ص ۶۱۷. توضیح مترجم: عبارت فی بلدة در منبع عربی و ترجمه این نقل به‌صورت فی فلاة ضبط شده است.]

در جایگاه یک فقیه

پیش‌تر بیانی از ابوحنیفه در توصیف علم جعفر صادق به نظرات متنوع مکاتب مختلف نقل شد؛ این توصیف، قابل‌تأیید است با تعداد زیادی از گزارش‌هایی که در آن‌ها جعفر از راویانی که برای پرسش از او آمده‌اند، می‌پرسد که قضات و فقهای بوم‌های مختلف در مورد مسائل گوناگون فقهی چگونه می‌اندیشیدند و می‌گویند.^{۲۲۲} او همچنین گاه از علمای معاصر خود نیز دربارهٔ احادیثی که در موضوعی شنیده بودند، پرسش می‌کرد.^{۲۲۳} به‌طور معمول، بسیاری از مراجعان او سؤالات خود را این‌گونه شروع می‌کردند که فقهای منطقهٔ آن‌ها {در موضوع مورد سؤال} چه می‌گفته یا جامعهٔ محلی چگونه باور داشته، و سپس سؤال می‌کردند که آیا او با این مواضع موافق است یا مخالف.^{۲۲۴} چنین تبادلاتی، طبیعتاً او را در جریان گسترهٔ نظرات محافل فقهی زمان خود نگه می‌داشت و گه‌گاه در پاسخ‌های فقهی خود این نظرات را نقل می‌کرد.^{۲۲۵}

نام و شهرت او به‌عنوان مرجع احکام فقهی فراتر از جماعت دوستداران اهل بیت پیامبر در مدینه، مکه^{۲۲۶} و عراق^{۲۲۷} شناخته شد. به‌عنوان فقیه برجستهٔ مدینه، پرسشگرانی از گروه‌های مختلف^{۲۲۸}، جذب او شدند و او به سؤالات آن‌ها مطابق آنچه فقه اقتضا می‌کرد، پاسخ می‌داد.^{۲۲۹} وقتی پرسش‌کننده پیرو مکتب دیگری بود، جعفر

۲۲۲. برای نمونه، حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۲۸-۹؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۶۷، ج ۷، ص ۱۶۶، ۲۴۵، ۲۷۸، ۳۹۷، ۴۰۴، ج ۸، ص ۹۳؛ ابن‌بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۴۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۴-۱۵، ۲۸۱، ج ۷، ص ۴۳ و ج ۸، ص ۱۸۹.
۲۲۳. برای نمونه، کلینی، کافی، ج ۷، ص ۴۰۴؛ ابن‌بابویه، معانی الأخبار، ص ۲۹۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۰-۴۱ و ج ۷، ص ۲۴۱.
۲۲۴. برای نمونه، عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۳۸، ج ۳، ص ۱۸؛ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۰، ج ۳، ص ۳۷، ۹۸، ۳۰۷، ۳۲۲، ج ۵، ص ۲۳، ۱۰۳، ۱۷۴، ۲۰۲، ۲۵۵، ج ۶، ص ۱۶۷، ۱۸۵، ۲۰۳، ۳۸۴، ۴۳۳، ج ۷، ص ۲۱، ۱۱۲، ۲۴۷ (قس: ۲۴۸)، ۳۰۹؛ قاضی نعمان، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۳۸۳؛ ابن‌بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۳۰، ۴۸، ۷۵؛ ابن‌بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۳۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۳۹، ۱۶۴، ج ۲، ص ۴۵، ۳۲۶، ج ۳، ص ۲۷۷، ج ۴، ص ۳۱۶، ج ۷، ص ۱۵۵، ۱۸۸، ج ۱۰، ص ۳۰۹.
۲۲۵. برای نمونه، عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۳۸، ج ۳، ص ۱۸؛ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۲۶، ج ۴، ص ۲۰۶، ۲۳۶، ۵۲۳، ج ۵، ص ۲۷، ج ۶، ص ۱۸۵، ۲۴۷، ۲۹۶، ج ۷، ص ۴۲۹؛ ابن‌بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۳۳۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۹۲.
۲۲۶. نک: علی بن جعفر، مسائل، ص ۲۷۰؛ حمیری، قرب الإسناد، ص ۲۴۰ (به همراه تحریری در کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۷۹-۸۰)، دربارهٔ این که گروهی از حجاج کنار جمره العقیبه در منا جمع شده و ایستاده بودند، و در این هنگام اعلان شد: این جعفر بن محمد يقول: لیس هذا موضع وقوف فارموا وامضوا.

جعفر بن محمد می‌گوید: اینجا محل وقوف [به‌عنوان یکی از مناسک حج] نیست، سنگ‌های خود را رمی نمایید و بروید.
۲۲۷. نک: کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۰۳، که براساس این نقل، یک پیرو کوفی امام، به او می‌گوید فقها (ی سنی) در منطقهٔ او، سود حاصل از یک گونهٔ پیشامدرن از گواهی سپرده را، حتی اگر به‌صورت بهره به دست نیامده باشد، حرام می‌دانند. امام پاسخ می‌دهد اگر قرارداد قبلی مبنی بر پرداخت سود منظم به صاحب پول وجود نداشته باشد، این کار مجاز است. و به جهت نظر مخالف فقهای منطقه، به پرسشگر می‌گوید:

إذا قدمت العراق فقل: جعفر بن محمد أفتاني بهذا.

وقتی وارد عراق شدی، بگو جعفر بن محمد مرا چنین فتوا داده است.

۲۲۸. طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۹۰.

۲۲۹. برای نمونه: کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۰۱.

{ع} نظر آن مکتب را برای او نقل می‌کرد.^{۲۳۰}

او شاگردان فقیه خود را نیز به همین امر توصیه کرد.^{۲۳۱} آرای او برای قضات و فقهای معاصر که بسیاری از آنان نزد او درس خوانده بودند، شناخته شده بود. قاضی کوفه از یکی از پیروان جعفر صادق که برای طرح دعوایی نزد او آمده بود، پرسید: «می‌خواهی براساس رأی چه کسی برای تو قضاوت کنم؟ سرورت یا شخص دیگری؟» آن مرد پاسخ داد: «سرور من!» سپس قاضی براساس آنچه از امام {ع} در مورد موضوع مورد بحث شنیده بود، رأی داد.^{۲۳۲}

مقامات حکومتی در مواردی که به نظری فقهی در مورد موضوع مورد اختلاف نیاز داشتند از جعفر صادق {ع} به عنوان فقیه برجسته مدینه مشورت می‌گرفتند. منصور نیز در مواردی مستقیماً^{۲۳۳} یا از طریق والیان مدینه^{۲۳۴} مانند زیاد بن عبیدالله حارثی^{۲۳۵} و محمد بن خالد قسری^{۲۳۶} با جعفر {ع} مشورت می‌کرد. محمد بن خالد قسری یک بار از او در مورد جزئیات مناسک استسقا (دعای باران) پرسید. جعفر {ع} نحوه انجام مناسک را به والی توضیح داد.^{۲۳۷} هنگامی که والی این مناسک را به درستی انجام داد، مردم مدینه گفتند که حتماً این جعفر {ع} بوده که به او نحوه اجرای آن را یاد داده است.^{۲۳۸} یک بار زیاد بن عبیدالله از جعفر {ع} خواست تا در دادگاهی شرکت کند و نظر خود را در مورد یک موضوع فقهی بیان کند. جعفر {ع} ابتدا از سایر فقهای محلی که قبلاً در جلسه دادگاه حضور داشتند نظرخواهی کرد و سپس نظرات آن‌ها را به چالش کشید. والی گفت: «ای اباعبدالله آن‌ها را رها کن! اگر آن‌ها را مدّ نظر داشتیم، از شما نمی‌خواستیم که بیایید.» سپس از نظر جعفر {ع} تبعیت کرد.^{۲۳۹} (اما

۲۳۰. کشی، رجال، ص ۲۵۳.

۲۳۱. کشی، رجال، ص ۲۵۳، ۳۳۰.

۲۳۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۷۳.

۲۳۳. مثلاً، عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۲۳؛ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۸۷-۸۸، ص ۳۴۸-۴۹. نقلی که در عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۲۳ آمده، در مورد صاحبان خانه‌های مجاور حرم {بیت‌الله} در مکه است که نمی‌خواستند خانه‌های خود را برای همکاری با {طرح} توسعه حرم بفروشند. امام در پاسخ فرمودند:

ان کانوا هم نزلوا قبل البیت فلهم افنیتهم و ان کان البیت قدیما قبلهم فله فناءه.

اگر همسایگان قبل از ساخته شدن خانه خدا (بیت) در آنجا سکونت داشته‌اند، نسبت به اموال خود حق کامل دارند، اما اگر خانه خدا قبل از آن‌ها در آنجا بوده است، پس آن نسبت به محیط پیرامونش حق تقدم دارد.

پسرش موسی کاظم {ع} وقتی خلیفه مهدی عباسی از او درباره طریقی مشابه برای توسعه بیشتر مسجد {الحرام} پرسیدند پاسخ پدرش را تکرار کرد (عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۲۳-۲۴). مانند برخی موارد مشابه، یکی از دو داستان ممکن است تحریری از دیگری باشد.

۲۳۴. مثلاً، عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲۳۵. مثلاً، کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۰۳، ۲۶۶-۶۷.

۲۳۶. مثلاً، کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۰۷، ۵۳۸.

۲۳۷. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۶۲؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲۳۸. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۶۲.

۲۳۹. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۶۶-۶۷.

حداقل در یک مورد دیگر از نظر جعفر پیروی نکرد).^{۲۴۰} به طور مشابه، دیگر والیان مدینه نیز نظر جعفر {ع} را جویا می‌شدند؛ از جمله عبدالعزیز بن عمر که از او خواست به دادگاه بیاید و در یک پرونده جنایی^{۲۴۱} حکم صادر کند و داوود بن علی بن عبدالله بن عباس که در مورد دو سؤال فقهی دیگر با او مشورت کرد.^{۲۴۲} به همین ترتیب، عیسی بن موسی، شیخ الدوله، والی کوفه که از سوی منصور برای سرکوب قیام نفس زکیه به مدینه فرستاده شده بود، از جعفر مشورت خواست.^{۲۴۳} جعفر غلام خود را نزد یک قاضی، ظاهراً از اهالی مدینه، فرستاد تا سنت قدیمی پیامبر در مسئله خاصی را که مربوط به ازدواج بود به او یادآوری کند.^{۲۴۴}

جعفر صادق {ع} در مراسم سالانه حج، منبع اطلاعات دینی برای حج‌گزاران،^{۲۴۵} از جمله علمای دین بود.^{۲۴۶} یکی از حج‌گزاران از عبدالله بن حسن، پدر نفس زکیه، در مورد موضوع حج پرسید. عبدالله پاسخ داد: «جعفر بن محمد در اینجا هست؛ کسی که خود را وقف این امور کرده (نَصَبَ نَفْسَهُ) برو و از او بپرس»^{۲۴۷} هنگامی که شخصی از جعفر به سؤالی در باب حج پاسخی متفاوت با پاسخ عبدالله بن حسن دریافت کرد، عبدالله به پرسشگر توصیه نمود که از نظر جعفر پیروی کند و گفت: «او پاسخ را از پدران خود دریافت کرده»^{۲۴۸} زرارۀ بن‌اعین، یکی از برجسته‌ترین و عالم‌ترین شاگردان جعفر صادق {ع}،^{۲۴۹} از آگاهی جعفر از قوانین مربوط به مناسک حج شگفت‌زده شد:

جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ! أَسْأَلُكَ فِي الْحَجِّ مِنْدُ أَرْبَعِينَ عَامًا فَتَفْتِنِي.^{۲۵۰}

خدا مرا فدای تو کند! مدت چهل سال است که من درباره حج از تو سؤال می‌کنم، و تو مرا فتوا می‌دهی.

جعفر {ع} به عنوان یک فقیه در خصوص جزئیات هر مسئله بسیار دقت می‌کرد. هنگامی که یک پرسش فقهی مطرح می‌شد، برای روشن شدن وضعیت، از پرسیدن سؤالات بیشتر درباره جزئیات درنگ نمی‌کرد و گاهی از پرسشگر می‌خواست که پرسش خود را تکرار کند تا بتواند درک کاملی از آن داشته باشد:

-
۲۴۰. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۹۵. برای مطالعه بیشتر راجع به رابطه بین این والی و جعفر {ع} نک: ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۱۰۸.
۲۴۱. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۶۹.
۲۴۲. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۳۷؛ ج ۷، ص ۳۷۵. همین فرماندار همچنین نقشه قتل معلی بن خنیس را کشید، که مشاور جعفر {ع} بود. البته او {والی} بعدها مدعی شد که این دستور قتل را نداده است.
۲۴۳. حمیری، قرب الإسناد، ص ۹۸؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۳۰.
۲۴۴. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۹۹.
۲۴۵. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۰، ج ۴، ص ۲۵۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۲۱۸.
۲۴۶. برقی، محاسن، ص ۲۱۰.
۲۴۷. عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸. همچنین نک: کشی، رجال، ص ۳۶، که در آن، یکی دیگر از اعضای برجسته خاندان زیدیه برتری جعفر {ع} را در علم این گونه توضیح می‌دهد که «او وقت آزاد داشت، درحالی که ما مشغول جنگ بودیم».
۲۴۸. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۳۶.
۲۴۹. راجع به او نک: Tradition and Survival، ج ۱، ص ۴۰۴-۵ [ترجمه در: میراث مکتوب، ص ۴۸۱-۴۸۲].
۲۵۰. ابن بابویه، فقیه، ج ۲، ص ۳۰۶. [ترجمه برگرفته از: کتاب من لا یحضر الفقیه، ترجمه بلاغی و غفاری، ج ۳، ص ۴۰۶].

عمر بن یزید قال: قلت لأبي عبد الله {ع}: الدرّاهم بالدرّاهم مع أحدهما الرّصاص وزناً بوزن؟ فقال: أعد، فأعدت ثم قال أعد فأعدت عليه فقال لا أرى به بأساً.^{۲۵۱}

[عمر بن یزید:] به ابو عبدالله {ع} گفتم [نظر شما درباره] مبادله یک درهم با یک درهم هم وزن دیگر که یکی از آنها سرب دارد چیست؟ گفت: دوباره بگو. پس دوباره گفتم. سپس گفت: دوباره بگو. پس دوباره برایش گفتم. پس گفت: مشکلی در آن نمی بینم.

سعید بن یسار قال: قلت لأبي عبد الله {ع}: جعلت فداك! امرأة دفعت الى زوجها مالا ليعمل به و قالت له حين دفعته اليه: أنفق منه، فان حدث بي حدث فما انفقت منه فلک حلال طيب. قال: أعد يا سعيد المسألة...^{۲۵۲}

[سعید بن یسار:] به ابو عبدالله {ع} عرض کردم: قربانت گردم! زنی بخشی از اموال خود را به شوهرش سپرده است تا با آن کار کند، هنگامی که آن مال را به شوهر می سپرده است به شوهر گفته است: از این مال استفاده کن، اگر پیش آمدی برایت شد و نیازمند شدی هرچه را از مال من برداری برایت حلال و پاکیزه است، و اگر من نیازمند شدم هرچه را به خرج من برسانی برایت حلال و پاکیزه است. حضرت فرمود: ای سعید! دوباره مسئله را برایم تکرار کن.

شعيب العرقوفی قال: سألت أبا عبد الله {ع} عن الرجل يكون له الجارية يقع عليها يطلب ولدها فلم يرزق منه ولدا فوهبها لأخيه أو باعها فولدت له أولاداً. أيتزوج ولده من غيرها ولد أخيه منها؟ فقال: أعد علي. فأعدت عليه. فقال: لا بأس به.^{۲۵۳}

[شعيب عرقوفی:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: فردی با کنیز خود هم بستر می شود، اما صاحب فرزند نمی شود. پس کنیز را به برادرش می بخشد و یا می فروشد و برادرش از همان کنیز صاحب فرزند می شود. آیا می تواند فرزندان خود را که از زنان دیگر دارد با فرزندان برادرش تزویج کند؟ فرمود: پرسش خود را تکرار کن. من سؤال خود را تکرار کردم. حضرتش فرمود: مانعی ندارد.^{۲۵۴}

۲۵۱. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۱۴.

۲۵۲. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۳۶۵-۳۵۶؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۳۶. [ترجمه از: ترجمه فروع کافی، ج ۵، ص ۳۱۸.]

۲۵۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۹۹. [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۶، ص ۲۶۹.]

۲۵۴. دختران زن سابق مردی که با او [زن سابق] ازدواج کرده، نمی توانند با او ازدواج کنند، چه قبل از ازدواج با مادر و چه بعد از آن (سوره نساء، آیه ۲۳). این قاعده در مورد فرزندان کنیزی که مالک با او رابطه جنسی داشته نیز جاری است (نک: کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۳۳). در بالا، سؤال کننده می پرسد که آیا خواهر و برادر ناتنی می توانند به طور قانونی ازدواج

عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله {ع}: أخبرني عن القواد ما حده؟ قال: لا حد علي القواد. أليس انما يعطي الأجر علي أن يقود؟ قلت: جعلت فداك! انما يجمع بين الذكر والأنثي حراما! قال: ذاك المؤلف بين الذكر والأنثي حراما؟ فقلت: هو ذاك! قال يضرب ثلاثة أرباع حد الزني -خمسة و سبعين سوطا- و ينفي من المصر الذي هو فيه.^{۲۵۵}

[عبد الله بن سنان:] به ابو عبدالله {ع} عرض کردم: حد قواد چیست؟ فرمود: قواد حدی ندارد؛ مگر قواد مزد نمی‌گیرد که قوادی کند؟ عرض کردم: فدایت گردم! قواد مرد و زن را برای عمل حرام به هم می‌رساند. فرمود: آیا منظور تو همان کسی است که مرد و زن را برای عمل حرام به هم می‌رساند؟ عرض کردم: همان است؛ فدایت گردم! فرمود: سه چهارم حد زنا، هفتاد و پنج ضربه شلاق به او می‌زنند و از شهری که در آن سکونت دارد، اخراج می‌شود.^{۲۵۶}

مُوسَى بْنُ سَعْدَانَ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ مَا تَرَى فِي شَابِينَ كَانُوا مُضْطَجِعِينَ فَوَلَدَ لَهُذَا غُلَامٌ وَ لِلْآخَرِ جَارِيَةٌ أَيْتَزُوجُ ابْنَ هَذَا ابْنَةَ هَذَا قَالَ فَقَالَ نَعَمْ سُبْحَانَ اللَّهِ لَمْ يَلَمْ يَحِلْ فَقَالَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا لَهُ قَالَ فَقَالَ وَإِنْ كَانَ فَلَا بَأْسَ قَالَ فَقَالَ فَإِنَّهُ كَانَ يَفْعَلُ بِهِ قَالَ فَأَعْرَضَ بَوَجهِهِ [عنه] ثُمَّ أَجَابَهُ وَهُوَ مُسْتَرٍ بِذِرَاعِيهِ فَقَالَ إِنْ كَانَ الَّذِي كَانَ مِنْهُ دُونَ الْإِيْقَابِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَتَزُوجَ وَإِنْ كَانَ قَدْ أَوْقَبَ فَلَا يَحِلُّ لَهُ أَنْ يَتَزُوجَ.^{۲۵۷}

راوی گوید: در خدمت ابو عبدالله {ع} بودم که شخصی آمد و از حضرتش پرسید: فدایت گردم! دو جوان در دوران جوانی با هم همراه بودند. پس از ازدواج یکی از آنان صاحب پسر و دیگری صاحب دختر شد آیا به نظر شما پسر این مرد می‌تواند با دختر آن یکی ازدواج کند؟ فرمود: آری. سبحان الله! چرا حلال نباشد؟ گفت: این دو شخص با هم دوست بودند! فرمود: اگر دوست هم باشند ایرادی ندارد. گفت: این شخص با آن یکی لواط می‌نمود! در این هنگام امام روی مبارك را از او برگرداند، سپس درحالی که با دو دست

کنند؟ امام می‌فرمایند بله. در این مورد آن‌ها {شامل حکم} پسرعمو دخترعمو تنی نیز می‌شوند، اما ازدواج بین پسرعمو و دخترعموی تنی در قانون خانواده اسلامی مجاز است.

۲۵۵. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۶۲ {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۱۰، ص ۹۶}.

۲۵۶. مجازات حد، مجازات مشخصی است که در قرآن مقرر شده است. این مجازات برای زنا یک‌صد ضربه شلاق (سوره بقره، آیه ۲۴) است. قواد به معنای خریدار است، اما این کلمه عربی از ریشه‌ای به معنای «هدایت کردن» گرفته شده و به همین دلیل این کلمه برای امام {ع} مبهم بود.

۲۵۷. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۱۷-۱۸، با ویرایشی در طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۳۱۰، که در اینجا برای تکمیل یک افتادگی و تصحیح یک اشتباه در تحریر کافی کلینی که در کتاب استفاده شده است، استفاده شده است {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۱}.

صورت مبارك را پوشانده بود، چنین جواب فرمود: اگر کاری را که انجام داد کمتر از لواط باشد، ایرادی ندارد که پسر و دخترشان با هم ازدواج کنند و اگر لواط کرده باشند؛ پس برای پسر مذکور حلال نیست که با آن دختر ازدواج کند.^{۲۵۸}

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قُلْتُ لَهُ: فَإِنْ جَعَلَ مَكَانَ الذَّهَبِ فُلُوسًا؟ قَالَ: مَا أَدْرِي مَا الْفُلُوسُ.^{۲۵۹}

[عبدالرحمن بن حجاج:] به او [در ادامه سؤال قبلی] گفتیم: اگر به جای طلا فلوس^{۲۶۰} بگذارد، چه حکمی دارد؟ ابو عبد الله گفت: من نمی دانم فلوس چیست.

مفضل بن عمر قال: ألقى الى درهما فقال: أيش هذا؟ فقلت: ستوق. فقال: و ما الستوق؟^{۲۶۱}

[مفضل بن عمر:] او [جعفر صادق {ع}] به سمت من درهمی انداخت و گفت این چیست؟ گفتم ستوق است. گفت: ستوق چیست؟^{۲۶۲}

عبدالرحمن بن الحجاج قال: سألته عن الصرف فقلت له: الرفقة ربما عجلت نخرجت فلم تقدر على

۲۵۸. متن گزارش مشکل دارد. درحالی که منع ازدواج در مواردی که از قبل روابط جنسی از این نوع وجود داشته، دیدگاه معیاری در فقه جعفری است که توسط دیگر سخنان امام {ع} تأیید شده است (نک: حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲، ص ۴۴۴-۴۴۵)، قانون در مورد ازدواج با دختر یا خواهر مستقیم فرد مفعول اعمال می شود، نه ازدواجی که مرتبط با نسل بعدی [از شخص مفعول] باشد. هیچ کس، حتی هیچ یک از کسانی که به این روایت در آثار خود استناد کرده اند، ممنوعیت ازدواج را تا این حد تعمیم نداده اند که شامل منع ازدواج فرزندان این دو دوست هم بشود. این امر، می تواند نشانگر وجود افتادگی یا تصحیف بیشتر در متن روایت باشد.

۲۵۹. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۰۵. گزارش های مشابهی از مواردی در دست است که در آن ها راوی می بایست ماهیت انواع گوناگون ارزهای بومی را به جعفر صادق {ع} توضیح می داده است تا بتواند نظر خود را درباره مجاز بودن مبادله ارز بیان کند. برای نمونه: طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۰۸ (فردی از سجستان از محمد باقر {ع} درباره ارزی محلی به نام درهم شاهیه می پرسد).

۲۶۰. سکه های مسی. برای تاریخ این سکه، به ویژه ببینید: مقریزی، اغاثة الأمة، ص ۱۴۱ و ۱۴۴ تا ۱۴۶؛ مقریزی، شذور العقود، ص ۸۴-۸۸.

۲۶۱. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۰۹.

۲۶۲. ستوق یک سکه مسی جعلی با روکش نقره بود. همان طور که بعداً در همین روایت سؤال کننده توضیح می دهد، این سکه حاوی لایه هایی از نقره در سطوح بالا و پایین و مس در میانه بود.

الدمشقية و البصرية. فقال: و ما الرفقة؟^{۲۶۳}

[عبدالرحمن بن حجاج:] از او در مورد صرافى پرسیدم^{۲۶۴} و گفتم: گاهی رفقه^{۲۶۵} و کاروانیان شتاب می کنند و بیرون می روند و ما نمی توانیم پول دمشق یا بصره را تهیه کنیم، درحالی که تنها باید پول دمشق یا بصره را همراه داشته باشیم. فرمود: منظورت از رفقه چیست؟

عَبِيدُ اللَّهِ وَ مُحَمَّدُ الْحَلَبِيُّ قَالَا: قَدِمَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} مَتَاعٌ مِنْ مِصْرَ فَصَنَعَ طَعَامًا وَ دَعَا لَهُ التَّجَارَ فَقَالُوا نَأْخُذْهُ بِدِهٍ دَوَاوِذِهِ. فَقَالَ^{۲۶۶} «وَكَمْ يَكُونُ ذَلِكَ» قَالُوا فِي كُلِّ عَشْرَةِ آلَافٍ أَلْفَيْنِ قَالَ «فَإِنِّي أُبَيِّعُكُمْ هَذَا الْمَتَاعَ بِأَثْنِي عَشَرَ أَلْفًا»^{۲۶۷}

[عبيدالله و محمد حلبی:] برای ابو عبدالله {ع}، متاعی از مصر آمد حضرت مهمانی ترتیب داد و تجار را خبر کرد، آمدند و اظهار کردند که ما در مقابل ده، به دوازده متاع را می پذیریم. امام فرمود: این چقدر است یا چه مبلغ می شود؟ گفتند: در هر ده هزار دوهزار سود می دهیم. فرمود: من این متاع را به دوازده هزار درهم به شما فروختم.

۲۶۳. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۶۴۲؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۱۸۵؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۰۴ با تغییرات جزئی {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۵، ص ۵۷۰}.

۲۶۴. منظور جعفر صادق {ع} است که بعداً در متن به پاسخ پدرش به اعتراض «مردم» (یعنی فقیهان) مدینه به فتوای او در این زمینه اشاره می کند. جعفر {ع} در گزارشی در کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۴۷، آن ماجرا را به تفصیل بیان می کند.

۲۶۵. کاروان یا قافله، همان طور که بعداً در متن توضیح داده می شود.

۲۶۶. عبارتی فارسی به معنای فروش با سود بیست درصد. این یک روش ایرانی بود که بازرگانان کوفه در تجارت خود به کار می گرفتند (نک: ابن ابی شیبیه، مصنف، ج ۷، ص ۴۳۵، به نقل از ابن عباس که آن را بیع العاجم نامیده است) و سپس به سایر بوم ها گسترش یافت. این روش مورد تایید فقهای متقدمی چون شریح، حسن بصری قرار گرفت (قس: رقام، العفو و الاعتذار، ج ۲، ص ۵۸۰؛ عینی، عمدة القاری، [قاهره: منیریه، ۱۹۳۰] ج ۱۲، ص ۱۶)، ابن سیرین، ابراهیم نخعی و سفیان ثوری (ابن ابی شیبیه، مصنف، ج ۷، ص ۴۳۶؛ عبدالرزاق، مصنف، ج ۸، ص ۲۳۲)؛ اما برخی فقهای دیگر نیز از آن نهی کردند: مانند ابن عمر، ابن عباس (احمد بن اسماعیل، امالی، ج ۳، ص ۱۶۵)، سعید بن جبیر (به نقل از ابن عباس اما همچنین مستقل از او) و مسروق (عبدالرزاق، مصنف، ج ۸، ص ۲۳۲؛ ابن ابی شیبیه، مصنف، ج ۷، ص ۴۳۵-۳۷).

۲۶۷. ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۱۳۵؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۵۴ (همچنین کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۹۵، شماره ۴)؛ قس: کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۹۷ شماره ۲، با سندی مشابه، اما در اینجا جعفر {ع} ماجرا را به صورت اتفاقی بین بازرگانان و پدرش گزارش می کند. چندین گزارش دیگر در کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۹۷، ۲۰۴ و طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۵۵ از جعفر {ع} نقل می شود، که در آنها او قانونی بودن آن روش دادوستد را نفی می کند و یک روایت (حمیری، قرب الإسناد، ص ۲۹-۳۰؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۵۴) که او را طرفدار آن به تصویر می کشد (برای مطالعه بیشتر نک: کافی، ج ۵، ص ۲۰۳) {ترجمه برگرفته از: من لا یحضر الفقیه، ترجمه بلاغی و غفاری، ج ۴، ص ۲۹۲}.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَمِيلِ، فَقَالَ: وَ أَيْ شَيْءٍ الْحَمِيلُ؟^{۲۶۸}

[عبدالرحمان بن حجاج: از ابا عبدالله {ع} درباره حمیل پرسیدم. فرمود: منظور از حمیل چیست؟^{۲۶۹}

سَلَمَةُ بْنُ مُحَرَّزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: إِنَّ رَجُلًا أَرْمَانِيًّا مَاتَ وَ أَوْصَى إِلَيَّ. فَقَالَ لِي: وَ مَا الْأَرْمَانِيُّ؟^{۲۷۰}

[سلمه بن محرز: به ابو عبد الله {ع} گفتم: يك نفر ارمانی^{۲۷۱} مرحوم شد و مرا وصی خود کرد. ابو عبد الله پرسید: ارمانی کیست؟

مُحَمَّدُ بْنُ الْفَيْضِ: [عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ] قَالَ: ... مَا تُسَمُّونَ هَذَا الْخَذُو؟ قُلْتُ: الْمَمْسُوحُ.^{۲۷۲}

[ابوعبدالله {ع} از محمد بن فیض پرسید: این کفش را چه می نامید؟ گفتم ممسوح.^{۲۷۳}

سَأَلَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يَتَقَلَّدُ السَّيْفَ يُصَلِّي فِيهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ الرَّجُلُ: إِنَّ فِيهِ الْكَيْمَخْتَ. فَقَالَ: وَ مَا الْكَيْمَخْتَ؟^{۲۷۴}

درباره مردی که شمشیر با خود حمل می کند از ابوعبدالله {ع} سؤال شد: آیا می تواند با آن نماز بخواند؟ او گفت: بله. آن مرد گفت: ولی در آن کیمخت وجود دارد. امام گفت: کیمخت چیست؟^{۲۷۵}

۲۶۸. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۱۶۵-۶۶ {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۹، ص ۴۰۴}.

۲۶۹. این کلمه در همین نقل و سایر نقل‌های این باب کتاب کافی کلینی، به این صورت تعریف شده است که برده شخصی را به عنوان خویشاوند خود معرفی کند {در حالیکه او خویشاوند واقعی‌اش نیست} (نک: ادامه همین کتاب، فصل ۴، متن شماره ۱۰۰ در ص ۴۰۷ اصل کتاب).

۲۷۰. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۸۶ {ترجمه برگرفته از: گزیده تهذیب، ج ۵، ص ۱۸۴}.

۲۷۱. احتمالا ارمنی

۲۷۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۶۳.

۲۷۳. ممسوح یک کفش صاف و بدون پاشنه بود که یهودیان آن زمان از آن استفاده می‌کردند (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۶۳).

[شماره ۴]، ص ۴۶۴ [شماره ۹].

۲۷۴. طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۳۶۸.

۲۷۵. کیمخت پوست حیوان مرده‌ای بود که برای غلاف چرمی شمشیر استفاده می‌شد.

عَلِيَّ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّيْثِ، فَقَالَ: قَدْ سَأَلَنِي عَنْهَا غَيْرُ وَاحِدٍ وَاجْتَلَفُوا فِي صِفَتِهَا. قَالَ: فَرَجَعْتُ فَأَمَرْتُ بِهَا لِفَعْلَةٍ فِي وَعَاءٍ ثُمَّ حَمَلْتُهَا إِلَيْهِ فَسَأَلْتُهُ عَنْهَا، فَرَدَّ عَلَيَّ مِثْلَ الَّذِي رَدَّ. فَقُلْتُ: قَدْ جِئْتُكَ بِهَا! فَضَحِكَ، فَأَرَيْتَهَا إِيَّاهُ. فَقَالَ: لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ.^{٢٧٦}

[علی بن حنظله:] از اباعبدالله {ع} در مورد ریثا (نام یک ماهی) پرسیدم. فرمود: بیش از یک نفر در مورد آن از من پرسیدند و در توصیف آن اختلاف نظر داشتند. برگشتم و دستور دادم تا آن را در ظرفی نهاده و آن را نزد آن حضرت بردم و مجدد از ایشان در مورد ماهی پرسیدم و همان جواب را به من دادند. گفتم: نزد شما آوردمش. خندید و به ایشان نشان دادمش، فرمود: مشکلی ندارد.

مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْجَرِيثِ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُهُ قَطُّ وَلَكِنْ وَجَدْنَاهُ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ حَرَامًا.^{٢٧٧}

[محمد بن مسلم:] از ابوعبدالله {ع} درباره جریث^{٢٧٨} پرسیدم. او گفت: به خدا هرگز آن را ندیده‌ام، اما آن را در کتاب علی یافته‌ایم که حرام توصیف شده بود.^{٢٧٩}

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الرَّجُلِ يُشِيعُ إِلَى الْقَادِسِيَّةِ، أَوْ يَقْصِرُ؟ قَالَ: «كَرَّهِي؟» قَالَ: قُلْتُ: الَّتِي رَأَيْتَ. قَالَ: «نَعَمْ يَقْصِرُ».^{٢٨٠}

[عبدالله بن بکیر:] از ابوعبدالله {ع} درباره مردی که برای وداع [با کسی/کسانی] به قادسیه می‌رود پرسیدم که آیا باید نمازش را بشکند؟ او گفت: مسافتش چقدر است؟ گفتم همین مقدار که می‌بینید. او گفت: آری باید نمازش را بشکند.^{٢٨١}

٢٧٦. برقی، محاسن، ص ٤٧٨ [ترجمه از عربی به فارسی از مترجم].

٢٧٧. طوسی، تهذیب، ج ٩، ص ٤.

٢٧٨. ماهی از خانواده مارماهی. به 240-242 Cook, "Early Islamic Dietary Law," مراجعه کنید.

٢٧٩. همچنین محمد باقر {ع} نیز به زرارۀ بن اعین که از او در مورد حلال بودن همان ماهی سوال کرده بود، گفت: «جریث چیست؟» (طوسی، تهذیب، ج ٩، ص ٥).

٢٨٠. حمیری، قرب الإسناد، ص ١٧٠-١٧١.

٢٨١. جمله «همین مقدار که می‌بینید» به وضوح اشاره به حضور جعفر در شهر دارد که قبلاً ذکر شد. مسافتی که امروزه بین این دو شهر وجود دارد، واقعاً چند مایل بیشتر از حداقل فاصله ای است که فقه جعفری برای شکستن نماز نیاز دارد. اما در پاسخ به سؤال شاگردش عبدالرحمن بن حجاج در طوسی، تهذیب، ج ٤، ص ٢٢٢، امام {ع} تصدیق کرد که قادسیه را دیده و متذکر شد که فاصله آن تا کوفه اجازه کوتاه شدن نماز را نمی‌دهد. با توجه به اینکه شهر قدیمی تقریباً در مرز فاصله شرعی سفر (حد کوتاه نشدن نماز) واقع شده، ممکن است این دو سؤال در مورد بخش‌های مختلف قادسیه مطرح

به همین ترتیب، اگر پاسخ خاصی برای سؤالی نداشت، به مخاطب خود صریحاً می‌گفت:

عِيسَى بْنُ الْقَاسِمِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ {ع} عَنْ رَجُلٍ وَّاقَعَ امْرَأَتَهُ وَهِيَ طَامِثٌ. قَالَ: لَا يَلْتَمِسُ فِعْلَ ذَلِكَ فَقَدْ نَهَى اللَّهُ أَنْ يَقْرَبَهَا. قُلْتُ: فَإِنْ فَعَلَ أَعْلِيهِ كَفَّارَةٌ؟ قَالَ: لَا أَعْلَمُ فِيهِ شَيْئًا. يَسْتَغْفِرُ اللَّهُ تَعَالَى. ۲۸۲

از ابو عبد الله {ع} پرسیدم: اگر کسی در ایام عادت همسر با او هم‌بستر شود، چه صورت دارد؟ ابو عبد الله گفت: روا نیست که انسان به این گناه آلوده شود، چراکه خداوند عزوجل از این مباشرت نهی فرموده است. من گفتم: اگر به این گناه آلوده شود، کفاره‌ای دارد؟ ابو عبد الله {ع} گفت: من کفاره‌ای برای آن نمی‌شناسم، باید از خداوند متعال طلب مغفرت کند.

إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ {ع} عَنِ الْقَنُوتِ وَ مَا يُقَالُ فِيهِ، فَقَالَ: مَا قَضَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِكَ، وَ لَا أَعْلَمُ لَهُ شَيْئًا مَوْقُتًا. ۲۸۳

[اسماعیل بن فضل:] از اباعبدالله {ع} در مورد قنوت (در نماز) و آنچه باید در آن خواند، پرسیدم. فرمود: هرچه که خداوند بر زبانت جاری کرد، بگو و برای آن چیز معینی را سراغ ندارم.

او همیشه فوراً به سؤالات پاسخ نمی‌داد، بلکه گه‌گاه وقت می‌گذاشت تا ابتدا در مورد آن‌ها فکر کند، مانند این

شده باشد، شهری که در قرن‌های بعد نیز رشد قابل‌توجهی پیدا کرد و احتمالاً باعث شد که مرکز شهر به سمت جنوب کشیده شده و از کوفه دور شود و در نتیجه بر فاصله دو شهر مانند زمان ما افزوده شود. ۲۸۲. طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۶۴ [ترجمه برگرفته از: گزیده تهذیب، ج ۱، ص ۱۴۹]. این همان است که ترمذی، سنن، شماره ۱۳۷، از سعید بن جبیر و دیگران نقل می‌کند: قال ابن المبارك: يستغفر ربه، و لا كفارة عليه. و قد روي نحو قول ابن المبارك عن بعض التابعين منهم: سعيد بن جبير و إبراهيم النخعي، و هو قول عامة علماء الأمصار. ابن مبارک گفت: او از پروردگار طلب بخشش کند و هیچ کفاره‌ای بر گردن او نیست. از برخی تابعین (مانند: سعید بن جبیر و ابراهیم نخعی) نظری مشابه گزارش شده است و این نظر اکثریت در میان علمای اهل بلاد است. اما بر اساس دیگر روایات، جعفر {ع} پرداخت یک دینار (طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۶۳، همچنین در گزارشی از پیامبر در ترمذی، سنن، شماره ۱۳۵)، نیم دینار (طوسی، تهذیب، ج ۱، همچنین ترمذی، سنن، شماره ۱۳۶)، ربع دینار، یا ترکیبی را توصیه کرد؛ بسته به اینکه آیا این گناه در اوایل دوره قاعدگی زن رخ داده، زمانی که باید آسان‌تر باشد که مرد {نسبت به انجام آن} خودداری کند، در مقایسه با وسط یا انتهای آن (طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۶۴). نسخه ساده‌تری از این نظر فقهی که در گزارشی منسوب به ابن عباس استناد شده است، مورد تأیید تعدادی از فقهای متقدم بوده است، مانند ترمذی، سنن، شماره ۱۳۷ و نیز توسط شاگردی به جعفر صادق {ع} نسبت داده شده است. (طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۶۳). ۲۸۳. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۴۰ [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۲، ص ۱۷۹].

نمونه‌ها:

أَبُو بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! إِنَّ صَاحِبِي هَذَيْنِ جِهْلَانِ أَنْ يَقِفَا بِالْمُزْدَلِفَةِ. فَقَالَ: يَرْجِعَانِ مَكَانَهُمَا فَيَقِفَانِ بِالْمَشْعَرِ سَاعَةً. قُلْتُ: فَإِنَّهُ لَمْ يَخْبِرْهُمَا أَحَدٌ حَتَّى كَانَ الْيَوْمَ وَقَدْ نَفَرَ النَّاسُ. قَالَ: فَكَسَّ رَأْسَهُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: أَلَيْسَا قَدْ صَلَيَا الْغَدَاةَ بِالْمُزْدَلِفَةِ؟ قُلْتُ: بَلَى! فَقَالَ: أَلَيْسَا قَدْ قَتْنَا فِي صَلَاتِهِمَا؟ قُلْتُ: بَلَى! فَقَالَ: تَمَّ جُحُومُهُمَا. ثُمَّ قَالَ: الْمَشْعَرُ مِنَ الْمُزْدَلِفَةِ وَالْمُزْدَلِفَةُ مِنَ الْمَشْعَرِ وَإِنَّمَا يَكْفِيهِمَا الْيَسِيرُ مِنَ الدَّعَاءِ.^{۲۸۴}

[ابو بصیر:] به ابوعبدالله {ع} گفتم: قربانت گردم! این دو نفر همراهانم متوجه نبودند که باید در مزدلفه وقوف کنند. فرمود: به مشعر برگردند و ساعتی در آنجا توقف نمایند. گفتم: کسی که به آن‌ها تا به امروز خبر نداده بود و مردم هم رفته‌اند. حضرت لحظاتی سرش را پایین انداخت، آنگاه فرمود: آیا نماز صبح را در مزدلفه نخوانده‌اند؟ گفتم: آری. فرمود: آیا در نمازشان قنوت نکرده‌اند؟ گفتم: چرا. فرمود: حُجَّشان تمام است. سپس فرمود: مشعر از مزدلفه و مزدلفه از مشعر^{۲۸۵} است، همانا کمترین دعا در آن‌ها کفایت می‌کند.

يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} إِنَّ أَهْلَ مَكَّةَ يَذْبَحُونَ الْبَقَرَةَ فِي اللَّيْلِ فَمَا تَرَى فِي أَكْلِ لَحْمِهَا؟ قَالَ: فَسَكَتَ هَنِيئَةً ثُمَّ قَالَ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «فَذَبَحُوهَا وَ مَا كَادُوا يَفْعَلُونَ» لَا تَأْكُل إِلَّا مَا ذَبَحَ مِنْ مَذْبَحِهِ.^{۲۸۶}

[یونس بن یعقوب:] به ابوعبدالله {ع} گفتم: اهل مکه گاو را از قسمت بالای سینه ذبح می‌کنند، موش شما در مورد خوردن گوشت آن‌ها چیست؟ اندکی خاموش ماند سپس فرمود خداوند باری تعالی فرموده: «آن را ذبح کردند، اما به سختی این کار را کردند.»^{۲۸۷} چیزی را نخورید مگر آنچه از محل [درست] ذبح شده است.^{۲۸۸}

۲۸۴. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۷۹ [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۴۴، ص ۴۱۳].

۲۸۵. اشاره ای به سوره بقره آیه ۱۹۸: «هنگامی که از عرفات رفتید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید.» پیامبر {ص} در مسیر عرفات به منا یک شب در مشعر (یعنی مزدلفه) ماند، پس همه زائران نیز چنین می‌کنند. آن دو مرد از مشعر گذشتند و نماز صبح را در آنجا به جا آوردند و قنوت را خواندند، دعایی که در آن از خداوند طلب خیر می‌شود. بنابراین، آن‌ها به شرطی که قرآن برای عبور از صحرای مشعر و یادآوری خدا در آنجا تعیین کرده بود، حتی اگر به معیار کاملی که پیامبر {ص} تعیین کرده بود، عمل نکردند.

۲۸۶. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲۸۷. سوره بقره، آیه ۷۱.

۲۸۸. سؤال مربوط به یکسان بودن ذبح (بریدن گلو) که در آیه قرآنی تصریح شده و نهر (خنجر زدن به قسمت بالای سینه حیوان) است همان‌طور که در مورد بالا انجام شده است.

أَبُو بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الرَّجُلِ يَجْتَمِعُ عِنْدَهُ مِنَ الزَّكَاةِ الْخَمْسَمِائَةِ وَالسِّمَاءَةِ، يَشْتَرِي بِهَا نَسْمَةً وَيَعْتَقُهَا؟ فَقَالَ: إِذَا يَظْلِمُ قَوْمًا آخَرِينَ حَقَّوْقَهُمْ، ثُمَّ مَكَثَ مِلْيَا ثُمَّ قَالَ: إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَبْدًا مُسْلِمًا فِي ضَرُورَةٍ، فَيَشْتَرِيهِ وَيَعْتَقَهُ. ٢٨٩

[ابو بصیر:] از ابو عبدالله {ع} پرسیدم: اگر انسان زکات اموالش را جمع کند تا پانصد درهم و یا ششصد درهم شود، با آن مبلغ می‌تواند یک برده خریده و آزاد کند. ٢٩٠ امام فرمود: اگر این کار را انجام دهد به

٢٨٩. کلینی، کافی، ج ٣، ص ٥٥٧.

٢٩٠. قرآن به مسلمانان اجازه نداد اسیران جنگی را به بردگی بگیرند. به آنها دستور داد اسیران جنگی را با مهربانی یا دریافت دیه آزاد کنند: «فَإِمَّا مَنًّا بَعْدَ وَإِمَّا فِدَاءً» (سوره نساء، آیه ٤٧). با این حال، در طول زمان، دولت‌های مسلمان آنچه را که در دوران پیشامدرن، قاعده رفتاری بین دولت‌ها بود، پذیرفتند: رفتار متقابل: «من با تو همان‌گونه رفتار می‌کنم که تو با من رفتار می‌کنی».

این نیز روال عادی اعراب قبل از ظهور اسلام بود، زمانی که بردگان از آفریقا و جاهای دیگر را نیز به مکه آورده و در آنجا می‌فروختند.

قیمت بردگان در بازار در دوران پیشامدرن، با توجه به شرایط و کیفیت برده و همچنین بر اساس زمان و مکان خاص متفاوت بود. با این حال، در عربستان و اطراف آن در دوران پیشا اسلامی و اوایل ظهور اسلام، قیمت پایه برده حدود ٧٠٠ درهم یا ٧٠ دینار بود (بر اساس نرخ مبادله اسمی بین دو ارز، ١ دینار برابر با ١٠ درهم بود که بعدها توسط عمر به ١٢ درهم تغییر یافت، همان‌طور که بعداً در این فصل توضیح داده خواهد شد). این مبلغ همانی بود که علی {ع} درست قبل از قتلش به منظور خرید برده پس‌انداز کرده بود (ابن سعد، طبقات، ج ٣، ص ٣٧). همچنین این همان مبلغی است که خدیجه {س}، اولین همسر پیامبر {ص}، برای زید بن حارثه پرداخت کرد (ابن ابی‌شیه، مصنف، ج ١٣، ص ٢٣٢. همین خبر در: ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ١٩، ص ٣٥٢؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ١، ص ٢٢٣؛ مقریزی، امتاع، ج ٦، ص ٣٠٣؛ گزارش دیگری در ابن سعد، ج ٣، ص ٣٩، که در ابن عبدالبر، استیعاب، ج ٢، ص ٥٤٣؛ ابن حجر، اصابة، ج ٢، ص ٥٩٨ و مقریزی، ج ٦، ص ٣٠٢ نیز نقل شده، عدد ٤٠٠ درهم را دارد. رقم جایگزین ٦٠٠ در آخرین اثر، احتمالاً نشان می‌دهد که هر دوی این ارقام ممکن است از تصحیف ٧٠٠ در خط عربی نشئت گرفته باشند). این مبلغ نیز همانی است که محمد باقر {ع} برای حمیده، کنیز غیر عرب (و بعداً مادر موسی کاظم {ع}، امام پس از او) که او را برای پسرش جعفر صادق {ع} خرید، پرداخت کرد (کلینی، کافی، ج ١، ص ٤٧٦-٧٧، در روایت به هفتاد دینار اشاره شده است) و این همان مقداری است که غلامی که در زمان حیات جعفر صادق {ع} {زیست میکرد} از صاحبش خواسته او را به این مبلغ در بازار بفروشد (کلینی، کافی، ج ٥، ص ٢١٩-٢٠ همچنین نقل شده در ادامه، فصل ٤، متن شماره ٧١ در ص ٣٨٣).

با این حال، همان‌طور که در روایت بالا ذکر شد، قیمت می‌تواند تا ٥٠٠ یا ٦٠٠ درهم باشد. (کلینی، کافی، ج ٣، ص ٥٥٧؛ همچنین نک: کلینی، کافی، ج ٢٦، ص ١٠٧، ١٠٨ [هر دو ٥٠٠ درهم برای یک برده پیر]، ج ٧، ص ٢٢، ٢٦-٢٧. [در مجموع سه مورد به ٦٠٠ درهم]). برده ای که دانش منشی گری و حسابداری داشت در سال ١٠٥ به ٦٠ دینار = ٦٠٠ درهم در کوفه فروخته می‌شد (طبری، تاریخ، ج ٧، ص ٢٨، با ویرایشی در اصبهانی، آقانی، ج ١٥، ص ١٢٤). زید بن ارقم صحابی برده ای را که در همان جلسه در عقد عینه به ٨٠٠ درهم فروخته بود به ٦٠٠ درهم بازخرید. این داد و ستد نسیه ای ساختگی بود که به قصد دور زدن ممنوعیت قانونی دریافت سود قرض (ابن عبدالبر، استذکار، ج ١٩، ص ٢٤، و سایر منابع ذکر شده در پاورقی مصحح) [ابداع شده بود]. حتی برده را با قیمتی کمتر از ٥٠٠ درهم هم می‌شد داد و ستد کرد (کلینی، کافی، ج ٧، ص ١٩)، و گهگاه، ممکن بود فقط ٣٠ دینار (کلینی، کافی، ج ٧، ص ١٨)، یعنی ٣٠٠ درهم مطابق با رایج ترین نرخ ارز در بازار کوفی در آن زمان معامله شود. این تقریباً بهایی بود که ابوبکر برای بلال بن ربح، مؤذن پیامبر {ص} پرداخت (ابن سعد، ج ٩، ص ٣٨٩؛ ابن ابی شیهه، ج ١١، ص ١٩٩). همچنین این همان بهایی بود که برای برده ای که در اواسط قرن سوم در بصره معامله می‌شد

حقوق دیگران [دیگر ذی نفعان زکات] ظلم کرده است. مدتی سکوت کرد، سپس فرمود: مگر اینکه

{پرداخت می‌شد} (ابن جوزی، اخبار الزرف، ص ۹۰-۹۱؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۷، ص ۴۴۷). خراج سالیانه ای که عبدالله بن طحیر (د. ۲۳۰)، حاکم خراسان در اوایل قرن سوم، بایستی به جای خراج کابل به خلیفه در بغداد می‌پرداخت شامل دو هزار غلام ترک بود، به ارزش کل ۶۰۰۰۰۰ درهم، یعنی برده ای ۳۰۰ درهم (ابن خوردذبیح، المسالک والممالک، ص ۳۷، ۳۹). در بازار مدینه در اواسط قرن دوم، برده ای از اکسوم (اریتره و بخشی از شمال اتیوپی امروزی) که «به اندازه کافی برای استفاده فردی نابینا خوب» ارزش گذاری می‌شد، به ۳۰ دینار (یا حدود ۳۰۰ درهم) {فروخته} می‌شد. کنیزی از اسپانیا «که می‌توانست بچه های زیبا به دنیا بیاورد» را می‌شد به ۲۵ دینار (۲۵۰ درهم) خرید (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۸۰)؛ و یک کنیز برای کارهای خانه می‌توانست به اندازه ۲۰ دینار (۲۰۰ درهم) قیمت داشته باشد (عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۴۲). کنیزهای متعلق به طبقه پایین (وخش) که خانواده‌های اندلسی به عنوان خدمتکار از آنها استفاده می‌کردند، معمولاً در بازار قرطبه به قیمت ۲۸ دینار فروخته می‌شد (ابو الاصبغ، دیوان الاحکام، ج ۲، ص ۶۷۵، ۶۷۶) که معادل حدود ۳۳۰ درهم بود. نرخ برابری ۱ دینار = ۱۲ درهم، نرخ مورد علاقه مالکی‌ها و به احتمال زیاد در قرن پنجم قرطبه {نرخ} غالب بود. خواجه‌ها ارزش بالاتری داشتند، زیرا تقاضا برای آن‌ها زیاد بود، در حالی که بردگان مسن‌تر طبیعتاً قیمت پایین‌تری داشتند (مالک، موطا [چاپ اصلاح شده ابومصعب زهری]، ج ۷، ص ۳۹۱).

قیمت می‌توانست از ۷۰۰ درهم نیز فراتر رود. مثلاً در زمان پیامبر در مدینه برای یک برده ۸۰۰ درهم پرداخت می‌شد (بخاری، صحیح، شماره ۶۷۱۶ و ۷۱۸۶؛ مسلم، صحیح، شماره ۹۹۷؛ و منابع دیگری که در پاورقی‌های ناشر در ابوداود، سنن، ج ۶، ص ۸۹-۹۰ [نسخه بیروت ۱۹۹۶] ذکر شده است). سایر قیمت‌های ثبت شده شامل ۱۰۰ درهم (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۵۷، ج ۵، ص ۲۰۹-۱۰، طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۳۰۲)، ۱۲۵ دینار = ۱۲۵۰ درهم (کلینی، کافی، ج ۷، ص ۶۶)، یا ۶۱ دینار کارمونا، نزدیک به سویل {در اسپانیا}؛ بود که معادل ۱۰۰ دینار معمولی حساب می‌شد که در قرن پنجم اندلس برای یک کنیز سیاه پوست مشخصاً با کیفیت پرداخت می‌شد (أبو الأصبغ، ...، ج ۲، ص ۶۶۷). در اواسط قرن چهارم، یک جغرافی دان اشاره کرد که بالاترین قیمت بازار برای بردگان در سراسر سرزمین‌هایی که او سفر کرده بود ۳۰۰۰ دینار برای غلامان ترک، مساوی برای پسر یا دختر، در خراسان پرداخت شد (ابن حوقل، سورة الأرض، ص ۳۷۶). بدیهی است که این نقل، همانطور که در زیر توضیح داده می‌شود، به موارد بسیار استثنایی اشاره دارد.

در قرن‌های اولیه ارزش بازاری بردگان در مصر و سوریه بزرگ نیز چنین بود. اخشیدید کافور (د. ۳۵۷) در جوانی توسط محمد بن طغوج، حاکم مصر (حاکم. ۳۲۳-۳۴۰) به قیمت ۱۸ دینار خریداری شد (ابن خلیکان، وفيات العیان، ج ۴، ص ۱۰۰؛ ابن تغریبدری، النجوم الظاهرة، ج ۴، ص ۳). بعداً در زمان پادشاهان ممالیک، قیمت در بازار ممالیک به عنوان یک دسته خاص که در نهایت به پرسنل نظامی می‌پیوستند، بسته به شرایط شخصی یا شرایط اجتماعی و سیاسی و همچنین عرضه بازار، می‌توانست حدود نرخ متوسط ذکر شده در بالا یا بسیار بالاتر باشد. عنوان مثال، بیبارس (حاکم. ۶۵۸-۷۶) ظاهراً در سن ۱۴ سالگی در دمشق به مبلغ ۸۰۰ درهم فروخته شد و قایتبای (۸۷۲-۹۰۱) در سال ۸۳۹ به عنوان یک غلام جوان در میان گروهی هم سن و سالش به ازای هر کدام ۵۰ دینار به بارسبای (۸۲۴-۴۱) فروخته شد. (ابن ایاس، بدایع الظهور، ج ۳، ص ۳) این قیمت حدود ۵۰۰ یا ۶۰۰ درهم بود، در حالی که پانصد مملوک خوشقدم (حاکم. ۸۶۵-۷۲) پس از مرگ او هر کدام به ۱۰۰۰۰ درهم فروخته شدند (ابن ایاس، بدایع الظهور، ج ۳، ص ۱۸). امیر پیشبوک السدونی المشد (د. ۸۴۹) ابتدا به قیمت ۲۰۰ دینار به طاطار (حاکم. ۸۲۴) فروخته شد، سپس بارسبای آن را به قیمت ۱۰۰۰ دینار بازخرید کرد و آزاد کرد (سخاوی، الضوء اللامع، ج ۱۰، ص ۲۷۷-۷۸). به همین ترتیب، اتابک فارس الدین اقطاعی (د. ۶۵۲) و منصور قلاوون (حاکم. ۶۷۸-۸۹) هر کدام در سنین جوانی به مبلغ ۱۰۰۰ دینار خریداری شدند (ذهبی، تفسیر الاسلام، به ترتیب ج ۱۴، ص ۷۲۲ و ج ۱۵، ص ۷۲۰؛ ابن تغریبدری، المنهل الصافي، ج ۹، ص ۹۱ برای منصور قلاوون). همچنین نگاه کنید به Ashtor, Histoire des prix et des salaires, 463, 504؛ دایره المعارف ایرانیکا ج ۳، ص ۷۷۱-۷۲).

بردگان بسیار ارزشمند و گرانبها، معمولاً دختران، و همچنین مردانی با استعداد موسیقی و دیگر {استعدادها} (رجوع کنید به بیهقی، سنن، ج ۱۰، ص ۳۸۰؛ ابن حوقل، صورة الأرض، ص ۳۷۷؛ ابن قدامه، مغنی، ج ۱۴، ص ۱۶۰-۶۱). به قیمت ۵۰۰ دینار =

بردهٔ مسلمانی در شرایط اضطرار باشد، [که در این صورت] می‌تواند او را بخرد و آزاد کند.

۵۰۰۰ درهم در عراق (کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۴۵) ارزش گذاری می‌شدند. این مبلغی است که گفته می‌شود خلیفه منصور به فقیه ربیع الرعی پیشنهاد کرد تا برای خود کنیز بخرد (ذهبی، سیار علم النبلاء، ج ۶، ص ۹۰، ۹۲). بهای یک برده می‌توانست ۵۰۰۰ درهم یا بیشتر باشد، همانطور که در سوالی در رابطه با حقوق جزا برای جعفر صادق {ع} مطرح شد (کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۰۲). ۷۰۰ دینار = ۷۰۰۰ درهم که خلیفه معتصم برای کنیزی که در اصل متعلق به شاعر محمود الوراق (خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۵، ص ۱۰۳) پرداخت؛ ۱۰۰۰۰ درهم یا بیشتر (کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۰۴ [ان کان نفیسا]؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۹۶)؛ و ۲۰۰۰۰ درهم (کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۰۵، ۳۰۸) در سؤالات فرضی از جعفر صادق؛ ۲۰۰۰ دینار برای کنیز پیشکشی به مأمون (ابن عساکر، ...، ج ۳۳، ص ۳۳۰)؛ و در موارد بسیار استثنایی، حتی ۳۰۰۰۰ درهم (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۹۷ [برای یک جاریه]؛ رقام، العفو والاعتذار، ج ۱، ص ۲۰۵ [برای یک دختر خواننده]؛ اصبهانی، مقاتل الطالبین، ص ۱۲۴-۱۲۵ [برای کنیزی که مختار ثقفی به علی بن حسین زین العابدین {ع} هدیه کرد و او پسرش زید را به دنیا آورد]). گفته می‌شود که معاویه ۴۰۰۰۰ درهم برای کنیزی که برای عقیل بن ابی طالب خریده بود، پرداخت کرد. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۵۱). یزید بن عبدالملک به ترتیب ۳۰۰۰ و ۴۰۰۰ دینار برای دو دختر آوازخوان اش، سلمه (مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۱۹۶) و حبابه پرداخت کرد (طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۲۳). یک مورد غیرمعمول در این محدوده، مربوط به راوی حدیث عکرمه {د. ۱۰۵} است که گویا خالد بن یزید بن معاویه او را به مبلغ ۴۰۰۰ دینار خرید (ابن سعد، ...، ج ۷، ص ۲۸۲-۸۳؛ ابن عساکر، ...، ج ۴۱، ص ۸۴-۸۵، و منابع دیگری که در پاورقی ناشر ذکر شده است، اما در پاورقی ناشر به اشتباه آمده است). رقم ۴۰۰۰۰ درهم نیز در قرارداد آزادسازی برده در این رشد، البیان والتحصيل، ج ۱۸، ص ۴۵۷ (از العتبی، اثر قرن سوم فقه مالکی) وجود دارد. رقم سرراست ۱۰۰۰ دینار به عنوان بهای برده که در آثار حدیثی (مانند عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۴۲) و فقهی (مثلاً، مالک، مدونه، ج ۱۵، ص ۶-۷؛ عینی، بنایه، ج ۷، ص ۴۹۶؛ الفتاوی الهندی، ج ۳، ص ۶۷۴-۹۰) که هنگام بحث در مورد موارد فرضی ذکر شده است، نیز فرضی به نظر می‌رسد. به همین ترتیب، برخی از شخصیت‌های بسیار مشهور که ادعا می‌شود توسط خلفا، حاکمان و شاهزادگان، و همچنین دیگر افراد برجسته - معمولاً مربوط به دختران آوازخوان - خریداری شدند، اسطوره‌ای و غیرتاریخی به نظر می‌رسند. [البته] برخی ممکن است واقعی باشند. نمونه‌هایی از این ژانر {که} توسط امویان و در دوران پیشا اموی {ساخته شده} شامل {داستان} ۱۰۰۰۰۰ درهم پرداختی معاویه برای کنیزی است که ادعا می‌شود او را به حسین {ع} هدیه داده است (ابن عساکر، ...، ج ۷۰، ص ۱۹۶)؛ یا ۱۰۰۰۰ دیناری که گفته می‌شود هشام بن عبدالملک برای خرید کنیزی پرداخت کرد (ابن حمدون، تذکره، ج ۲، ص ۳۴۷)؛ و ۲۰۰۰۰ دیناری که عبیدالله بن معمر القرشی (متوفی ۲۹)، حاکم مکران و رئیس سپاهی که عثمان برای فتح منطقه استخر در جنوب غربی ایران فرستاده بود برای دختری آوازخوان پرداخت کرد (یافعی، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۷۳، از المقتبس مرزبانی). در میان عباسیان، نمونه‌های زیادی وجود دارد که گفته می‌شود خلفا یا ولیعهدشان دختران آوازخوان مورد علاقه خود را به قیمت‌های بسیار بالا پیشنهاد می‌کردند یا می‌خریدند. بسیاری از این موارد مذکور در یک تک نگاری اخیر گردآوری شده است: سولف فهل الله حسن، دور الجواری و القهرمانات فی دارالخلافة العباسیه (دمشق، ۲۰۱۳). فرمانروای آل بویه، عزالدوله (حاکم، ۳۵۶-۶۷)، ادعا می‌شود که پیشنهاد خرید کنیز آوازخوان خود به مبلغ ۱۰۰۰۰۰ درهم را رد کرد (مسکویه، تجارب الامم، ج ۵، ص ۴۳۰). در مملوک قاهره، امیر بشتک النصری {د. ۷۴۴} یک برده دختر را به قیمت ۶۰۰۰ دینار خرید (صفدی، وافی، ج ۱۰، ص ۴۲؛ از آنجا در ابن تغریبدری، ...، ج ۳، ص ۴۶۸). یک مورد افراطی از این موارد مورد اسحاق بن ایوب التغلبی، حاکم موصل (متوفی ۲۸۷)، است. ادعا می‌شود که او ۱۰۰۰۰۰ دینار برای دختر خواننده پیدا پیشکش کرد. این پیشنهاد توسط صاحبش رد شد (ابن الساعی، نساء الخلفاء، ص ۶۴). در حقوق کیفری اسلام نیز موضوعی مرتبط ذکر شده است: کسی که باعث مرگ جنین شده بود، باید غرامت مادر یا خانواده او را از طریق پیشنهاد فرزند برده سفیدیوست، اعم از دختر یا پسر، هفت یا هشت ساله (غوره) با حداقل ارزش ۵۰۰ درهم (ابو داود، شماره ۴۵۸۰)، از قول ابوحنیفه، یا ۵۰ دینار = ۶۰۰ درهم، از نظر مالک ابن انس، جبران کند. اختلاف نظر بین دو فقیه به دلیلی تفاوت نرخ تبدیل ارز اسمی بین دو فقیه است (قرطوبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۲۱-۲۲). ابن قدامه، ...، ج ۱۲، ص ۶۶ توضیح می‌دهد که غرامت لازم در ابتدا پنج شتر تعیین شده بود، اما هنگامی که نقدا پرداخت شد،

همچنین مواردی هم بود که جعفر {ع} در برابر برخی پرسش‌ها از پاسخ سریع اجتناب می‌کرد، اما بعدتر پاسخ می‌داد^{۲۹۱} یا کسی را می‌فرستاد تا پاسخ را برساند.^{۲۹۲} برخی از این پرسش‌ها محتمل است که مرتبط با مباحث داغ روز در آن دوره باشد که او نمی‌خواست موضع‌گیری شفافی نسبت به آن مسائل داشته باشد.^{۲۹۳} یا مسائلی که به دلایلی حساسیت‌برانگیز بودند. در همچنین مباحثی هدف او آن بود که نگذارد سؤال‌کننده با جامعه‌اش دچار چالش شود.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكِيرٍ قَالَ: دَخَلَ زُرَّارَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} فَقَالَ: إِنَّا قَلَّمْنَا [صَلَوَاتُ] فِي الظَّهِيرِ وَالْعَصْرِ عَلَى ذِرَاعٍ وَ ذِرَاعَيْنِ، ثُمَّ قَلَّمْنَا أَرْدُوَا بِهَا فِي الصَّيْفِ، فَكَيْفَ الْإِبْرَادُ بِهَا؟ وَ فُتِحَ الْوَاحِ لِيَكْتُبَ مَا يَقُولُ. فَلَمْ يَجِبْهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ {ع}. فَاطْبَقَ الْوَاحِ وَقَالَ: إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نَسْأَلَكَ وَأَنْتُمْ أَعْلَمُ بِمَا عَلَيْكُمْ، وَ خَرَجَ. وَ دَخَلَ أَبُو بَصِيرٍ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} فَقَالَ: إِنَّ زُرَّارَةَ سَأَلَنِي عَنْ شَيْءٍ فَلَمْ أَجِبْهُ، وَ قَدْ ضَيَّعْتُ مِنْ ذَلِكَ، فَادْهَبْ أُنْتَ رَسُولِي إِلَيْهِ فَقُلْ [له]: صَلِّ الظَّهْرَ فِي الصَّيْفِ إِذَا كَانَ ظِلُّكَ مِثْلَكَ، وَ الْعَصْرَ إِذَا كَانَ مِثْلَكَ.^{۲۹۴}

[عبدالله بن بکیر: زرارة نزد ابوعبدالله {ع} آمد و گفت: «شما به ما گفتی که نماز ظهر و عصر را در حالی بخوانیم که [سایه یک نفر] یک و دو ذراع (ربع بازو)^{۲۹۵} طولش باشد [به ترتیب]. سپس به ما گفتید در تابستان تا زمانی که خنک شود آن را به تأخیر بیاورید؛ پس چقدر باید برای خنک شدن تأخیر بیاورند؟» سپس زرارة دفتر خود را باز کرد تا آنچه را [امام] می‌گوید بنویسد، اما ابوعبدالله {ع} به او پاسخی نداد. او دفترش را بست و گفت: «این وظیفه ماست که از تو بپرسیم و تو وظیفه خود را بهتر می‌دانی» و رفت. سپس ابوبصیر نزد ابوعبدالله {ع} آمد و او [امام] فرمود: زرارة از من در مورد چیزی پرسید، ولی من به او پاسخی ندادم و از این بابت احساس ناراحتی می‌کنم. به عنوان فرستاده من نزد او برو و به او بگو: نماز ظهر را در تابستان وقتی بخوان که سایه تو به بلندی قد خودت است، و نماز عصر را هنگامی که سایه تو دو برابر توست، بخوان.

موضوع اختلاف در مورد نرخ ارز اسمی شد، همانطور که بعداً در همین فصل توضیح داده خواهد شد. او همچنین این دیدگاه را که فرزند برده باید سفید پوست باشد، نقل و آن را رد می‌کند، دیدگاهی که صرفاً مبتنی بر معنای اصلی کلمه عربی غوره است. همچنین نک: نووی، شرح مسلم، ج ۱۱، ص ۱۸۸، که مدعی توافق متفق القول میان همه فقهای مسلمان است که سفیدی پوست شرط نبوده است.

و سرانجام، برای یک مورد عجیب از تغییر قیمت در مورد برده های پسر، نک: ابن قدامه، ... ج ۷، ص ۳۷ (این پاورقی طولانی را برای شان مارمن نوشتم).

۲۹۱. برای مثال کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۴-۲۵؛ کشی، رجال، ص ۱۹۳.

۲۹۲. برای مثال حمیری، قرب الإسناد، ص ۴۴؛ کشی، رجال، ص ۱۴۳-۱۴۴؛ طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۲۲.

۲۹۳. برای مثال کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۸۷.

۲۹۴. کشی، رجال، ص ۱۴۳-۴۴.

۲۹۵. یک ذراع معادل حدود هجده اینچ است.

تعداد زیادی از قضات و فقهای اهل سنت آن زمان در مجلس او حضور می‌یافتند. از جمله افراد سرشناسی مانند ربیعۃ بن قُرُخ، معروف به ربیعۃ الرأی (د. ۱۳۶)،^{۲۹۶} که جعفر {ع} نیز گه‌گاه جلسات فتوای او را شرکت می‌کرد.^{۲۹۷} ابن ابی لیلی، محمد بن عبدالرحمن انصاری (د. ۱۴۸)،^{۲۹۸} او که سی‌وسه سال قاضی کوفه بود و احترام زیاد او به جعفر^{۲۹۸} و عقایدش^{۲۹۹} در گزارش‌های متعددی گواهی شده است. یحیی بن سعید انصاری (د. ۱۴۳)، شاگرد جعفر و فقیه سرآمد مدینه که در ادامه حیات خود به عراق مهاجرت کرد و به‌عنوان قاضی هاشمیه خدمت کرد. عبدالله بن شبرمه ضَبّی (د. ۱۴۴)، فقیه و قاضی برجسته کوفه، و حفص بن غیاث (د. ۱۹۴)، ابتدا قاضی شرق بغداد و سپس کوفه، و صاحبی جوان و راوی مکرر از جعفر که او را خیر الجعافر^{۳۰۰} یا سید الجعافرة^{۳۰۱} می‌نامید.

گزارش‌های متعددی از مناظره بین جعفر و دیگر علمای برجسته زمان خود بر سر مسائل فقهی وجود دارد. بسیاری از این بحث‌ها ممکن است واقعاً رخ داده باشد، اما برخی از جزئیات آن ممکن است تاریخی نباشد. به‌طور کلی به نظر می‌رسد که ایشان و سایر علما با یکدیگر احترام متقابل داشتند. این مسئله در مثال زیر نشان داده شده است. این مثال، حکایتی است که آن را معاویه بن عمار دُهنی (د. ۱۷۵) فقیه و راوی محترم حدیث در کوفه^{۳۰۲} و مؤلف تک‌نگاری‌ای در حج - که در آثار بعدی کاملاً محفوظ مانده است - نقل کرده است:^{۳۰۳}

-
۲۹۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۳۴.
۲۹۷. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۴۰۹. عبدالله بن حسن نیز در جلسات ربیعۃ شرکت می‌کرد. نک: خطیب بغدادی، الفقیه و المتفقه، ج ۱، ص ۳۸۰.
۲۹۸. مثلاً کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۵؛ کشی، رجال، ص ۱۶۴؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۲.
۲۹۹. به‌عنوان نمونه، ببینید: طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۲ که در آن از ابن ابی لیلی نقل شده که او نظرش را به نظر یا حکم هیچ عالم دیگری، جز جعفر بن محمد {ع}، موکول نکرد:
- نوح بن درّاج قال: قلت لابن أبي ليلى: أ كنت تاركا قولاً قلت، أو قضاء قضيته لقول أحد؟ قال: لا، إلا رجل واحد، قلت: من هو؟ قال: جعفر بن محمد.
- [نوح بن دراج:] به ابن ابی لیلی گفتم: آیا تا به حال از عقیده‌ای عقب‌نشینی کرده‌ای؟ یا براساس نظرات شخص دیگری قضاوت کرده‌ای؟ او گفت: نه. به‌جز یک مرد. گفتم او کیست؟ گفت: جعفر بن محمد.
- برای موارد بیشتر ببینید: کشی، رجال، ص ۱۶۴؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۱۵-۲۱۶؛ ج ۷، ص ۳۵ (همچنین ببینید: ابن بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۱۸۲ که در آن گزارشی از جعفر که در آن، وی به حکم پیامبر ارجاع داده است. هرچند تحریر دیگری از این گزارش در کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۴-۳۵ و ابن بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۱۸۱ این نقل را به محمد باقر {ع} نسبت می‌دهد که در آن، وی به قضاوتی از علی {ع} ارجاع داده است.)؛ ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ۲۱۹؛ طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۲.
۳۰۰. مثلاً ابن بابویه، امالی، ص ۳۱۵.
۳۰۱. مثلاً طوسی، امالی، ص ۵۸۱.
۳۰۲. درباره او نک: به یحیی بن معین، تاریخ، ج ۲، ص ۵۷۳؛ ابن جنید، سوالات ابن الجنید، ص ۱۶۱؛ بخاری، تاریخ، ج ۷، ص ۳۳۵-۳۶؛ ابن حبان، ثقات، ج ۹، ص ۱۶۱؛ نجاشی، رجال، ص ۴۱۱؛ میزی، تهذیب الکمال، ج ۲۸، ص ۲۰۲-۴، و بسیاری از منابع دیگر که آن‌جا در پانوشت محقق ذکر شده است).
۳۰۳. نک: Tradition and Survival، ج ۱، ص ۳۲۷-۲۹ [مدرسی، میراث مکتوب، ص ۳۹۵-۳۹۸]

أَوْصَتْ إِلَى امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهَا فَأَمَرَتْ أَنْ يَعْتَقَ وَيُحْجَّ وَيُتَصَدَّقَ عَنْهَا، فَلَمْ يَبْلُغْ ذَلِكَ، فَسَأَلَتْ أَبَا حَنِيفَةَ عَنْهَا فَقَالَ: يَجْعَلُ اثْنَلَاثًا: ثَلَاثٌ فِي الْعَتَقِ وَثَلَاثٌ فِي الْحَجِّ وَثَلَاثٌ فِي الصَّدَقَةِ. فَدَخَلَتْ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} فَقُلْتُ: إِنَّ امْرَأَةً مِنْ أَهْلِ مَاتَتْ وَأَوْصَتْ إِلَى بَيْتِهَا فَأَمَرَتْ أَنْ يَعْتَقَ عَنْهَا وَيُتَصَدَّقَ وَيُحْجَّ عَنْهَا، فَظَنَنْتُ فِيهِ فَلَمْ يَبْلُغْ. فَقَالَ: إِذَا بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ تَعَالَى وَتَجْعَلُ مَا بَقِيَ طَائِفَةً فِي الْعَتَقِ وَطَائِفَةً فِي الصَّدَقَةِ. فَأَخْبَرْتُ أَبَا حَنِيفَةَ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع}. فَرَجَعَ عَنْ قَوْلِهِ وَقَالَ بِقَوْلِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} ٣٠٤.

یکی از زنان خانواده‌ام به من وصیت کرد که از یک سوم اموال او یک برده آزاد کنم، یک نفر را به حج بفرستم و مابقی را در راه خدا صدقه دهم؛ ولی یک سوم اموالش کفایت این کار را نکرد. من این مسئله را از ابوحنیفه پرسیدم. ابوحنیفه گفت: باید حق ثلث را به سه قسمت برابر تقسیم کنی؛ یک سوم آن را در راه آزادی برده، و یک سوم آن را در راه حج، و یک سوم آن را به عنوان صدقه به مصرف برسانی. من به خدمت امام صادق {ع} رسیدم و گفتم: زنی از خانواده‌ام به من وصیت کرده که از یک سوم اموالش یک برده آزاد کنم، یک نفر را به حج بفرستم و مابقی را در راه خدا صدقه دهم و چون بررسی کردم دیدم یک سوم اموالش کفایت این امور را نمی‌کند که وصیت او را کاملاً اجرا کنم، تکلیف من چیست؟ فرمود: اول با انجام یک حج که از واجبات خداوند متعال است آغاز کن؛ آنچه باقی بماند، قسمتی را در راه آزادی برده و قسمتی را به عنوان صدقه به مصرف برسان. پس ابوحنیفه را از سخن ابوعبدالله باخبر کردم؛ پس از سخنش برگشت و دیدگاه ابوعبدالله را پذیرفت.

در اینجا چند مثال دیگر نیز وجود دارد:

عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله {ع} قال: سألته عن بيت وقع على قوم مجتمعين فلا يدري أيهم مات قبل؟ قال: فقال: يورث بعضهم من بعض. قلت: فإن أبا حنيفة أدخل فيها شيئاً قال: و ما أدخل؟ قلت: رجلين آخرين اعجميين ليس لهما وارث الا موالهما، أحدهما له مائة ألف درهم والآخر ليس له شيء ركبنا في السفينة فغرقا فلم يدرا أيهما مات أولاً، فقال يدفع المال الى موالى الذي ليس له شيء. قال [ابوعبدالله {ع}]: ما انكر ما ادخل فيها. صدق. وهو هكذا. ثم قال: يدفع المال الى موالى الذى ليس له شيء، ولم يكن للآخر مال يرثه موالى اخر. ٣٠٥

[عبدالرحمان بن حجاج:] از ابوعبدالله پرسیدم [درباره این طرح فرضی]: ساختمان خانه‌ای بر سر گروهی که دور هم جمع شده‌اند، ریخت و مشخص نیست که چه کسی زودتر فوت کرده است. {تکلیف

٣٠٤. کلینی، کافی، ج ٧، ص ١٩، تحریر دیگری از آن در: طوسی، تهذیب، ج ٥، ص ٤٠٧-٤٠٨ {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی؛ ج ٩، ص ٥٧}.

٣٠٥. کلینی، کافی، ج ٧، ص ١٣٧ {مترجم: این حدیث به این شکل در منبع یافت نشد. ظاهراً مؤلف دو تحریر از حدیث را -احادیث شماره ٢ و ٣- با هم ترکیب کرده است}.

چیست؟} فرمود: آنان از یکدیگر ارث می برند. گفتم: ابوحنیفه چیزی را به این [طرح فرضی] افزوده است. فرمود: چه چیزی افزوده است؟ گفتم: [فرض کن که] دو برادر که هر کدام هیچ وارثی جز مولای خود ندارند^{۳۰۶} و یکی از آنان صد هزار درهم دارد و دیگری چیزی ندارد. این دو برادر سوار کشتی می شوند و غرق می گردند. پس معلوم نیست که کدامشان زودتر مرده است. ابوحنیفه می گوید: صد هزار درهم برای وارثان برادری است که اموالی ندارد. امام فرمود: من حکمی را که ابوحنیفه افزوده انکار نمی کنم. او راست گفته است و این مسئله دارای همین حکم است. سپس فرمود: آن پول را [به عنوان میراث] به موالی برادری که پولی نداشته است می دهند و برادر دیگری [که صاحب اموالی نبود] پولی ندارد که به موالی برادرش به ارث برسد.

الحسین بن المختار قال: قال أبو عبد الله (ع) لأبي حنيفة: ما تقول في بيت سقط على قوم و بقي منهم صبيان، أحدهما حر و الآخر مملوك لصاحبه، فلم يعرف الحر من المملوك؟ فقال أبو حنيفة: يعتق نصف هذا و يعتق نصف هذا و يقسم المال بينهما. فقال أبو عبد الله (ع): ليس كذلك، و لكنه يقرع بينهما فن أصابته القرعة فهو حر، و يعتق هذا فيجعل مولى له.^{۳۰۷}

[حسین بن مختار:] ابوعبدالله به ابوحنیفه فرمود: ای اباحنیفه! اگر آواری سقوط کند و یک خانواده زیر آوار بمیرند و تنها دو کودک از آن خانواده باقی بمانند که یکی آزاد و دیگری برده باشد، فتوای تو در این مسئله چیست؟ ابوحنیفه گفت: یک نیمه این کودک آزاد می شود و یک نیمه این کودک و میراث میان آن دو تقسیم می گردد. امام فرمود: داوری تو درست چنین نیست، باید میان این دو کودک قرعه بکشند: قرعه آزادی به نام هرکس برآمد، او را آزاد می کنند و فرزند خانواده می شناسند، و آن کودک دیگر را نیز آزاد می کنند و وابسته کودک اول می سازند.^{۳۰۸}

عبد الملك بن عتبة قال: سألت أبا حنيفة فقلت: إني لا أزال أدفع المال مضاربة إلى الرجل فيقول

۳۰۶. این به یک رسم کهن عربی برمی گردد که در آن، غیرعرب هایی که می خواستند در سرزمین های عربی زندگی کنند، وارد پیمانی با یک عضو از یک قبیله عربی می شدند، که به این وسیله مولای مردم آن قبیله محسوب می شدند. این فرد غیرعرب، به عنوان موالی آن قبیله محافظت می شد. در برابر، آن عضو قبیله که این محافظت را برای او ایجاد کرده بود، از این مولای قبیله - در فرضی که بدون فرزند از دنیا رفته بود - ارث می برد.

۳۰۷. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۱۳۸ [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۹، ص ۳۳۷].

۳۰۸. نظر جعفر {ع} در تبعیت از یک سنت نبوی است (مسلم، صحیح، شماره ۱۶۶۸) و نیز در تطابق با یک قضاوت از علی {ع} در دورانی که در یمن بود (کلینی، کافی، ج ۷، ص ۱۳۷). برای حکم مشابهی از مالک در شرایط مشابه نک: مالک بن انس، مدونه، ج ۱۵، ص ۳ و ۳۲-۳۳.

قد ضاع أو قد ذهب؟ قال: فادفع إليه أكثره قرضا و الباقي مضاربة. فسألت أبا عبد الله (ع) عن ذلك فقال: يجوز.^{۳۰۹}

[عبدالملك بن عتبة:] از ابوحنیفه پرسیدم: من همواره برای قرارداد مضاربه به مردی پولی می‌دهم و او گاه به من می‌گوید که این پول از دست رفت یا گم شد. ابوحنیفه گفت: بیشتر این پول را به عنوان وام به او بده و باقی را به عنوان مضاربه. از ابو عبدالله در این باره پرسیدم و او گفت: جایز است.

قال ابوحنيفه لابي عبد الله {ع}: تجيزون شهادة واحد ويمين؟ قال: نعم! قضى به رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- وقضى به على عندكم.^{۳۱۰}

ابوحنیفه به ابو عبدالله گفت: «شما شهادت یک فرد را به همراه یک قسم می‌پذیرید؟» او گفت: «بله! پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) این‌گونه قضاوت کرد و علی {ع} نیز بر این اساس قضاوت [در حالیکه او در عراق] با شما [بود]

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ {ع} عَمَّا اخْتَلَفَ فِيهِ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَابْنُ شُبْرَمَةَ فِي السَّوَادِ وَارْضِهِ فَقُلْتُ: إِنَّ ابْنَ أَبِي لَيْلَى قَالَ إِنَّهُمْ إِذَا أَسْلَمُوا فَهُمْ أَحْرَارٌ وَمَا فِي أَيْدِيهِمْ مِنْ أَرْضِهِمْ لَهُمْ، وَأَمَّا ابْنُ شُبْرَمَةَ فَرَزَعَهُمْ أَنَّهُمْ عِبِيدٌ وَإِنْ أَرْضَهُمْ الَّتِي بَأَيْدِيهِمْ لَيْسَتْ لَهُمْ. فَقَالَ فِي الْأَرْضِ مَا قَالَ ابْنُ شُبْرَمَةَ وَقَالَ فِي الرِّجَالِ مَا قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى إِنَّهُمْ إِذَا أَسْلَمُوا فَهُمْ أَحْرَارٌ.^{۳۱۱}

[عبدالرحمان بن حجاج:] از ابو عبدالله {ع} درباره اختلاف نظری که بین ابن‌ابی‌لیلی و ابن‌شبرمه در مورد اراضی و زمین عراق بود، پرسش کردم. و عرض کردم ابن‌ابی‌لیلی گفته است که وقتی ساکنین عراق مسلمان شدند همه حر و آزاد هستند، و مالک زمین‌هایی که دست خودشان است هستند. اما ابن‌شبرمه بر این نظر بوده که {چون آن‌ها با جنگ مسلمان شدند} برده هستند و لذا زمینی که در دست این‌ها هست برای خودشان نیست. پس [امام {ع}] درباره زمین حرف ابن‌شبرمه را درست دانست؛ اما در

۳۰۹. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۸۸.

۳۱۰. حمیری، قرب الإسناد، ص ۳۵۹؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۶، با تحریری متفاوت در ترمذی، سنن، شماره ۱۳۴۴ و مصنفات متعدد دیگر حدیثی اهل سنت. فهرست طولانی موجود در پاورقی محقق را در کتاب ابن‌قیم (که خود بر این رأی بوده) ببینید: الطرق الحکمیة [جدة، ۲۰۰۷]، ج ۱، ص ۱۶۹-۱۷۱، ۳۵۳-۳۵۴، ۳۵۷-۳۵۸؛ همچنین ببینید: مالک، مدونة، ج ۱۵، ص ۲۴.

۳۱۱. طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۵۵.

مورد خود افراد که بعد از اسلام آزاد هستند، حرف ابن ابی لیلی است^{۳۱۳}

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ {ع} {ع} هَلْ يَخْتَلِفُ ابْنُ أَبِي لَيْلَى وَ ابْنُ شَبْرَمَةَ؟ فَقُلْتُ: بَلَّغْنِي أَنَّهُ مَاتَ مَوْلَى لِعِيسَى بْنِ مُوسَى وَ تَرَكَ عَلَيْهِ دِينَارًا كَثِيرًا وَ تَرَكَ مَمَالِيكَ يَحِيطُ دِينُهُ بِأَثْمَانِهِمْ فَأَعْتَقَهُمْ عِنْدَ الْمَوْتِ. فَسَأَلَهُمَا عِيسَى بْنُ مُوسَى عَنْ ذَلِكَ. فَقَالَ ابْنُ شَبْرَمَةَ: أَرَيْتَ أَنْ تَسْتَسْعِمَ فِي قِيَمَتِهِمْ فَتُدْفَعَ إِلَى الْغُرَمَاءِ. فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: {ع} {ع} أَمَّا وَاللَّهِ إِنْ الْحَقُّ لَفِي مَا قَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى.^{۳۱۴}

[عبدالرحمان بن حجاج: ابو عبدالله {ع} {ع} از من پرسید: آیا ابن ابی لیلی و ابن ابی شبرمه با هم اختلاف پیدا کرده اند؟ گفتم: به من خبر داده اند که یکی از بردگان آزاد شده عیسی بن موسی^{۳۱۵} مرد و بدهی زیادی بر گردن عیسی گذاشت و از طرفی تعدادی برده نیز به جای گذاشت که بدهی اش قیمت برده ها را دربر می گرفت. اما او هنگام مرگش برده ها را آزاد نمود. بنابراین عیسی بن موسی در این خصوص از آن ها سؤال نمود. ابن شبرمه گفت: به نظر من بردگان باید با کار کردن قیمت خود را بپردازند و مبلغ حاصل از آن را به طلبکاران بپردازند؛ زیرا آن شخص در هنگام مرگش برده ها را آزاد کرده بود. فرمود: آگاه باش که به خدا سوگند! حق، در گفته ابن ابی لیلی است.

عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: سألتني أبو عبد الله {ع} {ع}: يخالف يحيى بن سعيد قضائكم قلت نعم قال هات شيئاً مما اختلفوا فيه قلت اقتتل غلامان في الرحبة فعرض أحدهما صاحبه فعمد المعضوض إلى حجر فضرب به رأس صاحبه الذي عضه فشج فكر فمات. فرفع ذلك إلى يحيى بن سعيد فأقاده. فقال ابن شبرمة و ابن أبي ليلي لعيسى بن موسى: إن هذا أمر لم يكن عندنا، لا يقاد عنه بالحجر ولا بالسوط. انما هذا الخطأ. فلم يزالوا حتى وداه عيسى بن علي من ماله. قال: فقال [ابو عبد الله {ع} {ع}]: إن من عندنا يقيدون بالوكرة. قلت: يزعمون أنه خطأ و أن العمد لا يكون إلا بالحديد. فقال: انما

۳۱۲. محمد بن عبدالرحمن انصاری، قاضی کوفه (د. ۱۴۸) در زمانی طولانی.

۳۱۳. عبدالله بن شبرمة الضبی، فقیه و قاضی برجسته کوفه (د. ۱۴۴).

۳۱۴. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۶ (همچنین ببینید: قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۶۷-۶۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۲۱۷).

۳۱۵. عیسی بن موسی بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، شیخ الدولة (د. ۱۶۸)، فرماندار کوفه (در سال های ۱۳۲-۱۴۷) و فرمانده ارتش منصور که به مدینه برای سرکوب قیام محمد بن عبدالله نفس زکیه گسیل شد. همان طور که پیشتر گذشت، این ماجرا با کشته شدن نفس زکیه در ۱۴۵ پایان پذیرفت.

الخطأ أن تريد شيئاً فيصيب غيره. فأما كل شيء قصدت إليه فأصوبته فهو العمد.^{۳۱۶}

[عبدالرحمان بن حجاج:] ابوعبدالله از من پرسید: آیا یحیی بن سعید^{۳۱۷} با قاضیان شما مخالفت می‌کند؟ عرض کردم: آری. فرمود: مواردی از چیزهایی را که در مورد آن اختلاف دارند بیان کن. عرض کردم: دو نوجوان در میدان بزرگی با هم نزاع کردند؛ یکی از آن‌ها دیگری را گاز گرفت و نوجوان گزیده شده سنگی برداشت و با آن به سر دیگری زد و سرش را شکست. مضروب بیماری کزاز گرفت و مرد. ماجرا را نزد یحیی بن سعید بردند، یحیی ضارب را محکوم به حبس ابد کرد. ابن ابی لیلی و ابی شبرمه به عیسی بن موسی گفتند: این حکم در فقه ما بی سابقه است؛ قتل با سنگ یا شلاق، مشمول قانون قصاص نیست. این یک حادثه است [یعنی قتل غیر عمد به جای قتل عمد]. آنان اصرار کردند تا عیسی بن علی از اموال خودش، دیه [یعنی غرامت مرگ ناروا] داد. ابوعبدالله گفت: [فقهایی] میان ما، برای قتل [حتی] به خاطر مشت زدن هم قصاص می‌کنند. من گفتم: آنان اعتقاد دارند که موردی مثل این حادثه است و قتل عمد تنها در صورتی رخ می‌دهد که فلز به کار گرفته شود.^{۳۱۸} او گفت: حادثه وقتی است که ضارب می‌خواهد به چیزی بزند، اما به چیزی دیگری برخورد می‌کند.^{۳۱۹} اما هر چیزی که قصد داری آن را بزنی و در عمل هم همان را بزنی، مشمول قتل عمد است.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ قَالَ: سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى يَقُولُ: كَانَتْ الدِّيَةُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ مِائَةً مِنَ الْإِبِلِ، فَأَقْرَاهَا رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- ثُمَّ إِنَّهُ فَرَضَ عَلَى أَهْلِ الْبَقْرِ مِائَتِي بَقْرَةٍ وَفَرَضَ عَلَى أَهْلِ الشَّاةِ أَلْفَ شَاةٍ ثَنِيَّةٍ وَعَلَى أَهْلِ الذَّهَبِ أَلْفَ دِينَارٍ وَعَلَى أَهْلِ الْوَرَقِ عَشْرَةَ أَلْفٍ دِرْهَمٍ وَعَلَى أَهْلِ الْيَمَنِ الْحُلَّ -مِائَةً حَلَةً-. قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ: فَسَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ {ع} عَمَّا رَوَى ابْنُ أَبِي لَيْلَى، فَقَالَ: كَانَ عَلِيٌّ {ع} يَقُولُ: الدِّيَةُ أَلْفُ دِينَارٍ -وَقِيمَةُ الدِّينَارِ عَشْرَةُ دِرْهَمٍ- وَعَشْرَةُ أَلْفٍ [دِرْهَمٍ] لِأَهْلِ الْأَمْصَارِ وَعَلَى أَهْلِ الْبَوَادِي مِائَةُ مِنَ الْإِبِلِ وَلِأَهْلِ السَّوَادِ مِائَتَا بَقْرَةٍ أَوْ أَلْفَ شَاةٍ.^{۳۲۰}

[عبدالرحمان بن حجاج:] از ابن ابی لیلی شنیدم که می‌گفت: در دوران جاهلی دیه و خون بها صد شتر

۳۱۶. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۴۲۷؛ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۷۲۸، با تغییراتی. {مترجم: مؤلف بخش‌هایی از این دو تحریر حدیث را با هم ترکیب کرده است که این موجب شده نام حاکم براساس دو نقل مختلف مورد ارجاع، به دو صورت متفاوت ثبت شود: عیسی بن موسی و عیسی بن علی.}

۳۱۷. یحیی بن سعید بن قیس الأنصاری (د. ۱۴۳)، راوی حدیث از جعفر صادق {ع} و فقیه سرآمد مدینه که در ادامه حیات خود به عراق نقل مکان کرد و به عنوان قاضی هاشمیه در جنوب منطقه‌ای که بعدها بغداد در آن ساخته شد، خدمت کرد.

۳۱۸. برای مثال، عبدالرزاق، مصنف، ج ۹، ص ۲۷۱-۲۸۰ را ببینید. ابن ابی شیبہ، مصنف، ج ۹، ص ۱۸۴-۱۸۵.

۳۱۹. به عنوان مثال به عبدالرزاق، مصنف، ج ۹، ص ۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۱ مراجعه کنید.

۳۲۰. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۸۰-۸۱ {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۱۰، ص ۱۴۶}.

بود. پس پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آن را تثبیت نمود. سپس ایشان دیه‌ای را که گاوداران باید بپردازند دویست گاو و دیه گوسفندداران را هزار گوسفند دوساله و دیه صاحبان طلا را هزار دینار و دیه صاحبان درهم را ده هزار درهم^{۳۲۱} و دیه اهل یمن را دویست حله (لباس مخصوص) قرار داد. عبدالرحمان گوید: از ابو عبدالله {ع} در مورد روایتی که ابن ابی لیلی نقل نموده پرسیدم. فرمود: علی {ع} می‌فرمود: دیه، هزار دینار است و قیمت یک دینار، ده درهم^{۳۲۲}. دیه شهرنشینان، ده هزار درهم، دیه چادرنشینان، صد

۳۲۱. قرطبی در جامع، ج ۷، ص ۱۲ می‌نویسد که در زمان او، از پول طلا در شام بزرگ، مصر و مغرب استفاده می‌شده، و پول سکه (ورق) در عراق، فارس و خراسان رواج داشته است.

۳۲۲. در تحقیقات متعددی به این بحث پرداخته شده که یکی از بهترین‌های آن، Goitein, Mediterranean Society 1:368-92 است (و در آثار سنتی اسلامی، ببینید: مقریزی، شذور العقود فی ذکر النقود). همان‌گونه که در این آثار توضیح داده شده، نرخ واقعی مبادله بین دو ارز، برخی اوقات، به‌طور چشمگیری در زمان‌ها و مکان‌های مختلف تغییر می‌کرده است؛ چراکه این نرخ، بستگی به مقدار و کیفیت طلای موجود در یک دینار داشته و گاه به میزان محبوبیت سکه‌های دیناری خاصی وابسته بوده است. نرخ اسمی مورد استفاده در فقه اسلامی یا ۱ دینار = ۱۰ درهم یا ۱ دینار = ۱۲ درهم بود که اولی نرخ معیاری است که شیعیان و حنفیان به کار می‌بردند و دومی مورد استفاده سایر مکاتب اهل سنت بود. همچنین گفته می‌شود که نرخ تبدیل ۱ = ۱۰، نرخ معیار برای محاسبه زکات و جزیه بوده است، درحالی‌که نرخ ۱ = ۱۲ در محاکم برای دیه و سایر انواع غرامت در حقوق جزا به کار می‌رفته است (نفرای، الفواکه الدوانی، ج ۲، ص ۳۴-۳۵). گفته می‌شود که زمینه اختلاف بر سر نرخ مبادله ارز، سابقه‌ای است که پیامبر در نامه دستورالعمل خود در مورد زکات به‌جا گذاشت. این دستورالعمل که در گزارش ذکر شده در بالا به آن اشاره شده است، قیمت یک شتر را در بازار ۱۰ دینار یا ۱۰۰ درهم می‌دانست. (متن کامل نامه، که در ابن حبان، صحیح، ج ۴، ص ۵۰۱-۵۱۰ آورده شده، شامل اشاره به نرخ ارز نمی‌شود، اما گزارش‌های ۴۵۴۲ و ۴۵۶۴ در سنن ابوداود، و سایر منابع ذکر شده در پاورقی محقق این اثر اخیر (چاپ بیروت، ۱۹۹۶) در: ج ۶، ص ۶۰۱-۶۰۲، ۶۲۱-۶۲۲ این متن را دربر دارد). این نرخ ارز متعاقباً توسط عمر در زمان خلافت خود به ۱ دینار = ۱۲ درهم تغییر یافت، چراکه قیمت شتر افزایش یافته بود (قس: برقی، محاسن، ص ۶۳۸ که در آن، شتری برای جعفر صادق {ع} به هشتاد درهم خریدند). بنابراین، فقها و مکاتب فقهی بعدی به دو گروه تقسیم شدند: کسانی که همچنان به استفاده از نرخ مستخرج از متن منسوب به پیامبر ادامه می‌دادند و کسانی که اصلاح ادعایی عمر را پذیرفتند. شافعی نیز به‌نوبه خود ترجیح داد از «روح» تصمیم عمر پیروی کند و اجازه دهد قیمت شتر نوسان کند. بسیاری از منابع فقهی اسلامی حاوی اطلاعات ارزشمندی درباره وضعیت عملی {نرخ مبادله} هستند. برای مثال، برای کوفه قرن دوم، ببینید: کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۹۷، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۴۹ که در آن، نرخ مبادله ارز می‌تواند حتی بالاتر از ارقام ذکر شده در اینجا باشد - اما احتمالاً نه به اندازه نرخ ۱ دینار = ۱۸ درهم (که در کلینی، ج ۵، ص ۲۴۷ آمده) یا ۱ دینار = ۱۹ درهم (که در تحریر دیگری از همین گزارش در قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۷ آمده است)، که هر دو این‌ها، فرضی به نظر می‌رسند؛ هرچند در دوره مملوک متأخر در مصر، زمان‌هایی وجود داشت که نرخ مبادله به ۱ دینار = ۳۰ درهم می‌رسید (همان‌طور که در سال ۸۰۱ اتفاق افتاد) یا ۱ دینار = ۲۴ درهم (مانند سال ۸۰۳) [مقریزی، شذور العقود، ص ۸۶-۸۸]. از سوی دیگر، این نرخ می‌تواند به اندازه ۱ دینار = ۷ درهم باشد (کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۴۵؛ طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۰۷-۱۰۸). در نتیجه، مردم باید معادل درهم هر دیناری را که در قرارداد ذکر می‌شد، مشخص می‌کردند. به‌عنوان مثال نک: کلینی، ج ۵، ص ۱۹۷؛ که در آن، جعفر صادق {ع} می‌گوید: بیکره آن بیشتری الثوب بدینار غیر درهم لأنه لا یدری کم الدرهم من الدینار. مکروه است که انسان لباسی را در ازای دینار بفروشد، بدون [آنکه مابه‌ازای آن به] درهم [را مشخص کند]؛ چراکه دانسته نیست که دیناری چند درهم خواهد شد.

شتر و دیه روستاییان، دویست گاو یا هزار گوسفند است.

حَفْصُ بْنُ غِيَاثٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ {ع} يَقُولُ فِي رَجُلٍ أَدْرَكَ الْجُمُعَةَ وَقَدْ اِزْدَحَمَ النَّاسُ وَكَبُرَ مَعَ الْإِمَامِ وَرَكَعَ وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَى السُّجُودِ وَقَامَ الْإِمَامُ وَالنَّاسُ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ وَقَامَ هَذَا مَعَهُمْ فَرَكَعَ الْإِمَامُ وَلَمْ يَقْدِرْ هُوَ عَلَى الرُّكُوعِ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ مِنَ الزَّحَامِ وَقَدَّرَ عَلَى السُّجُودِ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ {ع}: أَمَّا الرُّكْعَةُ الْأُولَى فَفِيهَا إِلَى عِنْدِ الرُّكُوعِ تَامَةً، فَلَهَا لَمْ يَسْجُدْ لَهَا حَتَّى دَخَلَ فِي الرُّكْعَةِ الثَّانِيَةِ لَمْ يَكُنْ لَهُ ذَلِكَ، فَلَهَا سَجَدَ فِي الثَّانِيَةِ فَإِنْ كَانَ نَوَى أَنْ هَذِهِ السُّجُودَةُ هِيَ لِلرُّكْعَةِ الْأُولَى فَقَدْ تَمَّتْ لَهُ الرُّكْعَةُ الْأُولَى، فَإِذَا سَلَّى الْإِمَامُ قَامَ فَصَلَّى رُكْعَةً يَسْجُدُ فِيهَا ثُمَّ يَتَشَهُدُ وَيُسَلِّمُ، وَإِنْ كَانَ لَمْ يَنْوِ أَنْ تَكُونَ تِلْكَ السُّجُودَةُ لِلرُّكْعَةِ الْأُولَى لَمْ تَجْزِ عَنْهُ الْأُولَى وَلَا الثَّانِيَةَ، وَعَلَيْهِ أَنْ يَسْجُدَ سَجْدَتَيْنِ وَيَنْوِيَ أَنَّهُمَا لِلرُّكْعَةِ الْأُولَى، وَعَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ رُكْعَةً تَامَةً ثَانِيَةً يَسْجُدُ فِيهَا.

قَالَ حَفْصٌ: فَسَأَلْتُ عَنْهَا ابْنَ أَبِي لَيْلَى فَمَا طَعَنَ فِيهَا وَلَا قَارَبَ. قَالَ: وَسَمِعْتُ بَعْضَ مَوَالِيهِمْ يَسْأَلُ ابْنَ أَبِي لَيْلَى عَنِ الْجُمُعَةِ هَلْ تَجِبُ عَلَى الْمَرْأَةِ وَالْعَبْدِ وَالْمَسَافِرِ؟ فَقَالَ ابْنُ أَبِي لَيْلَى: لَا تَجِبُ الْجُمُعَةُ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَلَا اخْتِافٍ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَمَا تَقُولُ إِنْ حَضَرَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ الْجُمُعَةَ مَعَ الْإِمَامِ فَصَلَّاهَا مَعَهُ، فَهَلْ تَجْزِيهِ تِلْكَ الصَّلَاةُ عَنْ ظَهْرِ يَوْمِهِ؟ فَقَالَ: نَعَمْ! فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: وَكَيْفَ يَجْزِي مَا لَمْ يَفْرِضْهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَمَّا فَرَضَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَقَدْ قُلْتَ إِنْ الْجُمُعَةُ لَا تَجِبُ عَلَيْهِ، وَمِنْ لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِ الْجُمُعَةُ فَالْفَرَضُ عَلَيْهِ أَنْ يَصِلِيَ أَرْبَعًا، وَيَلْزِمُكَ فِيهِ مَعْنَى أَنْ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْهِ أَرْبَعًا، فَكَيْفَ أَجْزَأَ عَنْهُ رُكْعَتَانِ مَعَ مَا يَلْزِمُكَ أَنْ مِنْ دَخَلَ فِيمَا لَمْ يَفْرِضْهُ اللَّهُ عَلَيْهِ لَمْ يَجْزِ عَنْهُ مِمَّا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِ؟ فَمَا كَانَ عِنْدَ ابْنِ أَبِي لَيْلَى فِيهَا جَوَابٌ. وَطَلَبَ إِلَيْهِ أَنْ يَفْسِرَهَا لَهُ فَأَبَى.

ثُمَّ سَأَلْتُهُ أَنَا عَنْ ذَلِكَ فَفَسَّرَهَا لِي فَقَالَ: الْجَوَابُ عَنْ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَرَضَ عَلَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَرَخَّصَ لِلْمَرْأَةِ وَالْمَسَافِرِ وَالْعَبْدِ أَنْ لَا يَأْتَوْهَا، فَلَهَا حَضَرُوهَا سَقَطَ الرِّخْصَةُ وَلَزِمَهُمُ الْفَرَضُ الْأَوَّلُ، فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ أَجْزَأَ عَنْهُمْ. فَقُلْتُ: عَمَّنْ هَذَا؟ فَقَالَ: عَنْ مَوْلَانَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} ۳۲۳.

[حفص بن غیاث: من شنیدم که ابو عبدالله درباره حکم شخصی که به نماز جمعه شلوغی رود سخن می گفت. {راوی پرسیده بود} این شخص اگر با امام تکبیر بگوید و به رکوع برود اما از شدت شلوغی نتواند که به سجود رود و چون امام در رکعت دوم برخیزد، او نیز با ایشان ایستاده باشد و چون امام به رکوع رکعت دوم رود، او از شدت شلوغی نتواند به رکوع رود، اما بتواند سجده گزارد، این شخص در چنین شرایطی چه کند؟ حضرت فرمودند که اما رکعت اول این شخص تا رکوع تمام است، اما چون در

رکعت اول به سجده نرفته، رکعتش تمام نیست؛ پس اگر در رکعت دوم به سجده رود و این سجده را قصد سجده رکعت اول کند یک رکعتش تمام می شود و چون امام سلام می دهد، او می بایست برخیزد و یک رکعت دیگر را به جا آورد با قرائت و رکوع و سجود و تشهد و سلام دهد. اگر قصد نکند که این سجده جزء رکعت اول محسوب شود، نه رکعت اول او درست است و نه رکعت دوم. پس باید دو سجده دیگر بکند به قصد رکعت اول و باید یک رکعت کامل دیگر بخواند که در آن خودش سجود به جا آورد.

[حفص:] من از ابن ابی لیلی در این باره سؤال کردم و او نه انکار کرد و نه تصدیق. [حفص در ادامه گفت:] شنیدم از بعضی از موالیانشان که از ابن ابی لیلی سؤال می کرد که آیا نماز جمعه بر زنان و بردگان و مسافران واجب است؟ ابن ابی لیلی گفت: نه. نماز جمعه بر هیچ یک از ایشان واجب نیست و بر کسی که خوف داشته باشد نیز واجب نیست. پس آن شخص گفت: نظرت چیست درباره هر یکی از این گروه ها اگر به نماز جمعه حاضر شوند و با امام نماز به جا آورند، آیا این از ظهر آن روز آن ها کفایت می کند؟ او گفت: بلی. آن شخص گفت: چگونه چیزی که خداوند سبحانه و تعالی آن را واجب گردانیده است مجزا باشد از چیزی که واجب گردانیده؟ تو می گویی که نماز جمعه بر او واجب نیست و کسی که نماز جمعه بر او واجب نباشد واجب است که چهار رکعت نماز ظهر را به جا آورد و هرگاه چهار رکعت بر او واجب باشد چگونه دو رکعت از چهار رکعت مجزا باشد و چگونه غیر واجب از واجب مجزا باشد؟ ابن ابی لیلی پاسخی نداشت. آن شخص درخواست کرد که او توضیح دهد این مسئله را اما او ابا کرد.

[حفص:] من از او سؤال کردم و او به من توضیح داد و گفت: جوابش این است که حق سبحانه و تعالی نماز جمعه را بر جمیع مؤمنین و مؤمنات واجب گردانیده است و برای زنان و بردگان و مسافران رخصت قائل شده است. بنابراین وقتی آنان این عمل را به جا می آورند، این رخصت از آنان ساقط می شود و آن وجوب اولیه لحاظ می شود و به همین دلیل نماز جمعه آنان مجزا است. از او پرسیدم: این تحلیل را از که گرفتی؟ او گفت: از سرورم، ابا عبد الله.

عِصَى بْنِ الْقَاسِمِ قَالَ: إِنَّ ابْنَ شَبْرَمَةَ قَالَ: الطَّلَاقُ لِلرَّجُلِ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ {ع}: الطَّلَاقُ لِلنِّسَاءِ وَ تَبَيَّنَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ يَكُونُ تَحْتَهُ الْحُرَّةُ فَيَكُونُ تَطْلِيقُهَا ثَلَاثًا، وَيَكُونُ الْحُرُّ تَحْتَهُ الْأَمَةُ فَيَكُونُ طَلَاقُهَا تَطْلِيقَتَيْنِ. ۳۲۴

[عیص بن قاسم:] ابن شبرمه گفت: طلاق در اختیار مردان است؟ ابو عبد الله {ع} فرمود: طلاق درباره زنان است، به دلیل اینکه برده ای که همسر آزادی دارد، طلاق این زن تا سه بار انجام می شود و مرد آزادی که

۳۲۴. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۶۷ [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۷، ص ۴۳۲].

همسری کنیز دارد، طلاق این کنیز تا دو بار تحقق می‌یابد.^{۳۲۵}

مَعَاوِيَةُ بْنُ مَيْسَرَةَ بْنِ شُرَيْحٍ قَالَ: شَهِدْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِي مَسْجِدِ الْخَيْفِ وَهُوَ فِي حَلَقَةٍ فِيهَا نَحْوُ مِنْ مِائَتَيْ رَجُلٍ، فِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَبْرَمَةَ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! إِنَّا نَقْضِي بِالْعِرَاقِ فَنَقْضِي مَا نَعْلَمُ مِنَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَنُطْرِدُ عَلَيْنَا الْمَسْأَلَةَ فَنَجْتَهِدُ فِيهَا بِالرَّأْيِ؟ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ {ع}: أَيُّ رَجُلٍ كَانَ عَلَيَّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ؟ فَقَدْ كَانَ عِنْدَكُمْ بِالْعِرَاقِ وَلَكُمْ بِهِ خَبْرٌ. قَالَ: فَأُطْرَاهُ ابْنُ شَبْرَمَةَ وَقَالَ فِيهِ قَوْلًا عَظِيمًا. فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ {ع}: فَإِنْ عَلَيَا أُنَى أَنْ يَدْخُلَ فِي دِينِ اللَّهِ الرَّأْيِ وَأَنْ يَقُولَ فِي شَيْءٍ مِنْ دِينِ اللَّهِ بِالرَّأْيِ وَالْمَقَاسِيسِ.^{۳۲۶}

[معاویه بن میسرة بن شریح:] امام صادق {ع} را در مسجد خیف^{۳۲۷} دیدم که در میان حلقه‌ای در حدود دویست نفره نشسته بودند. عبدالله بن شبرمه هم در آنان حضور داشت و پرسید: «ای ابا عبد الله! ما در عراق به قضاوت می‌پردازیم، پس هر آنچه از کتاب [که همان قرآن است] و سنت بدانیم حکم می‌کنیم، و گاهی هم مسئله‌ای وارد می‌شود که براساس رأی حکم می‌دهیم.»^{۳۲۸} امام فرمود: علی بن ابی طالب {ع} را چطور مردی می‌دانی؟ او در عراق بوده و حتماً در موردش مطلعید. پس ابن شبرمه علی {ع} را بسیار ستود و از او تعریف کرد. امام فرمود: پس همان علی {ع} از ورود رأی به دین خداوند پرهیز داشت و نمی‌خواست که بر اساس رأی و قیاس، درباره دین خدا چیزی بگوید.

إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيُّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ {ع} عَنِ الْمُتْعَةِ فَقَالَ: اتَّقِ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ جَرِيحٍ

۳۲۵. این موضع علی {ع} بود که در چند روایت آمده است. مثلاً کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۷۰: أُمِّي أَسَامَةُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ عُمَرُ عَلَى الْمَنْبَرِ مَا تَقُولُونَ يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ فِي تَطْلِيقِ الْأُمَةِ؟ فَلَمْ يَجِبْهُ أَحَدٌ. فَقَالَ: مَا تَقُولُ يَا صَاحِبَ الْبَرْدِ الْمَعَاوِي؟ (يعني أمير المؤمنين [علياً]). فَأُشَارَ بِيَدِهِ: تَطْلِيقَتَانِ. [زيد شحام:] ابوعبدالله {ع} گفت: عمر بر فراز منبر گفت: ای اصحاب محمد! درباره طلاق کنیز چه می‌گویید؟ کسی پاسخ نداد. دوباره گفت: ای صاحب عباى معافری! تو چه می‌گویی؟ پس امیر مؤمنان [علی {ع}] با دست خود اشاره نمود که تا دو مرتبه است. برای موارد بیشتر، نک: ابن ابی شیبه، مصنف، ج ۶، ص ۴۵۱؛ ابن ماجه، سنن، شماره ۲۰۸۲؛ ابوداود، سنن، شماره ۲۱۸۷؛ ترمذی، سنن، شماره ۱۱۸۲؛ دارقطنی، سنن، ج ۴، ص ۴۸۰؛ و برای انتساب لباسهای مافیری ساخته شده در یمن نک: زبیدی، تاج العروس، ج ۱۳، ص ۹۲ و دیگر لغت‌نامه‌های عربی ذکر شده. در آن همچنین نک: طبرانی، معجم کبیر، ج ۱۲، ص ۲۶۲. ۳۲۶. برقی، محاسن، ص ۲۱۰. ۳۲۷. مسجدی در منا، حدوداً ۳ مایلی شرق مکه. ۳۲۸. ابن شبرمه مانند سایر فقهای مکتب اهل رای، حدیث را جدی نمی‌گرفت. شرح حال او را در وکیع، اخبار القضاة، ج ۳، ص ۳۷، ۱۱۷ ببینید.

فَسَلِّهِ عَنْهَا فَإِنَّ عِنْدَهُ مِنْهَا عِلْمًا. فَلَقِيْتَهُ فَأَمَلَى عَلَيَّ مِنْهَا شَيْئًا كَثِيرًا. فَأَتَيْتُ بِالْكِتَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع {
 فعرضت عليه فقال: صدق. ۳۲۹}

[اسماعیل بن فضل هاشمی:] از اباعبدالله {ع} در مورد ازدواج موقت پرسیدم. فرمود: به ملاقات عبدالملک بن جریج^{۳۲۹} برو و در این خصوص از او بپرس؛ زیرا در این خصوص دانشی نزد اوست. من نزد عبدالملک رفتم و او چیزهای زیادی در مورد حلال بودن ازدواج موقت بر من املا نمود (و من نوشتم)، این نوشته را نزد ابوعبدالله {ع} آوردم و به ایشان عرضه نمودم، فرمود: «عبدالملک راست گفته است.»

آموزه‌های فقهی جعفر صادق {ع} و پاسخ‌هایی که او به سؤالات فقهی می‌داد، به صورت شفاهی صادر می‌شد، اما شاگردانش گاهی آن‌ها را، با اجازه او^{۳۳۱}، یادداشت می‌کردند.^{۳۳۲} مطابق با برخی از گزارش‌ها، او از پیروان خود خواست تا آنچه را که شنیده‌اند به صورت مکتوب ثبت کنند و هشدار داد که اگر یادداشت نکنند، فراموش خواهند نمود.^{۳۳۳}

۳۲۹. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۵۱ [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۶، ص ۳۹۲].

۳۳۰. عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج (د. ۱۵۰)، رئیس مکتب فقهی مکه در زمان خود. گفته می‌شود که او اولین کسی است که در زمینه علوم دینی اسلامی کتاب‌هایی تألیف کرده است. مدخل او را ببینید در: Encyclopaedia of Islam III [Harald Motzki].

۳۳۱. نک: کشی، رجال، ص ۱۴۳-۱۴۴، که در آن گزارش زرارة بن اعین از جعفر {ع} سؤالی می‌پرسد و دفتر خود را باز می‌کند تا پاسخ را بنویسد، همانطور که قبلاً نقل شد. همچنین نک: طوسی، امالی، ص ۱۵۸. برای موارد بیشتری از املاهای جعفر {ع} به سفیان ثوری نک: کلینی، کافی، ج ۸، ص ۴۰۳ (البته گزارش جعلی به نظر می‌رسد).
 ۳۳۲. مثلاً، عیاشی، تفسیر، ج ۳، ص ۱۱؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۴، ج ۲، ص ۳۸۱.

۳۳۳. عاصم بن حمید حنّاط، کتاب، ص ۱۶۰ (و از آنجا: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۲)، ص ۱۷۱ (و از آنجا: طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۲۶). این توصیه‌ها، نقطه پایانی بر تأکیدات به حافظه در تنها یک نسل قبل بود؛ زمانی که یک شیعه کوفی از محمد باقر {ع} خواست تا حدیثی را بر او املا کند تا بتواند آن را یادداشت کند و امام به او پاسخ داد: «حافظه شما مردم کوفه کجاست؟» (طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۶۹) همچنین بیانی منسوب به او را در ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۷ ببینید: «آن را به قلبت بسیار و نویسش، چنان‌که ما هم نمی‌نویسیم.» (برای موارد بیشتر، نک: Cook, Opponents of the Writing of Tradition {ترجمه این مقاله در: مایکل کوک، «مخالفان نگارش حدیث در صدر اسلام»، ترجمه مهدی مهدوی‌راد، علوم حدیث، ش ۹، ۱۳۷۷}) حتی جعفر {ع} نیز در شرایطی که یکی از پیروانش می‌خواست یکی از اصول رایج در سنت را بنویسد، این عمل را نمی‌پسندید، چنان‌که در این نمونه (طوسی، تهذیب، ج ۸، ص ۲۴) آمده است:

عن عبدالله بن سنان قال: سألت أبا عبد الله عن امرأة ترضع غلاما لها من مملوكة حتى تطفمه، أيحل لها بيعه؟ قال: «لا حرام عليها ثمنه! أليس قد قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): يحرم من الرضاع ما يحرم من النسب؟ أليس قد صار ابنها؟» فذهبت أكتبه، فقال أبو عبد الله: «ليس مثل هذا يكتب!»

[عبدالله بن سنان:] از ابو عبد الله پرسیدم: اگر خانمی آزاده نوزاد کنیز خود را شیر بدهد تا آن‌حد که او را پرورش داده و از شیر بگیرد، در صورتی که این کودک نیز متعلق به همین خانم باشد، آیا می‌تواند آن کودک را بفروشد؟ ابو عبد الله گفت: نه. بهای کودک بر او حرام است. آیا رسول خدا (صلوات خدا بر او و خاندانش نازل باد)، نگفته: هر آن‌کس که با نسبت فامیلی حرام می‌شود، با نسبت شیری نیز حرام می‌گردد؟ من خواستم که پاسخ آن حضرت را ثبت کنم، ولی ابو عبد الله گفت: این‌گونه مسائل نباید نگاشته بشود. [ترجمه از: گزیده تهذیب، ج ۴، ص ۳۸۵].

او گاهی به سؤالات فقهی^{۳۳۴} پاسخ کتبی می‌داد که گاه این پاسخ‌ها به کاتب املا می‌شد.^{۳۳۵}

از زمان جعفر {ع} تا کنون، میراث فقهی وی، شامل آموزه‌ها و سیره، همواره نمودِ معیارِ مکتب فقهی جعفری بوده است.^{۳۳۶} پسرش موسی کاظم^{۳۳۷} و اولادش^{۳۳۸} که به‌عنوان رهبران خاندان پیامبر جانشین او گشتند، غالباً از جعفر {ع} به‌عنوان مرجع در پاسخ‌های فقهی خود یاد می‌کردند.

حلقه شاگردان

جعفر صادق {ع} از این امتیاز برخوردار بود که بسیاری از حلقه نزدیک شاگردان پدرش، محمد باقر {ع} - که

۳۳۴. به عنوان مثال، کلینی، کافی، ج ۳، ص ۲۵۰، ۵۴۶، ج ۴، ص ۱۰۴، ۲۶۴-۵، ۳۷۵، ج ۵، ص ۱۹۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۱، ج ۶، ص ۴۱۳، ج ۷، ص ۲۸۷، ۳۸۱، ۴۵۵؛ کشی، رجال، ص ۱۴۳-۱۴۴، ۳۸۳، ۳۸۸؛ طوسی، تهذیب، ج ۴، ص ۶۳، ج ۵، ص ۵۴، ج ۶، ص ۱۵۶، ۳۰۳، ج ۸، ص ۲۵۱، ج ۱۰، ص ۳۰۹. او همچنین به سؤالات غیرحقوقی پاسخ کتبی داد، مانند برقی، محاسن، ص ۶۱۲؛ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۰۳، ج ۵، ص ۷۶؛ ابن بابویه، توحید، ص ۲۲۶-۲۹ (قسمتی نیز در کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۰۰ و ج ۱، ص ۲۷-۲۸، که عبارتند از بخش‌هایی از همان روایت). همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶۴-۶۵.

۳۳۵. به عنوان مثال، کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۶۴-۲۶۵. مواردی نیز وجود دارد که فرستنده مشخص می‌کند که پاسخ به خط امام بود. به عنوان مثال، کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۵۰. شایان ذکر است که تعدادی نسخه خطی قدیمی قرآن در کتابخانه‌ها و موزه‌های مختلف متناسب به دستخط او شده که معمولاً به دلیل ذکر نام او به عنوان کاتب در انجنامه نسخه است. این‌ها: یکی در استانبول (زرکلی، اعلام، ج ۲، ص ۱۲۷)، یکی در قاهره (حبش، رحلة المصحف الشريف، ص ۱۲۹)، یکی در کتابخانه بادلین در آکسفورد (که در <https://www.hamshahrionline/news/315533> ذکر شده است)، یکی در موزه کاخ گلستان تهران (شماره ۱۳۷۸) و دوتا در مشهد (بر اساس <https://ejiga.com/w/eUExy2O>) است. هیچ یک از این اسناد معتبر به نظر نمی‌رسد. امضای نام کاتب در انجنامه نسخه به احتمال زیاد، حتی در قرن دوم نیز رایج نبود.

۳۳۶. برای نمونه، نک: حمیری، قرب الإسناد، ص ۳۵۷، که در آن امام علی {بن موسی} الرضا {ع} (د. ۲۰۱) به یک سؤال با عبارت «نه والله، این از دین جعفر نیست» (لا والله! ما هذا من دین جعفر) پاسخ می‌دهد.

۳۳۷. برای مثال، علی بن جعفر، ص ۲۷۴ (از آن در حمیری، قرب الإسناد، ص ۲۳۸)، ۲۸۷ (از آن در حمیری، ص ۲۹۸؛ کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۹۷)؛ حمیری، ص ۲۳۸ (قس: کلینی، ج ۴، ص ۳۰۳ که محتوای گزارش به محمد باقر {ع} نسبت داده شده)، ۳۴۸؛ عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۱۹۹؛ کلینی، ج ۱، ص ۴۸، ج ۲، ص ۴۸۸، ج ۳، ص ۹۴-۲۹۳ (به جای «کان أبو جعفر أو أبي»، بخوانید «کان أبي جعفر»)، ج ۴، ص ۳۶۹ (أما بلغك قول أبي عبد الله، ۴۴۲، ۵۲۴، ۵۶۶، ج ۵، ص ۲۵۱، ج ۶، ص ۱۰، ج ۷، ص ۵۵، ۳۰۷؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۴۴۵، ج ۵، ص ۳۱-۳۳۰، ۴۲۶، ۴۸۳، ج ۸، ص ۲۰۲، ج ۹، ص ۲۱۴).

۳۳۸. برای مثال، علی رضا {ع} در طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۳۹۱، به اختلاف ظاهری بین نظرات پیشینیان خود در مورد یک موضوع فقهی اشاره و نظر جعفر {ع} را تأیید می‌کند؛ ج ۸، ص ۱۷۱، که در آن، او در پاسخ به دو پرسش می‌گوید «أهل المدينة يقولون: وكان جعفر يقول؛ و ج ۹، ص ۲۱۰، که مطابق با آن، او به یک سؤال اینگونه پاسخ می‌دهد:

أليس عندكم في ما بلغكم عن جعفر وعن أبي جعفر فيها شيء؟

آیا در نزد شما از آنچه از جعفر {ع} و ابوجعفر {ع} رسیده در این باره چیزی نیست؟

به طور مشابه در حمیری، قرب الإسناد، ص ۳۵۷:

أين التقليد الذي كانوا يقلدون [به] جعفرًا وأبا جعفر؟

کجاست پایبندی به مواضع جعفر و پدرش که به آن‌ها ملتزم بودند؟

همچنین ببینید کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۲۶.

بسیاری از آنان فقها و راویان بزرگی بودند- او را از قبل می‌شناختند، قدر علم او را می‌دانستند و پس از درگذشت پدرش به او پیوستند. از آن جمله، علمای برجسته‌ای را می‌توان نام برد، چون: ابان بن تغلب^{۳۳۹}، ابان بن عثمان^{۳۴۰}، ابوحمزه ثمالی^{۳۴۱}، زرارۀ بن اعین^{۳۴۲}، محمد بن مسلم ثقفی^{۳۴۳}، و بُزید بن معاویه عجل^{۳۴۴}. جعفر {ع} شاگردان پدرش را به عنوان امانت‌داران میراث اهل بیت پیامبر می‌ستود.^{۳۴۵} بسیاری از کسانی که تحصیلات خود را نزد او آغاز کردند، نیز از فقها و علمای نامی شدند.^{۳۴۶} او به هر دو نسل از شاگردان خود افتخار می‌کرد.^{۳۴۷} احترام آن‌ها به امام مثال‌زدنی بود.^{۳۴۸} البته برخی معیارهای دینی و اخلاقی وجود داشت که جعفر {ع} انتظار داشت شاگردانش رعایت کنند:^{۳۴۹}

عِدِ الْأَعْلَى قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ: إِمَّا وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُمْ تَقُولُونَ مَا أَقُولُ لَأَقْرَبْتُ أَتَكْمُرُ أَصْحَابِي؛ هَذَا أَبُو حَنِيفَةَ لَهُ أَصْحَابٌ وَهَذَا الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ لَهُ أَصْحَابٌ. وَأَنَا أَمْرٌ مِنْ قَرِيشٍ، قَدْ وَلَدَنِي رَسُولٌ

-
۳۳۹. درباره او، نک: مدرسی، *Tradition and Survival*، ج ۱، ص ۱۶-۱۰۷.
۳۴۰. مدرسی، *Tradition and Survival*، ج ۱، ص ۳۱-۱۲۹.
۳۴۱. مدرسی، *Tradition and Survival*، ج ۱، ص ۷۹-۳۷۷.
۳۴۲. مدرسی، *Tradition and Survival*، ج ۱، ص ۵-۴۰۴.
۳۴۳. مدرسی، *Tradition and Survival*، ج ۱، ص ۴۵-۳۴۴. همچنین ببینید کشی، رجال، ص ۱۶۲، ۱۶۳ و ۱۶۷.
۳۴۴. مدرسی، *Tradition and Survival*، ج ۱، ص ۱۴-۲۱۳. همچنین ببینید کشی، رجال، ص ۱۶۳.
۳۴۵. برای مثال، کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۱۳؛ کشی، رجال، ص ۳۷-۱۳۶، ۱۶۱، ۲۱۳، ۳۳۱ و ۴۰۳.
۳۴۶. برای نمونه، کشی، رجال، ص ۳۷۵.
۳۴۷. برای نمونه، نک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۷۳؛ کشی، رجال، ص ۲۷۷، ۳۱-۳۳۰ و ۴۴۲.
۳۴۸. برای نمونه نک: کشی، رجال، ص ۳۸۳، که در آن گفته شده عبدالله بن مسکان، از دانشمندترین شاگردان جعفر {ع}، به جهت احترام ویژه‌ای که برای ایشان قائل بوده جز در یک مورد از او مستقیماً نقل نمی‌کرده. این {ترس از به‌جا نیلورن} جلال جعفر، آنگونه که شایسته است {او را از حضور در محضر امام باز می‌داشته. همچنین نک: حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۲۴ (و کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۸-۱۱۷)، که در آن فردی از یکی از اصحاب امام می‌خواهد که از او درباره حلیت پرداخت دستمزد به زن نوحه‌خوان در ازای کارش بپرسد. آن صحابی پاسخ می‌دهد: وَاللَّهِ إِنِّي أَعْظَمُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ.
- به خدا قسم احترام ابا عبدالله در نزد من بالاتر از آن است که این مسأله را از او بپرسم.
۳۴۹. در جناح‌بندی فقهی آن دوره، آنان به عنوان اصحاب جعفر بن محمد {ع} شناخته می‌شدند. (همچنین نک: ابن خَلَّكان، وفيات الأعيان، ج ۱، ص ۴۳۴، به نقل از هیثم بن عدی طائی کوفی [د. ۲۰۷]). شافعی هم در کتاب اُمّاش، ج ۷، ص ۸۴-۴۸۳، وقتی از این شکایت می‌کند که هیچ‌کدام از چیزهایی که مخالفانش از علی {ع} نقل می‌کنند در جهت تایید نظر خودشان، معتبر نیست، با همین نام از آنان یاد می‌کند. شافعی سپس می‌افزاید: وَقَدْ أَخْبَرَنَا أَصْحَابُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ ... وَحَدِيثُ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ أَوَّلَى أَنْ يُثَبَّتَ مِنْ حَدِيثِ الزَّعَافِرِيِّ عَنِ الشَّعْبِيِّ.
- اصحاب جعفر بن محمد {ع} از جعفر از پدرش از علی گزارش کرده‌اند ... و حدیثی جعفر از علی بیش از حدیث زعافری از شعبه سزاوار توجه است.

اللّٰهُ ص وَ عَلِمْتُ كِتَابَ اللّٰهِ. ۳۵۰

[عبدالاعلی بن اعین:] از ابوعبدالله {ع} شنیدم می‌گوید: همانا به خدا اگر شماها بگوئید آنچه که من می‌گویم، اقرار دارم که یاران منید، این ابوحنیفه یارانی دارد و این حسن بصری یارانی، من مردی از قریشم و زاده رسول خدایم و قرآن خدا را خوب می‌دانم.

الْمُفَضَّلُ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَ أَصْحَابِي فَانْظُرْ إِلَى مَنْ أَشْتَدَّ وَرَعُهُ وَ خَافَ خَالِقَهُ وَ رَجَا ثَوَابَهُ. وَإِذَا رَأَيْتَ هَؤُلَاءِ فَهَؤُلَاءِ أَصْحَابِي. ۳۵۱

[مفضل:] ابوعبدالله {ع} فرمود: هنگامی که خواستی اصحاب مرا بشناسی، به شدت ورعش، خداترسی‌اش و امید برای ثوابش نگاه کن. اگر همچنین کسانی را دیدی، آنان اصحاب من هستند. ۳۵۲

او به شاگردان و پیروان خود در تمام مسائل فقهی، دینی و اخلاقی و نیز آداب رفتار فردی و اجتماعی توصیه می‌کرد. او همچنین در صورت لزوم از آن‌ها مشورت می‌گرفت. ۳۵۳ او مراقب آن‌ها بود و هم به رفاه معنوی و هم به نیازهای مادی آن‌ها توجه می‌کرد. ۳۵۴

رابطه جعفر {ع} با شاگردان دانشمندش، رابطه فقیه و شاگردانش بود. شاگردانش گه‌گاه از او می‌خواستند که مبنای فقهی حکم‌هایش را معین کند؛ این درخواست متداولی از فقهای آن زمان بود که مراجعانشان از آن‌ها داشتند. پاسخ‌های او روش‌شناسی فقهی‌اش را روشن می‌کند و از این‌رو، در فصل بعدی مورد بحث قرار خواهند گرفت.

اکثر شاگردانش به‌طور کامل و متعبدانه از آراء او پیروی کردند. ۳۵۵ با این وجود، آن‌طور که در کتب فرقه‌نگاری

۳۵۰. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۲۳، [ترجمه برگرفته از: اصول کافی، ترجمه آیت‌اللهی، ج ۳، ص ۶۲۱].

۳۵۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۳۶.

۳۵۲. همچنین نک: قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۵۰۴ (نیز کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۳۳) برای نسخه‌ای از این گزارش: مفضل قال: قال أبو عبد الله: من عَفَّ بطنه وفرجه واشتد جهاده وعمل لخالقه ورجا ثوابه وخاف عقابه فإذا رأيت أولئك فهم شيعة جعفر.

[مفضل:] ابوعبدالله گفت، «هر که در شکم و فرجش عقیف باشد، و بسیار کوشش نماید، و برای آفریدگارش کار کند، و امیدوار به پاداش او باشد و از عقاب او بیمناک، هنگامی که چنین افرادی را دیدی آنان شیعه جعفرند.

۳۵۳. برای مثال، برقی، محاسن، ص ۶۰۱؛ کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۹۱ (همچنین طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۹۱، با اندک تفاوت‌هایی).

۳۵۴. برای مثال، کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۳۶ و ج ۴، ص ۱۱۸.

۳۵۵. برای نمونه ببینید کلینی، کافی، ج ۷، ص ۸۱ و ۹۷، که زراره می‌گوید «این است آن چه اصحاب ما همگی از دو امام،

اسلامی آمده، برخی شاگردان نیز در مورد مسائل مختلف اعتقادی و کلامی، آراء مستقلی داشتند.^{۳۵۶} چنین واگرایی‌ای گاه باعث اختلافات شدید بین آن‌ها می‌شد.^{۳۵۷} گاهی برخی از پیروان امام از او می‌خواستند که مداخله کنند، اما او از انجام این کار خودداری می‌کرد؛ زیرا بر این اندیشه بود که مداخله او، منجر به پایان اختلاف نمی‌شود.^{۳۵۸}

تعداد کسانی که در طول عمر جعفر {ع} نزد وی تحصیل کردند به اندازه‌ای بزرگ بود^{۳۵۹} که یک محدث اواخر قرن سوم تا اوایل قرن چهارم، تک‌نگاری‌ای را به نام آن‌ها اختصاص داد.^{۳۶۰} بسیاری از شاگردان جعفر آنچه را که از او شنیده بودند، که شامل پاسخ‌های او به پرسش‌هایشان نیز می‌شد، در دفترهایی ثبت کردند که براساس برخی گزارش‌ها، تعداد آن‌ها به چهارصد می‌رسد.^{۳۶۱} برخی از این‌ها بعداً در قالب کُتب {مُبَوَّب} و تک‌نگاری‌هایی خاص در موضوعات فقهی، تدوین شد. تعدادی از این آثار نیز به‌طور کامل یا جزئی، به شکل اولیه خود باقی مانده است؛ برخی دیگر در مصنفات متقدم حدیثی شیعی پراکنده شده‌اند که تفصیل این بحث در جلد اول کتاب من - که در سال ۲۰۰۳ منتشر شده - آمده است: Tradition and Survival.^{۳۶۲}

برخی از شاگردان بزرگ‌تر جعفر صادق {ع} که سال‌ها همراه پدرش و نیز او بودند، با مواضع فقهی هر دو آن‌ها در ابواب مختلف فقهی آشنا بودند. پاسخ‌های آن دو امام را به سؤالات فقهی شنیده و حفظ کرده بودند و به بسیاری از اصول کلی فقه آگاه بودند. آن‌ها در صورت دریافت پاسخ به سؤالات فقه که با آنچه آن‌ها انتظار داشتند یا قبلاً شنیده بودند مغایرت داشت، فوراً واکنش نشان می‌دادند.^{۳۶۳} مثال‌های زیر واکنش‌هایی را نشان می‌دهد که راویان متعجب از پاسخ‌های جعفر {ع} - که به دور از انتظارات آن‌ها بود - به او نشان می‌دادند:

زِرارة عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: أَيْمًا رَجُلٍ كَانَ لَهُ مَالٌ وَحَالٌ عَلَيْهِ الْحَوْلُ فَإِنَّهُ يَزْكِيهِ. قُلْتُ لَهُ: فَإِنْ هُوَ

ابو عبدالله [صادق] {ع} و ابو جعفر [باقر] {ع} اخذ نموده‌اند. «همچنین نک: کشی، رجال، ص ۱۸۴، که مفضل بن قیس بن رمانه به جعفر صادق {ع} می‌گوید «وقتی اصحاب ما در یم مسأله اختلاف می‌کنند، من می‌گویم «نظر من هر چیزی است که جعفر بن محمد {ع} بگوید.»»

۳۵۶. برای جزئیات، نک: فان اس، *Theologie und Gesellschaft*، ج ۱، ص ۴۰۳-۳۲۱. همچنین بین آنان اختلافاتی هم بر سر بعضی مسائل فقهی وجود داشت (برای نمونه، نک: کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۱۱؛ کشی، رجال، ص ۲۴۸). این موضوع در فصل بعدی بیشتر بحث خواهد شد.

۳۵۷. نک: کشی، رجال، ص ۲۷۹ و ۴۹۸.

۳۵۸. برای نمونه ببینید کلینی، کافی، ج ۸، ص ۲۲۳.

۳۵۹. فهرست راویان از جعفر صادق {ع} در طوسی، رجال، ۳۲۸-۱۵۳ شامل ۳۲۲۴ نام است، که نویسنده بیشتر آن‌ها را از اسناد روایات موجود در منابع سنی و شیعی جمع‌آوری کرده.

۳۶۰. کتاب من روی عن جعفر بن محمد از ابن عقده، ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید کوفی (د. ۳۳۲). نک: کولبرگ، «Al-Uṣūl al-arbaʿumi'a»، ص ۱۳۰؛ کولبرگ، *Medieval Muslim Scholar at Work*، ص ۳۱۵.

۳۶۱. نک: کولبرگ، «Al-Uṣūl al-arbaʿumi'a»، ص ۳۰-۱۲۹.

۳۶۲. Modarressi, *Tradition and Survival*, 1127-405.

{مترجم: تاکنون تنها یک جلد از این کتاب منتشر شده و در ایران با این نام ترجمه شده است: میراث مکتوب شیعه.}

۳۶۳. برای ذهنیت پشت بعضی از این واکنش‌ها، نک: حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۶۶. همچنین ببینید کشی، رجال، ص ۲۵۸.

وَهُبُّ قَبْلَ حَلِّهِ بِشَهْرٍ أَوْ يَوْمٍ؟ قَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ أَذْن. قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَبَاكَ قَالَ لِي: مَنْ فَرَبَهُ مِنَ الزَّكَاةِ فَعَلَيْهِ أَنْ يُوَدِّيَهَا. ^{۳۶۴}

[زرارة]: ابو عبدالله {ع} فرمود: هرکس صاحب نقدینه باشد، و بر نقدینه او يك سال شرعی بگذرد، باید زکات آن را بپردازد. گفتیم: اگر نقدینه خود را يك ماه پیش از آخر سال، یا يك روز پیش از آخر سال به دیگران ببخشد، باز هم زکات دارد؟ فرمود: نه. ابداً زکات ندارد. من به حضرتش گفتیم: پدرتان به من فرمود هرکس به منظور فرار از زکات، نقدینه خود را مبادله کند، باید زکاتش را بپردازد. فرمود: پدرم راست گفته است، باید زکاتش را بپردازد.

أَبُو بَصِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ: مَتَى أُصَلِّي رَكْعَتِي الْفَجْرِ؟ قَالَ: بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ. قُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ أَمَرَنِي أَنْ أُصَلِّيَهُمَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ. ^{۳۶۵}

[ابو بصیر]: به اباعبدالله {ع} فرمودم: چه زمانی دو رکعت نماز [نافله] صبح را بخوانم؟ فرمود: بعد از طلوع فجر. به ایشان گفتیم: ابوجعفر {ع} به من دستور داده است قبل از طلوع فجر بخوانم.

أَبُو بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْقَنُوتِ، فَقَالَ: فِي مَا يَهْجُرُ فِيهِ بِالْقِرَاءَةِ. قُلْتُ لَهُ: إِنِّي سَأَلْتُ أَبَاكَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: فِي الْخَمْسِ كُلِّهَا. ^{۳۶۶}

[ابو بصیر]: از ابو عبدالله {ع} در مورد قنوت پرسیدم. فرمود: قنوت را باید در نماز جهری خواند. به آن حضرت عرض کردم: روزی از پدر شما محمد باقر (علیه السلام) درباره آن پرسیدم. ایشان چنین فرمود: در تمام نمازهای پنج گانه باید قنوت خواند.

۳۶۴. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۲۵-۵۲۶، [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۲، ص ۵۷۹].

۳۶۵. طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳۶۶. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۳۹ [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۲، ص ۱۷۸] در یک روایت مشابه (که تحریر دیگری از آن در طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۹۰ آمده است)، راوی دیگری گزارش می دهد که او نیز هم از جعفر {ع} و هم از پدرش درباره این مسئله پرسید:

محمد بن مسلم قال: سألت أبا جعفر عن القنوت في الصلوات الخمس فقال: أقنت فيهن جميعاً. قال: [فذكرت ذلك لأبي عبد الله فقال: أما ما لا شك فيه فما يهجر فيه بالقراءة.]

[محمد بن مسلم]: از ابوجعفر {ع} در مورد قنوت در نمازهای پنج گانه پرسیدم، وی فرمود: در همه آن ها قنوت بخوانید. این را به ابو عبدالله {ع} گفتم و ایشان فرمود: آنچه در آن شکی نیست این است که در نماز باید [قنوت] خواند که با صدای بلند تلاوت می شود.

هرچند، در عمل، جعفر {ع}، به مانند پدرش، در هر پنج نماز یومیه قنوت می خواند (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۳۹).

شعیب العقرقوفی قال: كنت عند ابی عبد الله و معنا ابوبصیر و اناس من اهل الجبل یسالونه عن ذبائح اهل الکتاب، فقال لهم ابو عبد الله: قد سمعتم ما قال الله فی کتابه؟ فقالوا: نحب ان نخبرنا! فقال: لاتاكلوها. فلما خرجنا من عنده قال ابو بصیر: کلهما، فی عنقی! ما فیها [باس]، فقد سمعته و سمعت اباہ جمیعا یامران باکلهما. فرجعنا الیه. فقال لی ابو بصیر: سلہ! فقلت له: جعلت فداک! ما تقول فی ذبائح اهل الکتاب؟ فقال: الست قد شهدتنا بالغداه و سمعت؟! قلت: بلی! فقال: لاتاکلهما. فقال لی ابو بصیر: فی عنقی، کلهما! ثم قال لی: سلہ ثانیہ. فقال لی مثل مقالته الاولى. و عاد ابوبصیر فقال لی: فی عنقی، کلهما! ثم قال لی: سلہ! فقلت: لا اسالہ بعد مرتین! ۳۶۷

[شعیب عقرقوفی:] من نزد ابوعبدالله بودم و مردمی از کوهستان از او از ذبیحه اهل کتاب می پرسیدند. او در پاسخشان فرمود: شما آنچه را خدا عزوجل فرموده شنیدید. گفتند می خواهیم از زبان شما بشنویم. فرمود: از آن ها مخورید. چون از نزد آن حضرت بیرون رفتیم، ابوبصیر به من گفت: بخور، من مسئولیت آن را به عهده می گیرم. من از او و از پدرش هر دو شنیدم که فرمان خوردن آن را دادند. پس برگشتم نزد او و ابوبصیر به من گفت از او بپرس. من گفتم: جانم فدایت باد! درباره ذبیحه های اهل کتاب چه می گویی؟ او گفت: آیا صبح با ما نبودی و آن [چه من گفتم] را نشنیدی؟ گفتم: چرا. گفت: پس نخور. ابوبصیر به من گفت: مسئولیت آن را به عهده می گیرم، بخور. سپس به من گفت: دوباره بپرس. پس او این بار نیز مثل پاسخ اول را داد. پس ابوبصیر برگشت و به من گفت: مسئولیت آن را به عهده می گیرم، بخور. سپس گفت: از او بپرس. گفتم پس از دو بار دیگر نمی پرسم.

فرض شاگردان این بود که ائمه در مقاطعی به دلایل متعددی که شاگردان آن را تحت دستور عمومی تقیه (رازداری محتاطانه) فهم می کردند، پاسخ های متفاوتی می دادند؛ هرچند که ممکن بود این پاسخ در ذیل تعریف دقیق اصطلاح تقیه نگنجد. هنگامی که از امامان در این باره سؤال می شد، آنان دلایلی برای اختلاف در پاسخ هایشان را بیان می کردند؛ چنان که جعفر صادق {ع} در مثال زیر چنین کرد: ۳۶۸

سَلَمَةُ بْنُ حَرْزٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنْ رَجُلٍ وَقَعَ عَلَى أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَطُوفَ طَوَافَ النِّسَاءِ، فَقَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ. نَخْرَجُ إِلَى أَصْحَابِنَا فَأَخْبِرْتَهُمْ، فَقَالُوا: اتَّقَاكَ! هَذَا مَيْسِرٌ قَدْ سَأَلَهُ عَنْ مِثْلِ مَا سَأَلْتَ فَقَالَ لَهُ: عَلَيْكَ بَدَنَةٌ. قَالَ: فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ! إِنِّي أَخْبَرْتُ أَصْحَابِنَا بِمَا أَجَبْتَنِي فَقَالُوا: «اتَّقَاكَ! هَذَا مَيْسِرٌ قَدْ سَأَلَهُ عَمَّا سَأَلْتَ فَقَالَ لَهُ عَلَيْكَ بَدَنَةٌ» فَقَالَ: إِنَّ ذَلِكَ كَانَ بَلْعَةً، فَهَلْ

۳۶۷. طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۶۶-۶۷.

۳۶۸. برای چند نمونه دیگر، طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۷-۲۸ را ببینید.

بَلَّغَكَ؟ قُلْتُ: لَا! قَالَ: لَيْسَ عَلَيْكَ شَيْءٌ.^{۳۶۹}

[سلمة بن حرز:] از ابو عبدالله {ع} پرسیدم: مردی که با همسرش نزدیکی کرد در حالی که هنوز طواف نساء^{۳۷۰} به جا نیاورده است چه حکمی دارد؟ فرمود: چیزی بر عهده او نیست. من نزد اصحابمان رفتم و این سخن را به آن‌ها بازگفتم. آن‌ها گفتند: حضرتش از تو تقیه کرده است. همین میسر پیش از تو این پرسش را از حضرتش پرسید، حضرت به او پاسخ داد: بر تو قربانی شتر است. می‌گوید: باز خدمت آن حضرت رفتم و گفتم: قربانت گردم! من به یاران خودم پاسخ شما را گفتم، گفتند: از تو تقیه کرده است همین میسر است از آنچه تو پرسیدی او هم پرسید. فرمود: بر تو قربانی شتر است. فرمود: که حکم آن به او رسیده بود، آیا به تو هم رسیده است؟ گفتم: نه. فرمود: چیزی بر عهده تو نیست.

در مورد مشابهی که در آن مردم به مردی گفتند که جعفر از روی تقیه به سؤال او درباره قانون ارث پاسخ داده است، امام توضیح دادند:^{۳۷۱}

فَقَالَ [ابو عبد الله]: لَا وَاللَّهِ! مَا تَقِيْتُكَ، وَلَكِنِّي خِفْتُ عَلَيْكَ أَنْ تُوْخَذَ بِالنِّصْفِ. فَانْكَرْتُ لَاتُخَافُ فَادْفَعِ النِّصْفَ الْآخَرَ إِلَى الْإِبْنَةِ.^{۳۷۲}

نه، به خدا سوگند! من از تو تقیه نکردم، اما من بر تو ترسیدم که به جهت آن نصف ترکه مورد بازخواست قرار گیری. پس اگر واهمه‌ای نداری، نصف دیگر را هم به دختر بده.

بسیاری از شاگردان دانشمند جعفر صادق در جوامع خود به عنوان مراجع فقهی شناخته می‌شدند. آن‌ها پرسش‌هایی در مورد مسائل فقهی دریافت می‌کردند و براساس تعالیم امام پاسخ می‌دادند. آن‌ها اغلب در پاسخ‌های خود^{۳۷۳} و

۳۶۹. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۷۸ [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۴، ص ۲۰۸].

۳۷۰. این طواف اضافی کعبه است که فقه جعفری برای خروج از احرام برای زائر به عنوان آخرین فریضه واجب کرده است. بعد از آن، همه چیز که در حالت احرام بر او [زائر] حرام است دوباره حلال می‌شود. در روایتی از جعفر صادق {ع} (طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۲۵۳) از آن با طواف وداع یاد می‌شود، که توسط تمام مکاتب شرعی به عنوان آخرین عمل حج توصیه می‌شود.

۳۷۱. متن کامل روایت در فصل بعدی نقل خواهد شد. همانطور که در آنجا به تفصیل توضیح داده خواهد شد، موضوع مورد بحث تفاوت قوانین ارث {در فقه} سنی و شیعه بود. اگر مرد طبق روال فقه شیعه عمل می‌کرد، به احتمال زیاد از طرف دولت به او دستور داده می‌شد که از جیب خود به سایر بستگان متوفی [پول را] پرداخت کند.

۳۷۲. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۸۶-۸۷ و طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۳۳۲-۳۳۳، [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۹، ص ۲۲۰].
۳۷۳. مثلاً کلینی، کافی، ج ۵، ص ۵۱۲؛ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۳-۲۹۴، ج ۷، ص ۳۷۳، که در آن گزارش جمیل بن دراج، مرجع آرای خود را در مورد اول جعفر صادق {ع}، در مورد دوم «جعفر یا پدرش» {ع} و در مورد سوم «ائمه» {ع} می‌شمرد؛ همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۲۱، آنجا که می‌گوید از ائمه {ع} درباره موضوعی چیز خاصی شنیده‌اند از این رو، تفسیر خود را ارائه می‌دهد.

نیز در مباحث فقهی بین خود، به او استناد می‌کردند.^{۳۷۴} هرچند برخی از این شاگردان ارشد، ذهنیت و تبیین‌های خاص خود را داشتند.^{۳۷۵} اندکی از شاگردان نیز روش‌های مستقلی را به کار می‌گرفتند که گرچه همچنان درون چارچوب کلی آموزه‌های امام^{۳۷۶} بود، اما امام آن روش‌ها را تأیید نمی‌کرد،^{۳۷۷} همان‌طور که در مثال زیر معلوم است:

رِفَاعَةُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ طَلَّقَ امْرَأَتَهُ حَتَّى بَانَتْ مِنْهُ وَانْقَضَتْ عِدَّتُهَا ثُمَّ تَزَوَّجَتْ زَوْجًا آخَرَ فطَلَقَهَا أَيْضًا، ثُمَّ تَزَوَّجَتْ زَوْجَهَا الْأَوَّلَ، أَهْدَمَ ذَلِكَ الطَّلَاقَ الْأَوَّلَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ ابْنُ سَمَاعَةَ: وَكَانَ ابْنُ بَكِيرٍ يَقُولُ: الْمُطَلَّقة إِذَا طَلَّقَهَا زَوْجُهَا ثُمَّ تَرَكَهَا حَتَّى تَبِينَ ثُمَّ تَزَوَّجَهَا فَإِنَّمَا هِيَ عِنْدَهُ عَلَى طَلَاقٍ مُسْتَأْنَفٍ. قَالَ ابْنُ سَمَاعَةَ: وَذَكَرَ الْحُسَيْنُ بْنُ هَاشِمٍ أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ بَكِيرٍ عَنْهَا فَأَجَابَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ، فَقَالَ لَهُ: سَمِعْتُ فِي هَذَا شَيْئًا؟ فَقَالَ: رَوَيْتُ رِفَاعَةَ. فَقَالَ: إِنَّ رِفَاعَةَ رَوَى إِذَا دَخَلَ بَيْنَهُمَا زَوْجٌ. فَقَالَ: زَوْجٌ وَغَيْرُ زَوْجٍ عِنْدِي سَوَاءٌ. فَقُلْتُ: سَمِعْتُ فِي هَذَا شَيْئًا؟ فَقَالَ: لَا! هَذَا مِمَّا رَزَقَ اللَّهُ مِنَ الرَّأْيِ. قَالَ ابْنُ سَمَاعَةَ: وَلَيْسَ نَأْخُذُ بِقَوْلِ ابْنِ بَكِيرٍ فَإِنَّ الرِّوَايَةَ إِذَا كَانَ بَيْنَهُمَا زَوْجٌ.^{۳۷۸}

رفاعه از ابوعبدالله {ع} روایت کرده که می‌فرماید: اگر کسی زن خود را طلاق بدهد، و خانم بعد از سپری شدن عده، شوهر دیگری اختیار کند و آن شوهر نیز آن زن را طلاق بدهد سپس با شوهر اول ازدواج کند، آیا ازدواج با شوهر دوم، اثر نخستین طلاق او را محو خواهد کرد؟ فرمود: آری. ابن‌سماعه گوید: ابن‌بکیر می‌گفت: زنی که طلاق داده شده هرگاه همسرش طلاقش دهد آنگاه او را ترک کند تا جدا گردد سپس با او ازدواج کند درواقع چنین زنی در نظر او با طلاق جدید است. ابن‌سماعه گوید: حسین بن هاشم گوید: از ابن‌بکیر در این مورد پرسیدم. او همین پاسخ را داد و گفت: در این زمینه مطالبی شنیده‌ای؟ گفت: روایت رفاعه است. گفت: رفاعه روایت کرده که هرگاه بین آن دو، همسر دیگری وارد شده باشد. گفت: همسر و غیرهمسر نزد من یکسان است. گفتم: آیا در این مورد چیزی شنیده‌ای؟! گفت: نه، این مطلبی است که خداوند متعال به من روزی کرده است. ابن‌سماعه گوید: ما گفتار ابن‌بکیر را نمی‌پذیریم؛ چراکه روایت این‌گونه است که هرگاه بین آن دو، همسر دیگری وارد شود.^{۳۷۹}

۳۷۴. به عنوان مثال، طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۳۳۸.

۳۷۵. مثلاً زرارة بن اعین، به ویژه در قانون ارت. نک: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۹۱-۹۲، ۹۳، ۹۷، ۱۰۰-۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۹؛ کشی، رجال، ص ۱۳۵. زرارة دانشمندترین عالم کوفه در آن زمینه به شمار می‌رفت، تا جایی که سایر علمای جامعه وثاقت اطلاعات خود را با او می‌سنجیدند. برای مثال نک: کلینی، کافی، ج ۷، ص ۹۱-۹۲، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴. طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۲۷۲، ۲۸۰، ۳۰۱.

۳۷۶. به عنوان مثال نک: کلینی، کافی، ج ۶، ص ۷۸.

۳۷۷. نک: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۵۶؛ کشی، رجال، ص ۲۱۲.

۳۷۸. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۷۸ [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۷، ص ۲۰۲].

۳۷۹. برای مورد دیگری که آرای مستقل عبدالله بن بکیر را نشان می‌دهد، به کلینی، کافی، ج ۶، ص ۷۷-۷۸ مراجعه کنید.

همان‌طور که از این مثال مشخص است، برخی از شاگردان ارشد امام گاه به نتایجی متفاوت از نتایج امام می‌رسیدند. امام نیز به‌نوبه خود از آن‌ها انتظار داشت که از به‌کارگیری روش‌های استنتاجی که امام مجوز استفاده از آن‌ها را نداده بود، پرهیز کنند:

سماعة بن مهران عن ابی عبد الله قال: قلت له: جعلت فداك! ان اناسا من اصحابك قد لقوا اباك و جدك و قد سمعوا منهما الحديث و قد یرد علیهم الشیء لیس عندهم فیه شیء و عندهم ما یشبهه، فیقیسوا علی احسنه؟ فقال: مالکم و القیاس؟ انما هلك من هلك بالقیاس.^{۳۸۰}

[سماعه بن مهران:] به ابوعبدالله {ع} گفتم: فدایت شوم! برخی از اصحاب شما با پدر و پدربزرگ شما ملاقات کرده‌اند و از ایشان حدیث شنیده‌اند. مسائلی برای آن‌ها مطرح می‌شود که جوابش در آنچه دارند یافت نمی‌شود، اما مطالب مشابهی دارند، پس آیا جایز است که به بهترین شکلی که می‌توانند قیاس کنند؟ فرمودند: چه کاری به قیاس داری؟ کسانی که هلاک شدند با قیاس هلاک شدند.

محمد بن حکیم قال: قلت لابی عبد الله: ان قوما من اصحابنا قد تفقهوا و اصابوا علما و رووا احادیث، فیرد علیهم الشیء، فیقولون فیه برایهم؟ فقال: لا! و هل هلك من مضی الا بهذا و اشباهه؟^{۳۸۱}

[محمد بن حکیم:] به اباعبدالله {ع} گفتم: گروهی از اصحاب ما فقه آموخته‌اند، دانش کسب کرده‌اند و احادیث را روایت نموده‌اند. سوالاتی برای آنها مطرح می‌شود. آیا آن‌ها می‌توانند بر اساس نظرات شخصی خود پاسخ دهند؟ او در جواب گفت: نه! و مگر گذشتگان به سببی غیر از همین و امثال این کار هلاک گشته‌اند؟

سعید الاعرج قال: قلت لابی عبد الله {ع}: ان من عندنا من یتفقه یرد علینا ما لا نعرفه فی الکتاب و السنة فنقول فیه برأینا. قال: کذبوا! لیس بشیء الا و قد جاء فی الکتاب و جاء فی السنة.^{۳۸۲}

[سعید اعرج:] به ابوعبدالله گفتم: برخی از افرادی که در نزدیکی ما هستند و درباره مسائل فقهی اظهار نظر می‌کنند، می‌گویند: نزد ما مسئله‌ای را می‌آورند که پاسخی برای آن در کتاب خدا و سنت نمی‌یابیم، پس درباره آن به وسیله رأی و اندیشه خودمان پاسخ می‌دهیم. ابوعبدالله فرمود: دروغ می‌گویند. چیزی نیست مگر آنکه در کتاب درباره آن مطلبی بیان شده و یا سنتی درباره آن رسیده است.

۳۸۰. درست بن‌ابی‌منصور، کتاب، ص ۲۹۲.

۳۸۱. برقی، محاسن، ص ۲۱۲.

۳۸۲. مفید (منسوب به)، اختصاص، ص ۲۱۲ {ترجمه برگرفته از: بنادر البحار، ص ۳۵۵}.

همان‌طور که از این نمونه‌ها روشن می‌شود، جعفر صادق انتظار داشت که شاگردان عالمش و نیز نسل‌های آینده، بتوانند از اصول فقهی‌ای که {از او} آموخته بودند، برای مصادیق خاص، حکم فقهی استخراج کنند. او تقسیم کار بین خود و شاگردانش را این‌گونه توضیح داد:

هشام بن سالم عن ابی عبد الله قال: انما علينا ان نلقى الیکم الاصول و علیکم ان تفرعوا.^{۳۸۳}

[هشام بن سالم:] ابو عبدالله {ع} فرمود: «وظیفه ما این است که به شما اصول را آموزش دهیم، و وظیفه شماست که قواعد فقهی را برای موارد خاص استخراج کنید.»

در ردّ فرقه‌گرایی

جامعه‌ای که جعفر صادق {ع} در آن به دنیا آمد و زندگی کرد، جامعه‌ای بود که به دو بخش تقسیم شده بود: بخشی با تمایلات عثمانی/اموی در مقابل بخشی با تمایلات علوی. حکومت تقریباً یک‌صدساله اموی - خلافتی منحصرأ عربی که خدمتی ظاهری به اسلام کرد- تأثیری شگرف و ماندگار بر فرهنگ دینی مسلمانان در سراسر سرزمین‌های تحت خلافت بر جای گذاشت. در بیشتر این قرن، جامعه مسلمانان تحت تبلیغات گسترده ضد علی {ع} قرار گرفته بود، که شامل لعن هفتگی علی {ع} بر سر منابر تمام مساجد بلاد اسلامی بود. طرفداری اهل بیت پیامبر {ص} در برخی مکان‌های این جامعه هم‌چنان ادامه پیدا کرد، اما با این حال تفسیر حکومتی از اسلام و پیاده‌سازی آن توسط دستگاه خلافت، باعث به‌وجود آمدن شکافی در جامعه اسلامی شد که این شکاف همراه با خشمی در طرفین این نزاع در قلمرو اسلامی بود.

دو شهر مکه و مدینه در کانون این شکاف بودند. مردم مدینه احترامی برای اهل بیت پیامبر {ص} قائل بودند اما بخش طرفدار عثمانی‌ها در مکه دست برتر را دارا بودند. این جو غالب دشمن علویان در مکه تنها زاده تبلیغات پایدار و شدید اموی نبود، بلکه {دست‌پرورده} عبدالله بن زبیر، که بین سال‌های ۶۴ تا ۷۳ به‌عنوان دشمن بنی‌امیه اما مانند ایشان به شدت ضد علی {ع} در مکه حکومت کرده بود. مادامی که جعفر صادق {ع} هر سال برای مراسم حج به این شهر سفر می‌کرد، سیره ایشان به‌عنوان نماینده اصلی اهل بیت پیامبر {ص} در آن زمان مورد انتقاد گاه‌گاه قرار می‌گرفت و همواره کسی بود که از ایشان به‌علت اینکه مانند نسل قبلی عمل نمی‌کنند شکایت کند. پاسخ همیشگی او این بود که برای او مهم نیست نسل‌های پیشین چطور عمل می‌کردند، بلکه او با توجه به آنچه دین و فقه حکم می‌کند عمل می‌کند.^{۳۸۴}

۳۸۳. بزنطی، جامع، ص ۱۰۹.

۳۸۴. برای نمونه نک: برقی، محاسن، ص ۴۴۲ (همچنین کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۷۱ و ۲۷۲) برای نحوه غذا خوردن وی که مورد توجه عده‌ای از مردم بوده است. (همچنین ببینید: حسین بن سعید اهوازی، زهد، ص ۵۹؛ و، برای روش پیامبر در این زمینه، برقی، ص ۴۵۸؛ کلینی، ج ۶، ص ۲۷۲)؛ کلینی، ج ۲، ص ۴۸۰ برای بالاگرفتن دست پیش در دعای نماز؛ ج ۴، ص ۱۹۴، برای نماز بین درب کعبه و حجرالاسود (همچنین ببینید ج ۴، ص ۵۲۵؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۲، ص ۱۳۵).

عَبَّاد بن کثیر (د. ۱۴۱) فقیه اهل بصره که در مکه زندگی می‌کرد یکی از این شاکیان بود. او که خود فاقد علم کافی در فقه و سنت مورد نیاز برای فقیه مذهبی بود، با این حال عادت داشت که پیرو و در برخی موارد ناقد محمد باقر {ع} و جعفر صادق {ع} باشد، در مواردی که {سنت ایشان} به هر نحوی با سنت رایج جامعه مغایر بود. هنگامی که جعفر {ع} یکی از مناسک حج را متفاوت انجام داد، عباد ایشان را به چالش کشید: «شما با اینکه منبع علم هستید، این {مناسک} را {متفاوت} انجام می‌دهید؟»^{۳۸۵} امام به او توضیح دادند که چگونه اعمالشان مطابق با سنت پیامبر {ص} است، همان‌گونه که برای فقهای آن زمان {نیز} شناخته شده بود.

سفیان ثوری فقیه (د. ۱۶۱) و دیگران^{۳۸۷} {نیز} در مواردی اعمال حج جعفر {ع}، خصوصاً دست‌زدن به حجرالاسود هنگام طواف کعبه، را مورد سؤال قرار می‌دادند، عملی که پیامبر {نیز} به شهادت جعفر {ع} انجام داد.^{۳۸۸} پاسخ جعفر {ع} این بود که حاجیان {در زمان پیامبر} به راحتی اجازه نزدیک شدن پیامبر به سنگ را می‌دادند اما به جعفر {ع}، که علاقه‌ای به ازدحام نداشت، این اجازه را نمی‌دادند.^{۳۸۹}

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} قَالَ: كُنْتُ أَطُوفُ وَ سَفِيَانُ الثَّوْرِيُّ قَرِيبٌ مِنِّي، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! كَيْفَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- يَصْنَعُ بِالْحَجَرِ إِذَا أَتَى إِلَيْهِ؟ فَقُلْتُ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- يَسْتَلِمُهُ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً. قَالَ: فَتَخَلِّفْ عَنِّي قَلِيلًا، فَلَمَّا أَتَيْتُ إِلَى الْحَجَرِ جَزْتُ وَ مَشَيْتُ فَلَمْ أَسْتَلِمْهُ، فَلَحَقَنِي فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَلَمْ تُخَيِّرْنِي أَنْ رَسُولُ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- كَانَ يَسْتَلِمُ الْحَجَرَ فِي كُلِّ طَوَافٍ فَرِيضَةً وَ نَافِلَةً؟ قُلْتُ: بَلَى! قَالَ: فَقَدْ مَرَرْتُ بِهِ فَلَمْ تَسْتَلِمْ. فَقُلْتُ: إِنْ النَّاسَ كَانُوا يَرَوْنَ لِرَسُولِ اللَّهِ -صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ- مَا لَا يَرَوْنَ لِي وَ كَانَ إِذَا أَتَى إِلَى الْحَجَرِ أَفْرَجُوا لَهُ حَتَّى يَسْتَلِمَهُ [وَ أَنَا لَا يَفْرَجُ

۳۸۵. طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۳۷۴ (وَأَنْتَ رَجُلٌ يَأْخُذُ مِنْكَ). برای سایر گفت‌وگوهای این شخص با جعفر صادق، و نقدهای او نسبت به وی، نک: عاصم بن حمید الحنات، کتاب، ص ۱۷۲ و ۱۷۳ (از آنجا: کلینی، کافی، ج ۱، ص ۴۰۰)؛ کلینی، ج ۲، ص ۱۸۶-۱۸۷، ۲۲۲، ۲۹۳، ۴۳۹، ج ۶، ص ۱۶۳، ۴۴۳، ج ۷، ص ۱۰، ۱۳۲، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۰۸، ۲۱۰، ۴۴-۲۴۳ (به جای یحیی بن عباد در ابن بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۱۹ و طوسی، ج ۱۰، ص ۳۲، بخوانید عباد)؛ ج ۸، ص ۱۰۷؛ کشی، رجال، ص ۳۹۱-۹۲ (به جای یحیی بن عباد در ابن بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۱۹ و طوسی، ج ۱۰، ص ۳۲، بخوانید عباد)، ج ۸، ص ۱۰۷؛ کشی، رجال، ص ۳۹۱-۹۲ (به جای عباد بن صهیب در عنوان بخش، بخوانید عباد بن کثیر)؛ طوسی، ج ۶، ص ۲۸۲، ج ۸، ص ۲۰۲؛ ابن طاووس، اقبال، ج ۳، ص ۸۷ (که به یک گزارش جعلی ارجاع می‌دهد، اما با این حال، می‌تواند نشان دهد که خاطره نزاع عباد با جعفر {در اذهان} باقی مانده بود). همچنین ببینید برقی، محاسن، ص ۵۸۳.

۳۸۶. درست بن ابی منصور، کتاب، ص ۲۹۴-۲۹۵؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۰۴-۴۰۵.
۳۸۷. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۲۴، ۴۰۹، ۴۸۸-۴۸۹؛ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۵۷، ۱۰۴، ۲۰۲.
۳۸۸. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۰۴.

۳۸۹. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۰۵، ۴۰۹؛ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۱۰۴. همچنین ببینید کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۶۷، که توضیح می‌دهد چرا در ترک عرفات به سمت مشعر تأخیر نموده: «من از ازدحام بیم دارم، و می‌ترسم در آزار و سختی انسانی شریک شوم.»

طی، ۳۹۰، وَإِنِّي أَكْرَهُ الزَّحَامَ. ۳۹۱

[عبدالرحمان بن حجاج: ابو عبدالله {ع} فرمود: مشغول طواف بودم و سفیان ثوری نیز نزدیک من بود گفت: ای ابا عبد الله! وقتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حجرالاسود می رسید چگونه رفتار می کرد؟ گفتیم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر طواف واجب و نافله آن را استلام می نمود. آن حضرت فرمود: سفیان مقداری از من عقب ماند، چون به حجرالاسود رسیدم، گذشتم و رفتم و آن را استلام ننمودم. سفیان به من رسید و گفت: ای ابا عبد الله! مگر نگفتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هر طواف واجب و نافله حجرالاسود را استلام می نمود؟ گفتیم: آری. گفت: تو از آن گذشتی و استلام ننمودی. گفتیم: مردم برای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حرمتی قائل بودند که برای من قائل نیستند. چون به حجرالاسود می رسید به آن حضرت راه می دادند تا آن را استلام نماید و من از ازدحام خوشم نمی آید.

در گزارش مشابهی اطلاعات اضافه ای وجود دارد که جعفر {ع} توضیح می دهد که روش او اگرچه با سنت پیامبر متفاوت است، اما با دستورالعمل های بعدی مطابقت دارد:

عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ سَعِيدٍ قَالَ: دَخَلَ سَفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ {ع} فَقَالَ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! بَلَّغْنِي أَنْكَ صَنَعْتَ أَشْيَاءَ خَالَفْتَ فِيهَا النَّبِيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: بَلَّغْنِي أَنْكَ أَجَرْتُمَنِ الْجَحْفَةِ وَأَجَرَمَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - مِنَ الشَّجَرَةِ، وَبَلَّغْنِي أَنْكَ تَسْتَلِمُ الْحَجْرَ فِي طَوَافِ الْفَرِيضَةِ وَقَدْ اسْتَلَمَهُ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَبَلَّغْنِي أَنْكَ تَرَكْتَ الْمَنْحَرَ وَنَحَرْتَ فِي دَارِكٍ. قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ! قَالَ: وَمَا دَعَاكَ إِلَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - وَقْتُ الْجَحْفَةِ لِلْمَرِيضِ وَالضَّعِيفِ، وَكُنْتُ قَرِيبَ الْعَهْدِ بِالْمَرِيضِ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَخْذَ بِرُخْصِ اللَّهِ. وَأَمَّا اسْتِلَامُ الْحَجْرِ فَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - يَفْرَجُ لَهُ وَأَنَا لَا يَفْرَجُ لِي. وَأَمَّا تَرْكِي الْمَنْحَرَ وَنَحْرِي فِي دَارِي فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - قَالَ: مَكَّةُ كُلُّهَا مَنْحَرٌ، فَحَيْثُ نَحَرْتَ أَجْرَاكَ. ۳۹۲

[عبدالحمید بن سعید: سفیان ثوری نزد ابو عبدالله {ع} آمد و گفت: خداوند تو را بر راه راست قرار دهد! شنیدم که کارهایی خلاف عمل پیامبر انجام دادی. امام فرمود: اینها چیستند؟ فرمود: شنیدم که شما در جُحفه به احرام حج وارد شدید، در حالی که پیامبر در [مسجد] شجره به احرام حج وارد شد. و شنیدم که در طواف واجب به حجرالاسود دست نزدی، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آن را لمس کرد. و شنیدم که [حيوان لازم را که جزء زیارت است] در خانه خود قربانی کردی نه در محل [معمولی] قربانی. امام فرمود: من چنین کردم! گفت: چه شد که این کار را کردی؟ فرمود: پیامبر صلی

۳۹۰. طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۹۵.

۳۹۱. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۰۴-۴۰۵، {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۴، ص ۲۶۶}.

۳۹۲. درست بن ابی منصور، کتاب، ص ۲۹۴-۹۵؛ همچنین ببینید کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۸۸-۴۸۹.

الله علیه و آله جُحَفه را برای بیماران و مستضعفان [به عنوان محل ورود به حرمت حج] تجویز کرد و من تازه از بیماری بهبود یافته بودم.، بنابراین می خواستم از احکام خدا استفاده کنم. در مورد دست زدن به سنگ، مردم برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جا باز می کردند، اما برای من جا باز نمی کنند. و در مورد خروج از محل قربانی و قربانی در خانه من، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: مکه به طور کامل محل قربانی است، پس هر جا قربانی کنید کافی است.^{۳۹۳}

مکالمات دیگری نیز بین این دو شکل گرفت. این یک نمونه دیگر است:

عبد الرحمن بن الحجاج عن أبي عبد الله {ع} قال: إن سفیان فقیهکم أتانی فقال: ما یحملک علی أن تأمر أصحابک یأتون الجعرانة فیحرمون منها؟ فقلت له: هو وقت من مواقیب رسول الله -صلي الله علیه و آله و سلم- فقال و أي وقت من مواقیب رسول الله -صلي الله علیه و آله و سلم-؟ فقلت له: أحرم منها حين قسم غنائم حنین و مرجعه من الطائف. فقال: إنما هذا شيء أخذته من [روایه] عبد الله بن عمر. فقلت: أليس قد كان عند کبر مرصیا؟ قال: بلی! ولكن أ ما علمت أن أصحاب رسول الله -صلي الله علیه و آله و سلم- إنما أحرما من المسجد؟ فقلت: إن أولئك كانوا متمتعين في أعناقهم الدماء، وإن هؤلاء قطنوا بمكة فصاروا كأنهم من أهل مكة، وأهل مكة لا متعة لهم، فأحببت أن يخرجوا من مكة إلى بعض المواقیب و أن يستغبوا به أياما. فقال لي -و أنا أخبره أنها وقت من مواقیب رسول الله -صلي الله علیه و آله و سلم- یا أبا عبد الله! فإني أرى لك أن لا تفعل. فضحكت و قلت: و لکنی أرى لهم أن يفعلوا.^{۳۹۴}

عبدالرحمان بن حجاج گوید: ابو عبد الله {ع} فرمود: فقیه شما (مردم کوفه) سفیان ثوری نزد من آمد و گفت: چه باعث شده است که به اصحاب دستور می دهی که به جعرانه بروند و از آنجا محرم شوند؟ به او گفتم: جعرانه میقاتی از میقات های رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. سفیان گفت: جعرانه چه زمانی میقات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود؟ گفتم: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از جعرانه به عزم عمره مفرده احرام بست، آن روزی که غنائم جنگ حنین را قسمت کرد و از محاصره طائف بازگشته بود. سفیان گفت: تو این فتوا را از عبد الله بن عمر^{۳۹۵} گرفته ای. او بعد از دیدن هلال ذی حجه احرام می بست و

۳۹۳. نک: ابن عبدالبر، استذکار، ج ۱۲، ص ۲۸۶، ج ۱۳، ص ۷۴ (مکه کلها منحر). همچنین نک: ابن ماجه، سنن، شماره ۸۴۰۳ (کل فجاج مکه طریق ومنحر).

۳۹۴. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۴۰۰-۴۰۱ {ص ۳۰۰}.

۳۹۵. این واقعه در بین راویان متقدم زندگی پیامبر مشهور بود، همان گونه که با گزارش هایی در پنج کتاب از شش مصنف حدیثی قانونی اهل سنت گواهی شده است (بخاری، صحیح، شماره ۱۷۸۰۱۷۷۸، ۳۰۶۶، ۴۱۴۸؛ مسلم، صحیح، شماره ۱۲۵۳؛ ابن ماجه، سنن، شماره ۳۰۰۳؛ ابوداود، سنن، شماره ۱۹۹۳، ترمذی، سنن، شماره ۸۱۵-۱۶) علاوه بر این، در احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ۴۲۵ و دیگر منابعی که محقق کتاب ترمذی در پاورقی ج ۲، ص ۱۶۹-۷۰ به آن ارجاع داده است. این گزارش که اینجا نقل شده نشان می دهد که این گونه معروف بود که عبدالله بن عمر نیز معتقد به رخداد این واقعه است. هرچند، از طریق نافع از عبدالله نقل

فریاد لبیک به حج می‌زد. گفتیم: مگر جایگاه عبدالله بن عمر پیش شما مورد پسند نیست؟ سفیان گفت: چرا، اما مگر ندانسته‌ای که اصحاب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فقط از مسجدالحرام لباس احرام پوشیده‌اند؟ گفتیم: اصحاب رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) به عزم حج تمتع از مسجدالحرام لبیک گفته‌اند که بر همه آنان واجب شده بود که قربانی کنند، اما من به کسانی دستور داده‌ام از جعرانه لباس احرام بپوشند که در حرم مکه مجاور شده‌اند و چنانند که گویا مردم مکه هستند. مردم مکه حق ندارند که حج تمتع به جا آورند.^{۳۹۶} از این رو من دوست دارم که مجاوران حرم از شهر مکه خارج شوند و تا رسیدن به میقات جعرانه برای چند روزی از حرم خدا دور شده باشند. موقعی که من می‌گفتم جعرانه هم میقاتی از میقات‌های رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است، سفیان ثوری به من گفت: ای ابا عبدالله! من مصلحت نمی‌دانم که چنین دستوری را به اصحاب بدهی. من خندیدم و گفتم: اما من مصلحت می‌دانم که آنان را باخبر سازم.

شَبَّة بن عقال بصری که از مأموران اموی بود،^{۳۹۷} به نظر فقهی جعفر {ع} اشکال گرفت. در پاسخ، جعفر {ع} متذکر

شده است که عبدالله منکر آن بود که پیامبر به همچنین سفر حجی رفته باشد. به قول ابن کثیر (البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۴۹۲): وهذا غریب جدا عن ابن عمر وعن مولاة نافع في إنكارهما عمرة الجعرانة وقد أطبق النقلة ممن عدهما على رواية ذلك من أصحاب الصحاح والسنن والمسانید، وذكر ذلك أصحاب المغازی والسیر کلهم بسیار عجیب است که ابن عمر و مولای او نافع، عمره [پیامبر] از جعرانه را منکر شدند. راویانی من جمله نویسندگان صحاح، سنن و مسانید به طور پیاپی این را نقل کرده‌اند، همان‌طور که تمامی نویسندگان کتب مغازی و سیره نیز آن را ثبت کرده‌اند.

پایین‌تر دو نقل دیگر از نافع از عبدالله درباره آیه ۲۲۳ سوره بقره و نیز ماجرای که در آن، عبدالله زنش را در دوره حیات پیامبر سه طلاقه می‌کند، آمده است که در آن‌ها روایت نافع به چالش کشیده شده است. در مجموع با در نظر گرفتن این دو نقل، این مصادیق می‌تواند ما را نسبت به روایت نافع از عبدالله بن عمر دچار چالش سازد. این نکته نیز می‌تواند شایسته توجه باشد که بنا بر نقل نافع یکی از چهار فردی بود که توسط جعفر انتخاب شد تا شاهد آخرین وصیت پدرش در بستر مرگ باشند (کلینی، کافی، ج ۱، ص ۳۰۷). به طور کلی، درباره نافع ببینید:

Juynboll, "Nāfi, the Mawlā of Ibn 'Umar"; Motzki, "Quo vadis Hadit-forschung?"

۳۹۶. قرآن، بقره: آیه ۱۹۶. همچنین، نک: ابن ابی شیبہ، مصنف، ج ۵، ص ۶۵۱-۶۵۲.
۳۹۷. احتمالاً فردی که در ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۷۳، ص ۱۱۲-۱۴ به عنوان یکی از کارگزاران منصور عباسی در دوران پس از بنی‌امیه مطرح شده، خود اوست و نه پدر بزرگش، شَبَّة بن عقال بن صعصعة، که ابن عساکر، ج ۷۳، ص ۱۱۴-۱۹ و کتب رجال (مثلاً ابن ابی‌حاتم، الجرح و التعديل، ج ۲، ص ۳۸۵) از او به عنوان یکی از روایت حدیث نام برده‌اند. در گزارشی در طوسی، امالی، ص ۵۰ و ۵۱، از یک شَبَّة بن عقال نام برده شده که فرماندار منصوب منصور در مدینه (ولاه علی المدینة) پس از شکست قیام نفس زکیه بوده است، و نقل شده که او خطبه‌ای با بیان تند علیه علی و ذریه‌اش {ع} در اولین نماز جمعه‌اش در مسجد مدینه خوانده است. باین حال، این نام در فهرست فرمانداران مدینه پس از قیام موجود نیست (نک: طبری، تاریخ، ج ۷، ص ۶۰۹-۱۰). بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۷۱ گزارش می‌کند که فرزندان عقال بن شَبَّة، پدر فرد مورد بحث، خطیب بوده‌اند؛ حرفه‌ای که به خوبی با ماجرای بیان شده در طوسی، امالی، ص ۵۰ همخوان است. عبارت ولّاه علی المدینة (طوسی، ص ۵۰) می‌تواند به صورت ولّاه علی الخطبة فهمیده شود؛ یعنی، او به عنوان خطیب حکومتی مدینه، و نه

شد که نظر او مطابق نظر فقهای حجاز است، و خلیفه آن دوران ولید بن یزید بن عبدالملک (حاکم بین ۱۲۵-۱۲۶) نظر فقهای حجاز را به فقهای عراق و شام ترجیح می‌دهد و این ترجیح را در موردی که مربوط به خلیفه و همسرش سلامة می‌شد نیز اعمال کرد.^{۳۹۸}

به نوبه خود جعفر {ع}، به مانند امامان پیشین از اهل بیت پیامبر {ص}، معتقد بود که مردم از بیشتر سنت دور شده‌اند، و هر زمان که می‌توانست، سعی در اصلاح امور داشت:

عبید بن زرارۃ عن ابی عبد الله {ع}: ما من شیء علیه الناس الیوم الا و هو حرف عما نزل به الوحی.^{۳۹۹}

[عبید بن زرارۃ: ابوعبدالله {ع} فرمود: امروز چیزی وجود ندارد که مردم به آن پایبند باشند که نسبت به آنچه [از جانب خدا] نازل شده تحریف نشده باشد.

بشیر الدهان عن ابی عبد الله {ع} قال: لا و الله! ما هم علی شیء مما جاء به رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - الا استقبال الکعبه فقط.^{۴۰۰}

[بشیر الدهان: ابوعبدالله گفت: «نه، به خدا سوگند! آنها با چیزی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است، همسو نیستند، مگر در رو کردن {قبله} به سمت کعبه».

صحابی {پیامبر} انس بن مالک چند دهه پیش‌تر همین نظر را داشت:^{۴۰۱}

أنس قال: ما اعر ف شیئا الیوم مما کما علیه علی عهد رسول الله - صلی الله علیه و سلم.^{۴۰۲}

[انس: امروز از آن چه در دوران رسول خدا بر آن بودیم چیزی را نمی‌شناسم {که باقی مانده باشد}.

فرماندار آن، نصب شده بوده است.

۳۹۸. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۳۵.

۳۹۹. کشی، رجال، ص ۱۴۰.

۴۰۰. برقی، محاسن، ص ۱۵۶.

۴۰۱. بعدها تلاش‌هایی برای ترقیق عبارت انس با افزودن یک دو کلمه، یا حتی اصلاح کل جمله صورت گرفت تا نشان دهد انس از یک مسئله مشخص ناراحت بوده است - به‌جا آورده‌نشدن نمازهای پنج‌گانه از سوی مسلمانان در زمان‌های فضیلتشان یا کم‌توجهی آنان به قرارگرفتن در صفوف موازی در نمازهای جماعت. باین‌حال، جمله اولیه بسیار کلی‌تر و قوی‌تر از آن است که چنین تأویل‌هایی را پذیرا باشد.

۴۰۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۱۹، ص ۳۹، به همراه تحریری در ج ۲۰، ص ۴۰۵.

انس قال: ما اعر فیکم الیوم شیئا کنت اعهده علی عهد رسول الله -صلی الله علیه و آله- لیس قولکم لا اله الا الله.^{۴۰۳}

[انس:] در میان شما، به جز لا اله الا الله گفتنتان، چیزی نمی بینم از آنچه در عهد رسول خدا بر آن بودم.

أنس قال: ما شیء شهدته علی عهد رسول الله -صلی الله علیه و سلم- الا وقد انکرته الیوم، الا شهادتکم هذه.^{۴۰۴}

چیزی از آنچه در عهد رسول خدا دیدم امروز نمی بینم مگر این شهادتتان {بر یکتایی خدا}.

جمله مشابهی از صحابی ابودرداء عؤیمر بن مالک (د. ۳۲) نقل شده است که زودتر از زمان بنی امیه از دنیا رفت. اگر روایت صحیح باشد، به این معناست که این روند {از قبل} از زمان امویان آغاز شده بود.

عن أبي الدرداء قال: والله ما اعر فیهم شیئا من امر محمد -صلی الله علیه و سلم- الا انهم یصلون جمیعاً.^{۴۰۵}

[ابودرداء:] به خدا، من چیزی از امر [آموزه ها و اعمال] محمد -صلی الله علیه و آله و سلم- را بین مردم نمی بینم مگر اینکه به جماعت نماز می خوانند.

گزارش های دیگری در تأیید وجود اعتقادات مشابهی میان صحابی مسن تر در جامعه مسلمانان در حول و حوش همان زمان و زودتر موجود است. مثال زیر را در نظر بگیرید:

مطرف عن عمران بن حصین قال: صلی مع علی -رضی الله عنه- بالبصره فقال: ذکرنا هذا الرجل صلاه کما نصلیها مع رسول الله -صلی الله علیه و سلم-.^{۴۰۶}

[مطرف بن عبدالله:] عمران بن با علی بن ابی طالب {ع} در بصره نماز گزارد و گفت: این مرد نمازی را به خاطرمان آورد که با رسول خدا (درود و سلام خدا بر او باد) به جا می آوردیم.^{۴۰۷}

۴۰۳. بخاری، صحیح، شماره ۵۲۹، و منابع دیگری که در پاورقی مصحح احمد بن حنبل، مسند، ج ۲۱، ص ۳۴۵ آمده است.

۴۰۴. ابن رجب، فتح الباری، ج ۳، ص ۵۶.

۴۰۵. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳۶، ص ۳۰، ج ۴۵، ص ۴۹۲، به همراه تحریری در بخاری، صحیح، شماره ۶۵۰.

۴۰۶. بخاری، صحیح، شماره ۷۴۸.

۴۰۷. احمد بن حنبل، مسند، ج ۳۳، ص ۷۵ نوشته «در کوفه». قس: منابعی که مصحح در ج ۳۳، ص ۷۶-۷۷ به آن ها ارجاع داده.

مطرف بن عبد الله قال: صليت خلف علي بن ابي طالب -رضي الله عنه- انا و عمران بن حصين. فلما قضى الصلاة اخذ بيدي عمران بن حصين فقال: قد ذكرني هذا صلاة محمد -صلي الله عليه و سلم- او قال: لقد صلي بنا صلاة محمد -صلي الله عليه وسلم^{٤٠٨}

[مطرف بن عبدالله:] من و عمران بن حصين پشت سر علي بن ابي طالب {ع} نماز گزارديم. هنگامی که نماز به پایان رسید، عمران دست مرا گرفت و گفت: این نماز، نماز محمد (درود و سلام خدا بر او باد) را به یاد من آورد. یا گفت: او برای ما نماز محمد (درود و سلام خدا بر او باد) را امامت کرد.

این دو روایت در کنار دیگر روایات^{٤٠٩} نشان دهنده این موضوع است که مردم در آن زمان نمازشان را مطابق آنچه پیامبر به جا می آورد انجام نمی دادند.

با این حال، جعفر صادق {ع} دائماً به پیروانش توصیه مؤکد می کرد که روابط و تحکیم حسنه با دیگر مسلمانان داشته باشند و از فرقه گرایی بپرهیزند.^{٤١٠} او تأکید داشت که تمام مسلمانان -که او در گزارش های مختلف از آنها به عنوان کسانی که واقف به یگانگی خداوند هستند،^{٤١١}

٤٠٨. بخاری، شماره ٢٨٦ (همچنین ببینید احمد بن حنبل، مسند، ج ٣٣، ص ١٧٢ و ٢٠١).

٤٠٩. برای نمونه، احمد بن حنبل، ج ٣٢، ص ٢٥١ که جمله مشابهی از ابوموسی اشعری نقل شده است (همچنین ببینید ج ٣٢، ص ٢٤٤، ٤٦٦ و ٤٩٤).

٤١٠. دستورالعمل او خطاب به گروهی از پیروان کوفی اش در مفید، امالی، ص ٢٨ را ببینید: «در انبوه مردم وارد شوید» (أدخلوا في دهماء الناس)؛ همچنین ص ٣١، که در آن او حدیثی از علی {ع} را روایت می کند که در آن هر دو جناح مسلمان را می ستاید و پیش بینی می کند که در آینده هر دو برای یک هدف واحد متحد خواهند شد: الأبدال من أهل الشام والنجداء من أهل الكوفة، يجمعهم الله لشرب يوم لعدونا.

خداوند ابدال از اهل شام و نجبا از اهل کوفه را در اندوه بارتیرین روز برای دشمنان ما در کنار هم جمع خواهد کرد.

{مترجم: این حدیث از علی بن ابي طالب در نهی از دشنام عمومی به همه اهالی شهر شام در منابع متعددی روایت شده است. برای نمونه، نک: احمد بن حنبل، فضائل الصحابة، ج ٢، ص ١٠٥؛ عبدالرزاق، مصنف، ج ١٠، ص ٢٨٦؛ نعیم بن حماد، فتن، ج ١، ص ٢٣٥؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج ٤، ص ٥٩٦. از متن برخی گزارش ها چنین برمی آید که امام این جمله را در خلال جنگ صفین، هنگامی که عده ای از لشکریانش به شامیان دشنام می داده اند، ایراد نموده است. برای نمونه، ابن مبارک، جهاد، ص ١٥٢، ماجرا را این گونه گزارش کرده است:

أن رجلاً قال يوم صفين: اللهم العن أهل الشام. فقال علي: «لا تسبوا أهل الشام جما غفيرا، فإن فيهم قوماً كارهون لما ترون، وإن فيهم الأبدال»

فردی در جنگ صفین گفت: خداوندا، اهل شام را لعنت نما. پس علی گفت: همگی اهل شام را دشنام ندهید، چرا که در میان آنان گروهی هستند که به آنچه می بینید ناراضی اند، و همانا در میان آنانند ابدال.

٤١١. نک: ابن بابویه، خصال، ص ٤٠٨، در باب هشت درب بهشت:

إن للجنة ثمانية أبواب باب يدخل منه النبيون و الصديقون و باب يدخل منه الشهداء و الصالحون و باب يدخل منه سائر المسلمين ممن شهد أن لا إله إلا الله.

بهشت هشت در دارد: دری است که پیامبران و صدیقان از آن داخل می شوند، و دری است که شهدا و صالحان از آن وارد می شوند، و دری است که سایر مسلمانان از آن وارد می شود و آنان کسانی هستند که به یگانگی خدا گواهی داده اند. [برای

اهل القبلة،^{۴۱۲} یا من کانه علی فطره الاسلام^{۴۱۳} - وارد بهشت خواهند شد.^{۴۱۴} فهرست بلند شاگردان و محدثان با پیشینه‌های فرقه‌ای^{۴۱۵} متفاوت گواه روش تحکیم‌محور اوست.

این اعتقاد در تطابق است با احترامی که جعفر {ع} برای مراجع متقدم و معاصر سنت اسلامی قائل بود و نیز مدافعه‌او از تفاوت دیدگاه‌هایشان:

یک دروازه جمعیت زیادی است، اما کماکان بهتر از هیچ است!

{مترجم: متن کامل حدیث خصال به شرح زیر است: إن للجنة ثمانية أبواب باب يدخل منه النبيون و الصديقون و باب يدخل منه الشهداء و الصالحون و خمسة أبواب يدخل منها شيعتنا و محبونا فلا أزال واقفا على الصراط أدعو و أقول رب سلم شيعتي و محبي و أنصاري و من تولاني في دار الدنيا فإذا النداء من بطنان العرش قد أجيبك دعوتك و شفعت في شيعتك و يشفع كل رجل من شيعتي و من تولاني و نصرني و حارب من حاربني بفعل أو قول في سبعين ألف من جيرانه و أقربائه و باب يدخل منه سائر المسلمين ممن شهد أن لا إله إلا الله و لم يكن في قلبه مقدار ذرة من بغضا أهل البيت. { برای زمینه {این دیدگاه}، نک: کتاب سلیم بن قیس هلالی (کتابی جدلی علیه جریان عثمانی متعلق به اواخر دوره اموی، که بخش اصیل آن نمایاننده دیدگاه‌های تشیع کوفی در آن دوران است)، ج ۲، ص ۶۰۷-۶۰۸:

من وحد الله و آمن برسول الله صلى الله عليه و آله و لم يعرف ولايتنا و أخذ بجميع ما ليس بين المختلفين من الأمة فيه خلاف فهذا ناج و هذه الطبقة هم أعظم الناس و جلهم.

اما کسی که خدای یکتا را بیرستد و به رسول خدا ایمان آورد و هر آنچه را که در میان مسلمین اختلاف‌نظری در آن نیست اخذ نماید، این کس نجات‌یافته است، این گروه بیشتر مردم را تشکیل می‌دهد.

۴۱۲. طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۹. همچنین ببینید کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۷۱:

لا يزال الدين قائماً ما قامت الكعبة.

مادامی که کعبه پا برجاست، این دین پا برجا خواهد ماند.

۴۱۳. ابن بابویه، امالی، ص ۱۶۳ (همچنین ببینید: کلینی، کافی، ج ۶، ص ۶۷، که در آن تعریف مشابهی از موسی {ع}، پسر جعفر {ع}، نقل شده است، و طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۷۱، که محمد باقر {ع} ذبیحه «من دان بكلمة الإسلام» را حلال اعلام می‌کند).

۴۱۴. برقی، محاسن، ص ۱۵۸:

إنَّ الله يدخل أولئك الجنة برحمته.

خداوند آنان را به رحمتش وارد بهشت می‌کند.

همچنین این جمله درباره مسلمانان غیرشیعه را که در کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۹ نقل شده ببینید:

ولئك المحسن منهم يدخله الله الجنة بفضل رحمته.

از میان آنان، نیکوکارانشان را خداوند به فزونی رحمتش وارد بهشت می‌سازد.

همچنین گزارش‌های نقل‌شده از پیامبر در این زمینه را در بخاری، صحیح، شماره‌های ۱۳۹۶-۱۳۹۷؛ مسلم، صحیح، شماره‌های ۱۳-۱۵؛ و منابع متعدد دیگری که در پاورقی مصحح در احمد بن حنبل، مسند، ج ۱۴، ص ۲۰۵-۶، ج ۲۵، ص ۲۱۷-۲۰ و ج ۳۸، ص ۵۳۲ فهرست شده‌اند را ببینید. همچنین نک: رب، «Islamic Legal Minimalism»، ص ۱۵۳-۵۶؛ مدرسی، «Essential Islam»، ص ۳۹۸-۴۱۲.

۴۱۵. نک: طوسی، رجال، ص ۱۵۳-۳۲۸ (روی هم‌رفته ۳۲۲۴ نام). همچنین فهرستی در مزی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۷۵ و ۷۶ هست. هر دو فهرست دربردارنده نام‌های افرادی هستند که در اسناد روایات مختلفی، از جمله روایات موجود در منابع کمتر معتبر، از جعفر صادق {ع} ظاهر می‌شوند. بنابراین باید در مورد هر دو فهرست بسیار مراقب بود، زیرا بسیاری از این اسناد آشکارا ساختگی هستند؛ همان‌طور که در ادامه این فصل مستند شده است.

منصور بن حازم قال: قلت لأبي عبد الله: أخبرني عن أصحاب رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - صدقوا على محمد - صلى الله عليه وآله وسلم - أم كذبوا؟ قال: بل صدقوا. قال: قلت: فما بالهم اختلفوا؟ قال: أ ما تعلم أن الرجل كان يأتي رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - فيسأله عن المسألة فيجيبه فيها بالجواب، ثم يجيبه بعد ذلك ما ينسخ ذلك الجواب، فنسخت الأحاديث بعضها بعضاً. ٤١٦

[منصور بن حازم:] به ابو عبد الله {ع} عرض کردم: چگونه است که از شما مسئله‌ای بپرسم و به من جوابی دهید و دیگری نزد شما آید و آن مسئله را بپرسد و جواب دیگری به او می‌دهید؟ فرمود: ما به مردم، به ملاحظه بیش و کم (به اندازه عقلشان) جواب می‌دهیم، عرض کردم: به من بفرمایید اصحاب رسول خدا (صلى الله عليه وآله) از قول پیامبر راست گفته‌اند یا دروغ؟ فرمود: راست گفته‌اند. گفتم: پس چه علتی داشته که به اختلاف نقل کردند؟ فرمود: نمی‌دانی که مردی می‌آمد از پیامبر مسئله‌ای می‌پرسید و به او جوابی می‌داد و پس از آن به همان مسئله جوابی می‌داد که جواب اول را نسخ می‌کرد؟ این است که احادیث هم ناسخ یکدیگرند.

سیره نبوی مشمول نسخ در شرایط متغیر بود. ٤١٧ بنابراین یک حدیث می‌توانست در شرایطی صادر شده باشد که هنوز شرایط جدیدی که پیامبر را مجبور به صدور دستور جدیدی می‌کرد، رخ نداده است. در حالی که حدیث دیگری که به نظر مخالف اولی بود به آن شرایط جدید تعلق داشت.

عمر بن أذينة قال: كتبت إلى أبي عبد الله أسأله عن رواية الحسن البصري يرويها عن علي - عليه السلام - في عين ذات الأربع قوائم: إذا فقت ربع ثمنها؟ قال: صدق الحسن. قد قال علي ذلك. ٤١٨

[عمر بن اذینه:] به ابو عبد الله {ع} نوشتم: حسن بصری از علی {ع} روایت کرده است که اگر کسی به چشم دام و چارپا آسیب برساند آن را از حدقه خارج سازد و یا کور کند، یک چهارم بهای آن حیوان را باید غرامت بدهد. این حدیث درستی است؟ ابو عبد الله در پاسخ داد: آری، علی {ع} چنین فرموده است.

أبو خديجة قال: [قلت لأبي عبد الله] إن رجلا مات وترك أخا عبداً وأوصى له بألف درهم فأبى موالیه أن یحیزوا له. فارتفعوا إلى عمر بن عبد العزيز. فقال للغلام: أ لك ولد؟ قال: نعم! فقال: أحرار؟ قال: أحرار! فقال: ترضی من جمیع المال بألف درهم هم یرثون عمهم؟ فقال أبو عبد الله:

٤١٦. کلینی، کافی، ج ١، ص ٦٥، {ترجمه برگرفته از: ترجمه آیت‌اللهی، ج ١، ص ١٦٥}.

٤١٧. نک: مسلم، صحیح، شماره ٣٤٤. همچنین ببینید: خطیب بغدادی، الفقیه والمتفق، ج ١، ص ٣٣١-٣٣.

٤١٨. طوسی، تهذیب، ج ١٠، ص ٣٠٩، {ترجمه برگرفته از: گزیده تهذیب، ج ٥، ص ٣٩٢}.

أصاب عمر بن عبد العزيز.^{۴۱۹}

[ابو خدیجه:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: مردی مرد و برده ای از خود بر جای گذاشت که هزار درهم برای او وصیت کرد، ولی موالیان [برادر] او اجازه دریافت آن را ندادند. دو طرف پرونده را نزد عمر بن عبدالعزیز بردند. او به غلام گفت: آیا بچه داری؟ گفت: آری! گفت: آزادند؟ گفت: آزادند. گفت: خوشحال می شوی اگر هزار درهم را از عموی خود به ارث ببرند؟ ابو عبدالله {ع} گفت: «عمر بن عبدالعزیز درست گفته است.»^{۴۲۰}

ابان بن تغلب قال: قلت لأبي عبد الله: ابراهيم يزعم ان دية اليهودي و النصراني و المجوسي سواء. فقال: نعم! قال الحق.^{۴۲۱}

[ابان بن تغلب:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: ابراهیم تصور می کند که خون بهای یهودی، نصرانی و مجوسی برابر است. فرمود: آری، درست است.^{۴۲۲}

الحکم قال: قلت لأبي عبد الله: إن والدي تصدق علي بدار ثم بدا له أن يرجع فيها، وإن قضائنا يقضون انها و ليس له ان يرجع فيها و قد تصدق بها علي، و لست ادرى هل ما يقضون به علي من الصواب ام لا؟ فقال: نعم ما قضت به قضائكم و لبئس ما صنع والدك! إنما الصدقة لله عز و جل، فما جعل لله فلا رجعة فيه.^{۴۲۳}

[حکم:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: پدرم خانه ای را به من صدقه داد، و آنگاه اندیشید که در این باره رجوع کند، و قضات ما در این باره به نفع من رأی می دهند، امام فرمود: قضات شما نیکو داوری کرده اند، و هرآینه پدرت کار بدی کرده است، صدقه برای خداوند عزوجل است، پس هرچه که برای خدا صورت پذیرد، قابل بازگشت نیست.

۴۱۹. طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۴۲۰. این مورد مربوط به وضعیتی است که در آن خویشاوندان نزدیک تر، مانند برادر، به دلیل مانعی مانند شرایط بردگی نمی توانند از نوادگان ارث ببرند و بدین وسیله فرزندان خود را نیز از ارث بردن از متوفی (در اینجا عمویشان) منع کنند.

۴۲۱. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۳۰۹، [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروغ کافی، ج ۱۰، ص ۲۱۸].

۴۲۲. ابراهیم بن یزید نخعی، فقیه برجسته عراق (د. ۹۶).

۴۲۳. ابن بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۱۸۳ [مترجم: در این آدرس یافت نشد، ولی در همین کتاب، ص ۲۴۷ قابل مشاهده است]، [ترجمه برگرفته از: کتاب من لا یحضره الفقیه، ترجمه بلاغی و غفاری، ج ۶، ص ۱۱۳].

زرارة قال: [سالت ابا عبد الله عما] يروى الناس ان الصلاة في جماعة افضل من صلاة الرجل وحده بخمسة وعشرين صلاه؟ فقال: صدقوا. ٤٢٤

[زرارة]: [از ابو عبدالله {ع} در اين باره سوال کردم که مردم [اکثریت اهل سنت] روایت می کنند که نماز به جماعت بیست و پنج بار برتر از نمازی است که فرد به تنهایی بخواند، آیا این روایت درست است؟ فرمود: راست گفته اند. ٤٢٥

عبد الله بن سنان قال: شهدت صلاة المغرب ليلة مطيرة في مسجد رسول الله -صلى الله عليه و آله وسلم- فحين كان قريبا من الشفق نادوا و أقاموا الصلاة فصلوا المغرب، ثم أهلوا الناس حتى صلوا ركعتين، ثم قام المنادي في مكانه في المسجد فأقام الصلاة فصلوا العشاء، ثم انصرف الناس إلى منازلهم. فسألت أبا عبد الله {ع} عن ذلك فقال: نعم! قد كان رسول الله -صلى الله عليه و آله وسلم- يعمل هذا. ٤٢٦

عبدالله بن سنان گوید: در يك شب بارانی برای نماز مغرب در مسجد رسول خدا حاضر شدم. نزدیک به شفق بود که اذان گفتند و نماز برپا شد. نماز مغرب را خواندند، آنگاه به مردم مهلت دادند تا دو رکعت نافله را نیز خواندند، سپس مؤذن برخاست و در همان جا «قد قامت الصلاة» گفت و مردم نماز عشا را به جای آوردند. سپس به خانه های خود بازگشتند. از امام درباره این ماجرا پرسیدم. فرمود: آری، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز چنین می کرد.

رویکرد جعفر صادق {ع} نسبت به اصحاب و نسل بعدی آن ها از رویکرد جدّ جعفر {ع}، علی بن الحسین زین العابدین (ع) نشئت می گیرد که در دعای او آمده است:

اللهم و أتباع الرسل و مصدقوهم من أهل الأرض... في كل دهر و زمان أرسلت فيه رسولا، و أقت لأهله دليلا، من لدن آدم إلى محمد -صلى الله عليه و آله-... فاذكرهم منك بمغفرة و رضوان.
اللهم و أصحاب محمد خاصة الذين أحسنوا الصحابة، و الذين أبلاوا البلاء الحسن في نصره... و استجابوا له... فلا تنس لهم اللهم ما تركوا لك و فيك، و أرضهم من رضوانك... اللهم و أوصل إلى

٤٢٤. کلینی، کافی، ج ٣، ص ٣٧١.

٤٢٥. بخاری، صحیح، شماره ٦٤٦ (قس: شماره ٦٤٥ و مسلم، صحیح، شماره ٦٥٠: بیست و هفت بار [سبعة وعشرين]: بخاری، شماره ٤٧٧ و مسلم، شماره ٦٤٩: بیست و چند بار [بضعاً وعشرين]، محتملاً یکی تحریف شده دیگری است).
٤٢٦. کلینی، کافی، ج ٣، ص ٢٨٦، [ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ٢، ص ٦٦].

التابعين لهم بإحسان الذين يقولون: ربنا اغفر لنا و لإخواننا الذين سبقونا بالإيمان خير جزائك.^{۴۲۷}

پروردگارا! سلام بر جمیع پیامبران و رسولان و تصدیق کنندگانشان از اهل زمین... در هر زمانی برای اهل آن روزگار، از زمان آدم تا پیغمبر خاتم، حضرت محمد، راهنمایانی فرستادی... همه آن‌ها را از روی لطف و احسان خویش به مغفرت و خشنودی یاد فرما. خداوند از یاد مبر اصحاب گرامی محمد (صلی الله علیه و آله) را که نیکوترین اصحاب بودند و آنان را که در یاری او با امتحان نیکو آزموده گردیدند، و اجابتش کردند، خدایا آن‌ها را هم از یاد نبر (و مشمول درود و رحمت خاص خود بگردان). پروردگارا! آنچه را که برای رضای تو و در راه احیای دین تو از آن چشم پوشیدند، از کرم خویش به آن‌ها عطا فرما... خیر و نیکی رسان بر آنان که از اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) پیروی کرده‌اند. آنان که می‌گویند «خدایا تو از لطف و کرم خویش، به ما و به برادران ایمانی که بر ما در ایمان به پیامبرت سبقت گرفتند، آمرزش و مغفرت و بهترین جزا را عطا فرما.»^{۴۲۸}

برخلاف برخی از مسلمانان در آن زمان که با کسی که به گروه خودشان نبود و دارای گرایش‌های اعتقادی متفاوتی بودند نماز نمی‌خواندند،^{۴۲۹} جعفر صادق با سایر مسلمانان در نماز جمعه شرکت می‌کرد^{۴۳۰} و اصرار داشت که پیروانش در نماز حاضر شوند^{۴۳۱} و در رویدادهای اجتماعی بدنه اصلی جامعه مسلمانان شرکت کنند:

الحسين بن سعيد عن أبي علي قال: قلت لأبي عبد الله: إن لنا إماما مخالفا و هو يبغض أصحابنا كلهم. قال: ما عليك من قوله و الله لئن كنت صادقا لأنت أحق بالمسجد منه فكن أول داخل و آخر خارج و أحسن خلقك مع الناس و قل خيرا.^{۴۳۲}

[حسین بن سعید:] به ابوعبدالله گفتم: ما یک امام جماعت مخالف داریم که از همه اصحاب ما بیزار است. گفت: «چرا باید به حرف او اهمیت بدهی؟ به خدا سوگند اگر راست می‌گویی، بیش از او بر مسجد حق داری. نخستین کسی باش که وارد [مسجد] می‌شود و آخرین نفری که خارج می‌گردد،

۴۲۷. علی بن حسین زین العابدین {ع}، صحیفه کامله سجاده، دعای شماره ۴، [ترجمه برگرفته از: صحیفه کامله سجاده، ترجمه غرویان و ابراهیمی، ج ۱، ص ۴۵].

۴۲۸. سوره حشر، آیه ۱۰.

۴۲۹. برای دیدگاه‌های مختلف درباره این مسئله، نک: ابن قدامه، مغنی، ج ۳، ص ۱۷-۱۸.

۴۳۰. برای نمونه، نک: طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۳۶۲.

۴۳۱. در جامعه اولیه گرایشی به این نقطه نظر وجود داشت؛ چنان‌که در حدیثی در دارقطنی، سنن، ج ۲، ص ۴۰۲ (همچنین نک: طبرانی، معجم کبیر، ج ۱۲، ص ۴۴۷ و منابع دیگری که در پاورقی مصحح در هبثی، مجمع الزوائد، ج ۴، ص ۵۰۰-۵۰۱ فهرست شده‌اند) بازتاب یافته:

صلّوا علی من قال لا إله إلا الله و صلّوا خلف من قال لا إله إلا الله.

بر کسی که لا اله الا الله می‌گوید نماز میت بخوانید، و در نماز به کسی که لا اله الا الله می‌گوید اقتدا کنید.

۴۳۲. طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۵۵.

رفتار خود را با مردم اصلاح کن و نیکو سخن بگو».

معاویه بن وهب عن أبي عبد الله: سألته عن الرجل يؤم القوم وأنت لا ترضى به في صلاة يجهر فيها بالقراءة؟ فقال: إذا سمعت كتاب الله يتلى فأنصت له. قلت: فإنه يشهد علي بالشرك. قال: إن عصى الله فأطع الله. فرددت عليه فأبى أن يرخص لي.^{۴۳۳}

[معاویه بن وهب:] از ابوعبدالله درباره مردی که مردم را در نماز رهبری می‌کند، ولی تو در مورد او احتیاط داری، سوال کردم. در نمازی که به صورت جهری قرائت می‌کند چه باید کرد؟^{۴۳۴} فرمود: «هرگاه کتاب خدا را می‌شنوی، سکوت کن». من گفتم: او شرک را به من تقصیر دارد [او شهادت می‌دهد که من مشرکم] فرمود: اگر خدا را نافرمانی کرد، باید خدا را اطاعت کنید. من آنچه را که به او گفتم تکرار کردم، اما او از معافیت دادن به من امتناع کرد.^{۴۳۵}

معاویه بن وهب قال: قلت لأبي عبد الله {ع}: كيف ينبغي لنا أن نصنع في ما بيننا وبين قومنا و في ما بيننا وبين خلطانا من الناس [من ليسوا على امرنا]؟ قال: تنظرون إلى أئمتكم الذين تقتدون بهم فتصنعون ما يصنعون، فوالله انهم ليعودون مرضاهم، ويشهدون جنازتهم، و يقيمون الشهادة لهم و عليهم، و يودون الأمانة اليهم.^{۴۳۶}

[معاویه بن وهب:] به ابوعبدالله {ع} گفتم: ما در میان خود و هم مذهببان خود و با مردم دیگری که با ما مراوده دارند شایسته است چه کنیم؟ فرمود: به ائمه‌تان نگاه کنید و همان کار را انجام دهید که آن‌ها انجام می‌دهند، و بیمارانشان را عیادت کنید، بر سر جنازهٔ مرده‌هایشان حاضر شوید، گواهی حق بر سود

۴۳۳. طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۳۵. قس: ابن بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۲۴۹:

لا تصل خلف من يشهد عليك بالكفر و لا خلف من شهدت عليه بالكفر.

پشت سر کسی که تو را تکفیر می‌کند و نیز هر کسی که تو او را کافر می‌دانی نماز مگذار.

آموزه‌های متفاوت طبعا به خاطر تفاوت شرایط بوده است.

۴۳۴. مسئله مورد بحث آن است که وقتی امام جماعت آیات قرآنی را در نماز اشتباه می‌خواند، آیا فرد می‌بایست قرائت این آیات را به آرامی تکرار کند یا آنکه این امام، به دلیل ناکافی بودن دانش دینی، شایسته اقتدا کردن نیست، همان‌گونه که در ابواب فقهی در باب نماز آمده است. برای موارد بیشتر ببینید: کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۷۷

۴۳۵. محل بحث در این پرسش، همچنان که در ابواب عبادات فقه به آن پرداخته شده، این است که آیا نمازگزار موظف است قرائت نماز را در هنگامی که امام جماعت آن را به درستی ادا نمی‌کند، و یا از لحاظ دینی صلاحیت اقامهٔ نماز را ندارد، به آرامی تکرار کند؟ همچنین نک: کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۷۷.

۴۳۶. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۳۵ و ۶۳۶ (دو تحریر اندکی متفاوت از یک متن واحد)، {ترجمه برگرفته از: اصول کافی، ترجمهٔ کمره‌ای، ج ۶، ص ۴۸۳}.

و زیانشان بدهید و امانت آن‌ها را بپردازید.

اسحاق بن عمار قال: قال لي أبو عبد الله: يا إسحاق! أتصلي معهم في المسجد؟ قلت: نعم! قال: صل معهم فإن المصلي معهم في الصف الأول كالشاهر سيفه في سبيل الله^{۴۳۷}

[اسحاق بن عمار: ابو عبدالله {ع} به من فرمود: یا اسحاق! آیا در مسجد با مردم نماز می‌خوانی؟ گفتم: بله! فرمودند: با آن‌ها نماز بخوان، پس هرکس با آن‌ها در صف اول نماز بخواند، مانند کسی است که در راه خدا اسلحه به دست بگیرد.

الْحَلِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: مَنْ صَلَّى مَعَهُمْ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ كَانَ كَمَنْ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ^{۴۳۸} [في الصف الأول]^{۴۳۹}

[عبیدالله حلبی: ابو عبدالله {ع} فرمود: هرکس با ایشان در صف اول نماز گزارد، همانند کسی است که پشت سر رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در صف اول نماز گزارده است.

زمانی که متوجه شد عده‌ای از پیروانش مسجد را ترک کردند و با مسلمانان دیگر در نماز شرکت نکردند، از طریق یکی از یاران خود این پیام خشمگینانه را برای آن‌ها فرستاد:

عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: يَا يُونُسُ! قُلْ لَهُمْ: يَا مَوْلَانَا! قَدْ رَأَيْتُ مَا تَصْنَعُونَ. إِذَا سَمِعْتُمُ الْأَذَانَ اخْذُوا نِعَالَكُمْ وَخَرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ^{۴۴۰}؟

[یونس بن یعقوب: ابو عبدالله {ع} به من فرمود: یا یونس! به آن‌ها بگو: ای کسانی که دل‌هایتان با هم الفت دارد! من دیدم شما چه کردید. هنگامی که اذان را شنیدید نعلین‌هایتان را برداشتید و از مسجد خارج شدید^{۴۴۱}

۴۳۷. طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۲۷۷.

۴۳۸. کلینی، کافی، ج ۳، ص ۳۸۰، {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۲، ص ۲۶۹}.

۴۳۹. ابن بابویه، امالی، ص ۴۴۹؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۱ {مترجم: در این آدرس یافت نشد. اما به نظر می‌رسد منبع نویسنده همین حدیث در ص ۳۸۲ از همین کتاب است}.

۴۴۰. کشی، رجال، ۳۸۸.

۴۴۱. منظور از این: المؤلفة قلوبهم، است، که عنوانی است که در سوره توبه، آیه ۶۰ برای اشاره به گروه معینی از غیر مسلمانان در دوره آغازین اسلام که در کنار جامعه مسلمانان زندگی می‌کردند به کار رفته.

سَعِيدُ الْأَعْرَجِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ {ع} وَهُوَ مُغْضَبٌ وَعِنْدَهُ نَفَرٌ مِنْ أَصْحَابِنَا وَهُوَ يَقُولُ: تَصَلُّونَ قَبْلَ أَنْ تَزُولَ الشَّمْسُ؟ وَهُمْ سَكَوتٌ فَقُلْتُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ! مَا نَصَلِي حَتَّى يُؤْذَنَ مُؤْذَنَ مَكَّةَ، قَالَ: فَلَا بَأْسَ. أَمَّا إِنَّهُ إِذَا أَذِنَ فَقَدْ زَالَتِ الشَّمْسُ. ٤٤٢

[سعید اعرج:] بر ابوعبدالله {ع} وارد شدم درحالی که ناراحت بودند. گروهی از اصحاب ما با ایشان نشستند و ایشان به آن‌ها می‌فرمود: قبل از اینکه خورشید اوج خود را بگذراند نماز می‌خوانید؟ و آن‌ها ساکت بودند. من گفتم: خداوند تو را در راه راست بدارد! ما نماز نمی‌خوانیم مگر این که مؤذن مکه اذان بگوید. امام گفت: اگر این گونه است اشکالی ندارد. بدان که وقتی مؤذن اذان می‌گوید، سپس خورشید از اوج خود رد می‌شود.

ذَرِيحُ الْحَارَبِيِّ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ: صَلِّ الْجُمُعَةَ بِأَذَانِ هَوْلَا فَانْهَمِ أَشَدَّ شَيْ مَوَاطِبَهُ عَلَى الْوَقْتِ. ٤٤٣

[ذریح محاربی:] ابوعبدالله {ع} به من فرمود: نماز جمعه را هنگام اذان اینان بخوان، آن‌ها پایبندترین به زمان هستند.

برخی از پیروان او در مکه و مدینه در نماز جماعت شرکت نمی‌کردند، زیرا نمازشان را نصف می‌کردند - که مسافران باید انجام دهند. با این حال، آن‌ها تمایلی به شکستن صفوف نماز با پایان دادن و رفتن زودهنگام نداشتند. طبق فقه جعفری، مسلمان حق دارد در دو حرم مکه و مدینه، یک نماز کامل یا مختصر بخواند. امام به پیروان خود دستور داد که گزینه اول را انتخاب کرده و نماز را تمام بخوانند تا بدون مشکل در نمازهای جماعت شرکت کنند.

مَعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ التَّقْصِيرِ فِي الْحَرَمَيْنِ وَالتَّمَامِ. فَقَالَ: لَا تَمُّ حَتَّى تَجْمَعَ عَلَى مَقَامِ عَشْرَةِ أَيَّامٍ. فَقُلْتُ: إِنْ أَصْحَابِنَا رَوَوْا عَنْكَ أَنَّكَ أَمَرْتَهُمْ بِالتَّمَامِ. فَقَالَ: إِنْ أَصْحَابُكَ كَانُوا يَدْخُلُونَ الْمَسْجِدَ فَيَصَلُّونَ وَيَأْخُذُونَ نَعَالَهُمْ وَيَخْرُجُونَ وَالنَّاسُ يَسْتَقْبِلُونَهُمْ يَدْخُلُونَ الْمَسْجِدَ لِلصَّلَاةِ: فَأَمَرْتَهُمْ بِالتَّمَامِ. ٤٤٤

[معاویه بن وهب:] از ابوعبدالله {ع} در مورد خواندن نماز به صورت کامل یا شکسته در حرمین شریفین

٤٤٢. عیاشی، تفسیر، ج ٣، ص ٧٢.

٤٤٣. طوسی، تهذیب، ج ٢، ص ٢٨٤ (همچنین ابن بابویه، فقیه، ج ١، ص ١٨٩، بدون سند). برای یک مورد مشابه، نک: طوسی، امالی، ج ٥، ص ٢٠٧، که در آن یکی از پیروان جعفر {ع} از او درباره خرید گوسفند قربانی در عرفات از فردی غیرشیعه می‌پرسد که در مواردی که نمی‌توان احراز کرد که آیا او شرایط فقهی پرورش آماده‌سازی حیوان برای قربانی را رعایت کرده است یا نه، چه باید کرد. امام در پاسخ می‌گوید: «آن‌ها دروغ نمی‌گویند. از گوسفند آن‌ها برای قربانی استفاده کنید.» (همچنین برای یک مورد دیگر، نک: کلینی، کافی، ج ٤، ص ٥٠٨).

٤٤٤. طوسی، تهذیب، ج ٥، ص ٤٢٨، و تحریر دیگری از آن در ابن بابویه، علل الشرائع، ج ٢، ص ١٣٩.

پرسیدم. ایشان فرمود: [شما بهتر است] نماز را کامل نخوانی، مگر اینکه قصد ده روز ماندن کنی. گفتیم: اصحاب ما خبر داده‌اند شما به آن‌ها فرمان داده‌اید نمازشان را کامل بخوانند. فرمود: اصحاب شما وارد مسجد می‌شدند، نمازشان را می‌خواندند، سپس نعلین‌هایشان را برداشته و می‌رفتند، هنگامی که مردم برای نماز به مسجد می‌آمدند، پس به آن‌ها دستور دادم تا نمازشان را کامل بخوانند.

مسلمانان در زمان جعفر هنوز می‌توانستند یکدیگر را بپذیرند و تنوع را در جامعه خود تحمل کنند، گرایشی که تا حدودی در سراسر دوره اولیه اسلامی، به‌ویژه در کوفه ادامه داشت. تعدادی از گزارش‌های جعفر صادق حاکی از آن است که او این نگرش را تشویق کرده است. برای مثال، یکی از پیروان عراقی او در حیره، در نزدیکی کوفه، درست پس از تسلط عباسیان با او ملاقات کرد و به بحثی اشاره کرد که او و شیعیانش در مورد یک گروه مسلمان گمنام داشتند:

ثم جرى ذكر قوم فقلت: جعلت فداك! إنا نتبرأ منهم. إنهم لا يقولون ما نقول. فقال: يتولونا ولا يقولون ما تقولون، تبرءون منهم؟ قلت: نعم! قال: فهو ذا عندنا ما ليس عندكم فينبغي لنا أن نتبرأ منهم؟ قلت: لا، جعلت فداك! ما نفعل؟ قال: فتولوهم ولا تبرءوا منهم.^{۴۴۵}

سپس ذکر گروهی به میان آمد و من گفتم: فدایت شوم! ما از آن‌ها بیزاریم، آن‌ها معتقد به عقیده ما نیستند، فرمود: آن‌ها ما را دوست دارند و آنچه شما عقیده دارید، عقیده ندارند. آیا شما از آن‌ها بیزارید؟ گفتم: آری، فرمود: در این صورت نزد ما هم چیزهایی هست که نزد شما نیست، پس سزاوار است که ما هم از شما بیزار باشیم؟ گفتم: نه، قربانت! پس چه کنیم؟ فرمود: آن‌ها را دوست بدارید و از آن‌ها بیزار نباشید.

محقق زیدی معتزلی قرن سوم کوفه، محمد بن منصور مرادی این عقیده را در کتابی به نام کتاب الجملة و الألفة توضیح داده است.^{۴۴۶} او در ادامه، روحیه پذیرش و تنوع را که به برکت تعالیم و پیشینه پیشینیان در شهرش وجود داشت، و همچنین تجربه قبلی خود با علمای کوفی، بیان می‌کند:

رأيت أحمد بن عيسى يترحم على من يقول بخلق القرآن ومن لا يقول به. ورأيت المتفرقين وعاشت المختلطين من الخاصة والعامة من علماء آل الرسول وأهل الفضل منهم ومن غيرهم من أهل العلم والفضل من الشيعة الموجبين لإنكار المنكر وحيطة الدين فما رأيتهم يكفر بعضهم بعضاً ولا يستحلون ذلك ولا يتبرأ بعضهم من بعض، بل قد رأيت بعضهم يتولى بعضاً ويترحم عليه بعد المعرفة منهم بخالفة بعضهم لبعض. وقد عاشرت رؤساء المعتزلة ومن لا أحصى منهم ممن يقول بهذا القول (يعني

۴۴۵. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۴۳ {ترجمه برگرفته از: اصول کافی، ترجمه کمرهای، ج ۴، ص ۱۴۳}.

۴۴۶. این کار به‌صورت کامل باقی نمانده است، ولی گفته می‌شود که عمده مطالب آن توسط یکی از محققین قرن پنجم در کوفه به نام ابوعبدالله علوی، به‌صورت ضمیمه‌ای بر کتاب الجامع الکافی‌اش نقل شده است.

خلق القرآن)، منهم جعفر بن حرب وجعفر بن مبشر الثقفي ومحمد بن عبد الله الإسكافي، فما سألتني أحد منهم قط عما يختلف الناس فيه ولا كاشفوني عن شيء من ذلك. وكذلك سمعنا عن إبراهيم بن عبد الله أنه سئل عن معنى ما يختلف الناس فيه على مذاهب، فلم يجبه وقال: أعينوني على ما اجتمعنا عليه حتى نتفرغ فيه لما اختلفنا. وروي عن جعفر الصادق أنه قال: ألزم ما اجتمع عليه المتفرقون.^{۴۴۷}

من دیدم احمد بن عیسی^{۴۴۸} ارا دیدم که از خدا می خواست که رحمت خود را شامل حامل کسانی که قائل به مخلوق بودن قرآن بودند و همچنین کسانی که این دیدگاه را رد می کردند بکند. و در میان علمای خاصه و عامه آل پیامبر و همچنین افراد اهل فضل از آن ها و دیگر اهل علم و فضل شیعه افرادی را دیدم که با هم بر سر وجوب نهی از منکر و محافظت از دین اختلاف داشتند. با این حال، ندیدم که یکدیگر را تکفیر کنند یا چنین کاری را جایز بشمارند. بعلاوه، ندیدم که از یکدیگر تبری بجویند. در عوض، دیدم که یکدیگر را حمایت کرده و از خداوند برای طرف مقابل طلب رحمت می کردند، با اینکه به اختلاف موجود بین شان واقف بودند. همینطور با سران معتزلی و تعداد بیشماری از دیگر افراد معتزلی که به این دیدگاه [که قرآن مخلوق است] قائل بودند معاشرت داشتیم. مثلاً جعفر ابن حرب، جعفر ابن مبشر ثقفی، و محمد ابن عبدالله اسکافی.^{۴۴۹} هیچکدام هرگز در مورد مسائل مورد اختلاف بین افراد از من چیزی نپرسید و تلاشی هم برای کشف باورهای من در مورد چنان مسائلی نکرد. همچنین این اندازه از ابراهیم بن عبدالله^{۴۵۰} شنیده ایم که به سوالی در مورد مسائل مورد اختلاف بین افراد مکاتب مختلف پاسخ نداد و گفت «مرا در مورد مسائلی که همه ی ما بر آن توافق داریم حمایت کنید تا زمانی که وقت فراغت برای پرداختن به مسائلی که در موردشان اختلاف داریم پیدا کنیم.» همین طور از جعفر الصادق نقل شده که گفته «به آنچه گروه های مختلف بر آن توافق دارند پایبند باشید.»^{۴۵۱}

۴۴۷. ابن وزیر، ترجیح أسالیب القرآن، ص ۲۷-۳۱.

۴۴۸. احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین، از مراجع اصلی حدیث زیدی. متوفای سال ۲۴۷

۴۴۹. این افراد سه تن از متکلمین سرآمد در جماعت معتزلی بغداد در نیمه ی اول قرن سوم بودند. جعفر بن حرب در سال ۲۳۶، جعفر بن مبشر در سال ۲۳۴، و اسکافی در سال ۲۴۰ از دنیا رفتند.

۴۵۰. ابراهیم بن عبدالله بن حسن، برادر نفس زکیه، که رهبری قیام علیه منصور عباسی را نیز بر عهده داشت. او در سال ۱۴۵ کشته شد.

۴۵۱. برای روایتی که از جعفر صادق {ع} در پایان این نقل گزیده آمده است، به توصیه او به یکی از شاگردان نزدیکش، جمیل بن دراج النخعی (در مورد او نک: مدرسی، Tradition and Survival، ج ۱، ص ۳۰۷-۸)، منقول در کشی، رجال، ص ۲۵۱ مراجعه کنید:

یا جمیل! لا تحدّث أصحابنا بما لم یجمعوا علیه.

ای جمیل! با اصحاب ما درباره آن چه که بر سر آن اجماع ندارند، گفت و گو نکن.

در باره جعل حدیث

پدیده‌ای شایع در فضای فرقه‌زده دو قرن ابتدایی اسلام، جعل روایات به نام پیامبر و افراد مهم در سنت اسلامی بود - مشکلی که حوزه حدیث را از همان ابتدا دچار مشکلات وخیم کرده است.^{۴۵۲} احادیث جعلی راه خود را به فرهنگ اسلامی باز کردند و وارد منابع حدیثی شدند.^{۴۵۳} جعفر صادق {ع} همانند پدران خود دائماً از این پدیده شکایت و آن را محکوم می‌کرد. در ادامه چند مورد از واکنش‌های او نسبت به این مسئله آمده است:

قیل لأبي عبد الله: ان الناس يقولون ان القرآن نزل على سبعة احرف، فقال: كذبوا. نزل حرف واحد من عند رب واحد على نبي واحد.

به ابو عبدالله {ع} گفته شد: مردم می‌گویند قرآن به هفت شکل نازل شده است. او فرمود: دروغ گفته‌اند. فقط به یک شکل از نزد پروردگار واحد بر یک نبی نازل شد.^{۴۵۴}

الفضل بن أبي قرة قال: قلت لأبي عبد الله: هؤلاء يقولون إن كسب المعلم سمحت. فقال: كذبوا أعداء الله! إنما أرادوا أن لا يعلموا [اولادهم] القرآن. ولو أن رجل اعطى المعلم دية ولده لكان للمعلم حلالاً.^{۴۵۵}

[فضل بن ابی قره:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: این مردم می‌گویند دستمزدی که معلم در قبال تدریس خود دریافت می‌کند اشکال دارد. فرمود: دروغ می‌گویند دشمنان خدا! آن‌ها می‌خواهند از یاد دادن قرآن به فرزندان خود اجتناب کنند، اگر یکی حتی به یک معلم [به ارزش] خون بهای فرزندش نیز بدهد، برای معلم حلال خواهد بود تا آن را بگیرد.

۴۵۲. این پدیده بسیار زود در زندگی جامعه اسلامی رخ نمود. برای نمونه ببینید: مقدمه مسلم، صحیح، (ص ۱۳ از [چاپ] قاهره، ویراست [۱۹۵۵])، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، که در آن مسلم از ابن عباس چنین نقل می‌کند: إنا كنا نحدث عن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) إذ لم يكن يكذب عليه، فلما ركب الناس الصعب والذلول، تركنا الحديث عنه.

ما تا هنگامی که بر پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وسلم) دروغ بسته نمی‌شد از ایشان حدیث نقل می‌کردیم. اما، وقتی مردم شروع کردند به گشتن همه‌جا [برای یافتن هر چیزی که به او نسبت داده شده باشد]، نقل حدیث از او را ترک نمودیم. ۴۵۳. از جمله ببینید، ابن‌عبدالبر، تمهید، ج ۱، ص ۴۴ تا ۵۵، که در آن او تخمین می‌زند حدود دوازده‌هزار حدیث منسوب به پیامبر جعل و بین مردم دست‌به‌دست شده است.

۴۵۴. سیاری، قرائات، ص ۶، با تحریری در کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۳۰.

۴۵۵. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۲۱، و با اقتباس‌هایی از یک تحریر کمی متفاوت از همین حدیث در ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۹۹.

عبد الرحمن بن أبي عبد الله قال: قلت لأبي عبد الله (ع): إن ناسا من هؤلاء القصاص يقولون إذا حج رجل حجة ثم تصدق و وصل كان خيرا له. قال: كذبوا. لو فعل هذا الناس لعطل هذا البيت. إن الله جعل هذا البيت ﴿قِيَامًا لِلنَّاسِ﴾.^{۴۵۶}

[عبد الرحمن بن ابی عبدالله: به ابو عبدالله {ع} گفتم: برخی از این قصه گوها [واعظان خیابانی] می گویند اگر مردی یکبار حج را انجام دهد سپس [به دیگران] صدقه دهد [از اینکه دوباره حج بگذارد] برای او بهتر است. فرمود: دروغ گفته اند. اگر مردم این کار را انجام می دادند، این خانه [ی خدا] تعطیل می شد، خدا این خانه را (استقراری برای بشریت) ساخته است.^{۴۵۷}

عبد الأعلى قال: سألت أبا عبد الله عن الغناء و قلت: إنهم يزعمون أن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - رخص في أن يقال: «جئناكم جئناكم، حيونا حيونا نحكم» فقال: كذبوا. إن الله عز وجل يقول- ﴿و ما خلقنا السماوات و الأرض و ما بينهما لاعين﴾.^{۴۵۸}

[عبد الاعلی بن اعین: از ابو عبدالله {ع} در مورد غنا {آواز خواندن} پرسیدم؛ آن ها ادعا می کنند که رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - به مردم اجازه داد تا آهنگ؛ «به سوی تو می آییم، به سوی تو می آییم، درود بر ما، درود بر ما، درود بر تو» را بخوانند. فرمود: دروغ گفته اند. خداوند عزوجل می فرماید: (ما آسمان ها و زمین را بیهوده نیافریدیم).^{۴۵۹}

عثمان بن عيسى عن شيخ من أهل المدينة قال: سألت أبا عبد الله {ع} عن الرجل يشرب الماء فلا يقطع نفسه حتى يروى؟ قال: و هل اللذة إلا ذاك؟ قلت: فإنهم يقولون «إنه شرب الهيم». قال: كذبوا. إنما «شرب الهيم» ما لم يذكر اسم الله عز و جل عليه.^{۴۶۰}

[عثمان بن عیسی: از ابو عبدالله {ع} در مورد مردی پرسیدم که تا زمانی که سیراب می شد مدام آب می خورد؟ فرمود: آیا لذتی جز این وجود دارد؟ گفتم: آن ها می گویند: این گونه آشامیدن، به مانند آشامیدن شتر تشنه [محکوم شده]^{۴۶۱} در قرآن ۵۶:۵۵ است! فرمود: دروغ گفته اند. همانا آشامیدن شتر

۴۵۶. ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۳۷.

۴۵۷. فراز نتیجه گیری بخشی از قرآن، آیه ۹۷ سوره مائده است.

۴۵۸. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۳.

۴۵۹. آیه ۱۶ سوره انبیاء.

۴۶۰. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۸۴، [ترجمه برگرفته از: فروع کافی، ج ۸، ص ۲۶۱].

۴۶۱. برای نظرات آرا متقدم علیه این عمل، نک: ابن ابی شیبہ، مصنف، ج ۸، ص ۱۵۹.

تشنه، آشامیدنی است که نام خداوند بر آن ذکر نشده باشد.

محمد بن فیض قال: قلت لابی عبد الله {ع}: ان هولاء يقولون ان العدس قدس عليه ثمانون نبيا. قال: كذبوا.^{۴۶۲}

[محمد بن فیض:] به ابو عبدالله گفتم «این افراد ادعا می کنند که هشتاد پیامبر عدس را به عنوان چیزی مقدس تبرک کرده اند.»^{۴۶۳} او پاسخ داد «دروغ می گویند.»

عبد الصمد بن البشير قال: ذكر عند ابي عبد الله {ع} بدء الاذان و ان رجلا من الانصار راى في منامه الاذان فقصه على رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - وامره رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - ان يعلمه بلالا. فقال: كذبوا.^{۴۶۴}

[عبد الصمد بن بشیر:] در محضر ابو عبدالله {ع} ذکر کردی از منشاء اذان رفت و [این روایت] هم ذکر شد که مردی از انصار اذان را در رویا شنیده و رویای خود را برای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده و پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به او گفته اذان را به بلال بیاموزد. او [جعفر الصادق] گفت «دروغ می گویند»^{۴۶۵}

سبابة عن أبي عبد الله قال: سأله رجل فقال له: جعلت فداك! أسمع قوما يقولون إن الزراعة مكروهة. فقال له ازرعوا و اغرسوا، فلا والله ما عمل الناس عملا أحل ولا أطيّب منه.^{۴۶۶}

مردی از ابو عبدالله {ع} پرسید: فدایت گردم از گروهی می شنوم که می گویند زراعت کراهت دارد. امام به او فرمود: بکارید و نهال بنشانید، سوگند به خدا آدمیان کاری حلال تر و پاک تر از زراعت انجام

۴۶۲. برقی، محاسن، ص ۵۰۴؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۴۴ (قس: برقی، ص ۵۰۵؛ کلینی، ج ۶، ص ۳۴۲).
 ۴۶۳. برای دیدن گزارش های سنی در این باره، که معمولاً به جای هشتاد پیامبر، هفتاد پیامبر را عنوان نموده اند، و یکی از آنها منسوب به جعفر صادق {ع} است (!)، ببینید: ابن جوزی، موضوعات، ج ۳، ص ۱۱۳-۱۱۴؛ فتنی، تذکرة الموضوعات، ص ۱۴۷، و مجموعه های کهن حدیثی که در این دو کتاب به آنها ارجاع داده شده.
 ۴۶۴. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۲۸۵.
 ۴۶۵. همچنین نک: عبارت جعفر صادق {ع} در کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۸۲، که در آن او افرادی را که [تشریع] اذان را به یک رؤیا نسبت می داده اند سرزنش می کند و می گوید: «دین خدا عزت مندتر از آن است که در خواب دیده شود.» این نکته در فصل ۳ بیشتر بحث خواهد شد.
 ۴۶۶. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۲۶۰.

عمرو بن سفیان الجرجانی رفع إلى أبي عبد الله {ع} قال: قال: سال احد فقال: ما لك لا تخرج؟ قال: اليوم الأحد. قال: و ما للأحد؟ قال: للحديث الذي جاء عن النبي - صلى الله عليه وآله و سلم: «احذروا حد الأحد فإن له حدا مثل حد السيف». قال: كذبوا! كذبوا! ما قال ذلك رسول الله. ۴۶۸

[عمرو بن سفیان جرجانی:] ابو عبدالله {ع} از یکی از اصحابش پرسید: چرا به سفرهایت نمی‌روی؟ عرض کرد: قربانت شوم امروز یک‌شنبه است. فرمود: مگر یک شنبه چه عیبی دارد؟ عرض کرد: برای روایتی که از پیغمبر رسیده است که فرمود: «از روز یک شنبه بترسید که دمی همچون دم شمشیر دارد.» ۴۶۹ فرمود: دروغ گفتند رسول خدا چنین حدیثی نفرموده است.

عبید بن زرارۃ قال: قلت لأبي عبد الله: إن الناس يروون أن عليا كتب إلى عامله بالمدائن أن يشتري له جارية فاشترها وبعث بها إليه، وكتب أن لها زوجا، فكتب إليه علي أن يشتري بضعها، فاشتره. قال: كذبوا على علي. ألي يقول هذا؟ ۴۷۰

[عبید بن زرارۃ:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: مردم روایت می‌کنند که علی {ع} به کارگزار خود در مدائن نامه نوشت تا برای او کنیزی بخرد، کارگزار کنیزی خرید و برای حضرتش فرستاد و در نامه‌ای نوشت که این کنیز شوهر دارد. حضرت علی علیه السلام مجدداً به کارگزار خود نوشت تا حق همبستری با کنیز را از شوهرش خریداری کند، و او چنین کرد (آیا این روایت درست است؟) فرمود: آنان بر حضرت علی علیه السلام دروغ بسته‌اند، آیا علی {ع} چنین می‌گوید؟ ۴۷۱

۴۶۷. نک: یحیی بن آدم، خراج، ص ۸۰؛ شیبانی، اکتساب، ص ۳۶-۷؛ بخاری، صحیح، شماره ۶۹۱۲؛ ابوداود، سنن، شماره ۳۴۶۲؛ همچنین ببینید ابن حزم، مَحَلِّی، ج ۸، ص ۲۱۰؛ سرخسی، اصول، ج ۱، ص ۱۰۸، ج ۲، ص ۲۹۲؛ ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۳۳۶.

۴۶۸. ابن بابویه، خصال، ص ۳۸۳ [ترجمه برگرفته از: ترجمه خصال [فهری]، ج ۲، ص ۴۴۰].

۴۶۹. همان‌طور که برای عربی‌دانان واضح است، این گزاره بر شباهت آوایی دو واژه عربی حد (تیزی) و أحد (یکشنبه) مبتنی است.

۴۷۰. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۸۳-۸۴.

۴۷۱. برای مشاهده سه تحریر این روایت نک: عبدالرزاق، مصنف، ج ۷، ص ۲۸۱-۲۸۲؛ سعید بن منصور، سنن، ج ۴، ص ۶۳ (شماره‌های ۱۹۴۹-۵۰)؛ ابن‌ابی‌شیبۃ، مصنف، ج ۶، ص ۴۵۷. باین‌حال، هیچ یک از این سه تحریر عنوان نمی‌کنند که علی خود خواهان خرید حق همبستری آن کنیز بوده است. این ماجرا به‌طور کامل، آن‌گونه که در بالا نقل شده، در سعید

عمرو بن شمر قال: قلت لجعفر بن محمد: جعلت فداك! إنا نتحدث بالعراق أن عليا صلي على سهل بن حنيف فكبر عليه ستا. فقال جعفر إنه لم يكن كذا ولكنه صلي عليه خمسا.^{٤٧٢}

[عمرو بن شمر: به جعفر بن محمد {ع} گفتم: فدایت شوم! ما در عراق مدام در میان خود ذکر می کنیم که علی {ع} بر سهل بن حنيف^{٤٧٣} نماز جنازه خواند و شش تکبیر بر بدنش گفت.] جعفر {ع} گفت: چنین نبود. بلکه پنج تکبیر بر او گفت.^{٤٧٤}

رباح بن أبي نصر قال: قلت لأبي عبد الله: إنا نروی بالكوفة أن عليا قال: إن من تمام الحجك و العمرة أن يحرم الرجل من ديرة أهله فهل قال هذا علي ع فقال قد قال ذلك أمير المؤمنين ع لمن كان منزله خلف المواقيت و لو كان كما يقولون ما كان يمنع رسول الله ص أن لا يخرج بثيابه إلى الشجرة.^{٤٧٥}

[رباح بن ابی نصر: به ابو عبدالله گفتم: ما در کوفه می شنویم که علی {ع} فرمود: بخشی از تکمیل حج و عمره تو این است که حرمت زیارت را در خانه خوانوادگی خود رعایت کنی. آیا این را علی {ع} فرموده است؟ فرمود: ستایش مخصوص خداوند است، [امیرالمومنین {ع} به کسانی که محل سکونتشان پشت جایگاه های نماز است، چنین فرمود.] اگر چنان بود که آنها می گویند پس چرا پیامبر {ص} لباس [معمول] خود را بر تن داشت تا به [مسجد] شجره رسید.

أبو بصير عن أبي عبد الله قال: دخل عليّ أناس من أهل البصرة فسألوني عن مال اليتيم هل عليه

بن منصور، ج ٤، ص ٦٤ (شماره ١٩٥١) به عمر نسبت داده شده است (همچنین به صورت خلاصه در ابن ابی شیبۀ، ج ٦، ص ٤٥٦).

٤٧٢. طوسی، تهذیب، ج ٣، ص ٣١٧.

٤٧٣. صحابه پیامبر {ص} که در جنگ بدر همراه ایشان حضور داشت، و از یاران علی {ع} که علی او را به عنوان فرماندار در مدینه و پس از آن در بصره منصوب نمود. او در سال ٣٨ در کوفه درگذشت.

٤٧٤. عبدالرزاق، مصنف، ج ٣، ص ٤٨٠-٨١؛ ابن ابی شیبۀ، مصنف، ج ٤، ص ٥٠١-٢.

٤٧٥. عاصم بن الحمید الحنات، کتاب، ص ١٥٢ (همچنین کلینی، کافی، ج ٢، ص ٣٢٢؛ طوسی، تهذیب، ج ٥، ص ٥٩ هر دو با تغییرات). یک گزارش در ابن بابویه، معانی الأخبار، ص ٣٨٢ تحریری از این خبر را به محمد باقر {ع} نسبت می دهد:
 إن رسول الله -صلى الله عليه وآله- كان من أهل المدينة و وقته من ذي الحليفة و إنما كان بينهما ستة أميال و لو كان فضلا لأحرم رسول الله -صلى الله عليه وآله- من المدينة.

همانا پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) از مردم مدینه بود ولی میقاتش [برای وارد شدن به حالت احرام] را از ذی الحلیفه قرار داد، در حالی که میان آن دو شش میل فاصله بود، پس اگر این (که شما می گوئید) فضیلتی می داشت، پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) از خود مدینه مُحَرِّم می شد.

زكاة؟ قال: قلت لهم: لا! فقالوا: إنا نتحدث عندنا أن عمر سأل علياً عن مال أبي رافع، فقال: أنفد به الزكاة فقلت لهم: لا، ورب الكعبة! ما ترك أبو رافع يتيماً^{٤٧٦}

[ابوبصير]: ابوعبدالله {ع} گفت: عده‌ای از اهل بصره نزد من آمدند و پرسیدند که آیا مال یتیم مشمول زکات است، گفتیم: نه! گفتند: اما در میان خود نقل می‌کنیم که عمر از علی {ع} درباره اموال ابورافع پرسید و علی {ع} پاسخ داد: زکات آن را تمام کرد. به آنها گفتیم: «نه، به پروردگار کعبه سوگند ابورافع هیچ یتیمی از خود بر جای نگذاشت.»^{٤٧٧}

عبد الرحمن بن الحجاج قال: قلت لأبي عبد الله: إني أدخل سوق المسلمين فأشتري منهم الفراء للتجارة فأقول لصاحبها: أليس هي ذكية؟ فيقول: بلى! فهل يصلح لي أن أبيعها على أنها ذكية؟ قال: لا قلت وما أفسد ذلك؟ قال: إستحلال أهل العراق للميتة فزعموا أن دباغ جلد الميتة ذكاته، ثم لم يرضوا إلا أن يكذبوا في ذلك على رسول الله.^{٤٧٨}

[عبد الرحمن بن حجاج]: به ابوعبدالله گفتیم: به بازار مسلمانان می‌روم و از آن‌ها خرقة‌های خز برای تجارت می‌خرم. از فروشنده می‌پرسم: آیا آنها پاک هستند؟ او می‌گوید: بله، واقعاً! آیا درست که خرقة‌ها را به عنوان پاک بفروشم؟ او گفت نه! گفتیم: چه چیزی {است که} این کار را حرام می‌کند؟ او گفت: دلیل آن این است که مردم عراق استفاده از مردار را حلال می‌دانند، زیرا معتقدند دباغی کردن پوست مردار باعث تمیزی آن می‌شود. و جز نسبت دادن این دروغ به رسول خدا (ص) راضی نمی‌شوند.

معاوية بن وهب قال: قلت لأبي عبد الله: إن الناس يروون عن رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - أن الصدقة لا تحل لغني ولا لذي مرة سوي. فقال: قد قال «لغني» ولم يقل «لذي مرة سوي»^{٤٧٩}

[معاوية بن وهب]: به ابوعبدالله {ع} گفتیم: مردم می‌گویند رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: «گرفتن

٤٧٦. عاصم بن حميد الحنّاط، كتاب، ص ١٧١.

٤٧٧. برای پاسخ‌های مشابهی از محمد باقر {ع} و زید بن علی بن حسین، نک: زید بن علی، مسند، ص ١٣٨؛ احمد بن عیسی، ج ٢، ص ٢٩٧ (همچنین بخشی از آن در طوسی، تهذیب، ج ٤، ص ٢٧).

٤٧٨. کلینی، کافی، ج ٣، ص ٣٩٨.

٤٧٩. ابن بابویه، فقیه، ج ٣، ص ١٠٩، به همراه تحریری در کلینی، کافی، ج ٣، ص ٥٦٣ [ترجمه برگرفته از: من لا یحضره الفقیه / ترجمه غفاری، بلاغی، صدر، ج ٤، ص ٢٣٩].

صدقه برای کسی که سالم و قوی است و یا ثروتمند است، حلال نیست»^{۴۸۰}، حضرت فرمود: «او [پیامبر] ثروتمند را فرموده، اما برای آنکه بدنش سالم است نفرموده است.»

أبو العباس قال: قلت لأبي عبد الله: حرم رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - المدينة؟ قال: نعم! حرم بريداً في بريد غضاها. قلت: صيدها؟ قال: لا! يكذب الناس.^{۴۸۱}

[فضل بن عبد الملك، ابوالعباس:] از ابوعبدالله {ع} سؤال کردم: آیا رسول خدا (صلی الله علیه وآله) مدینه را تحریم کرده است {آن را به عنوان حریم، مقدس اعلام کرده است}؟ فرمود: آری، درختان تنومند خاردار منطقه‌ای بمسافت بریدی در برید را تحریم نموده است. گفتم: آیا شکار آن را نیز تحریم کرده؟ فرمود: نه. مردم دروغ می‌گویند.

سعيد الأعرج قال: سمعت أبا عبد الله يقول: طلق ابن عمر امرأته ثلاثاً. فسأل عمر رسول الله فأمره أن يراجعها. فقلت: إن الناس يقولون إنما طلقها واحدة وهي حائض. قال: فلا شيء سأل رسول الله إذا كان هو أملك برجعته؟ كذبوا. ولكنه طلقها ثلاثاً فأمره رسول الله أن يراجعها.^{۴۸۲}

[سعید اعرج:] از ابوعبدالله شنیدم که می‌گفت: ابن عمر با طلاق سه‌گانه همسر خود را طلاق داد، پس عمر از رسول خدا در این باره سؤال کرد. وایشان به او [ابن عمر] دستور دادند که همسرش را بازگرداند.^{۴۸۳} عرض کردم: مردم می‌گویند که او را یک بار در حال حائض بودن طلاق داد. گفت: پس چرا از رسول خدا پرسید که آیا حق برای بازپس‌گیری او دارد؟ آنها دروغ گفتند. او را به طلاق سه‌گانه طلاق داد، پس رسول خدا به او دستور داد که همسرش را بازگرداند.

در مورد آخر، جعفر {ع} همان رویه پدر خود را پیش گرفتند؛ {یعنی} برخورد شدید در مقابل آن‌هایی که از نظر ایشان با شهادت‌های دروغشان در صدد انحراف جامعه بودند:

عن زرارة: كنت عنده (يعني أبا جعفر) إذ مر به نافع مولى ابن عمر فقال له أبو جعفر أنت الذي تزعم أن ابن عمر طلق امرأته واحدة وهي حائض فأمر رسول الله ص عمر أن يأمره أن يراجعها

۴۸۰. ابو داود، سنن، شماره ۴۳۶۱؛ ترمذی، سنن، شماره ۶۵۲؛ نسائی، سنن، شماره ۲۵۹۶.

۴۸۱. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۶۵ [ترجمه برگرفته از: من لا یحضره الفقیه / ترجمه غفاری، بلاغی، صدر، ج ۳، ص ۴۷۲].

۴۸۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۵۹؛ همچنین برای تحریرهای [دیگر] نک: کلینی، ج ۶، ص ۶۰ و ۶۱؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۳۲۰.

۴۸۳. خصوصاً نک: دارقطنی، سنن، ج ۵، ص ۱۴ تا ۲۲، که بیشترین تعداد گزارش‌های سنی این واقعه را جمع‌آوری کرده است.

قال نعم فقال له كذبت والله الذي لا إله إلا هو علي ابن عمر أنا سمعت ابن عمر يقول طلقها علي عهد رسول الله ص ثلاثا فردها رسول الله ص علي وأمسكتها بعد الطلاق فاتق الله يا نافع ولا ترو علي ابن عمر الباطل.^{٤٨٤}

[زرارة]: نزد او [ابو جعفر محمد باقر] بودم که نافع، برده ابن عمر از آنجا عبور کرد. ابو جعفر به او فرمود: آیا تو مدعی می شوی که ابن عمر زنش را در حال حیض یک بار طلاق داد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عمر دستور داد که به او [یعنی پسرش] دستور دهد که همسرش را بازگرداند؟ او گفت بله! [محمد باقر] به او فرمود: سوگند به خدایی که معبود یگانه است، تو به ابن عمر دروغی نسبت دادی. از ابن عمر شنیدم که می گفت: من در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به طلاق سه گانه همسر من را طلاق دادم و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) او را به من بازگرداندند و من پس از طلاق با او ماندم. ای نافع از خدا بترس و از ابن عمر به دروغ گزارش مکن.^{٤٨٥}

این روایت نمایان گر واکنش استوار محمد باقر {ع} به روایاتی است که او آن ها را جعلی می دانست. همین رویکرد در نمونه ای که در ادامه می آید نیز مشهود است. گروهی از پیروان کوفی وی که برای حج به حجاز سفر کرده بودند به دیدار وی آمدند. او از یکی از آن ها پرسید:

«من أين أحرمت» قال من الكوفة قال «و لم أحرم من الكوفة» فقال بلغني عن بعضكم أنه قال ما بعد من الإحرام فهو أعظم للأجر فقال «ما بلغك هذا إلا كذاب».^{٤٨٦}

«کجا به حالت احرام در آمدید؟» شخص پاسخ داد «در کوفه». او گفت: «چرا در کوفه به حالت احرام در آمدید؟» شخص پاسخ داد «به من گفته شده بود که یکی از شما [ائمه] گفته «هر قدر شخصی دورتر [از حجاز] وارد حالت احرام شود اجرش بیشتر خواهد بود». او گفت «کسی این را به تو نگفته جز این که دروغگو بوده».

٤٨٤. کلینی، کافی، ص ٦، ص ٦١.

٤٨٥. برای نمونه دیگری از متهم شدن رافع به نقل نادرست از ابن عمر از سوی فقهای برجسته ای چون سعید بن جبیر، سلیم بن عبدالله بن عمر، عبدالله بن عبدالرحمن بن زید بن الخطاب، نک: طبری، جامع البیان، ج ٢، ص ٤٠٥-٤٠٦؛ طحاوی، شرح مشکل الآثار (در رباط، تحفة الأخیار، ج ٣، ص ٦٠٢)؛ عقیلی، ضعفاء، ج ٤، ص ١٥٩؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ٦١، ص ٤٣٨-٤٣٩ (همچنین ببینید: ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ٥، ص ١٠٠). بیشتر به مورد دیگری در باب عمره پیامبر از جعرا نه اشاره شد. همچنین برای نمونه دیگری از اختلاف میان محمد باقر {ع} و نافع ببینید: احمد بن عیسی، امالی، ج ٤، ص ٢٩٩؛ محمد بن قیس قال: کان نافع یفتی أهل مکة فی الصيد یصاد فی الحلّ فیدخل الحرم، قال: لا بأس به. فأرسل أبو جعفر، فنهامهم، فکان لا یفتیهم وکفّ.

[محمد بن قیس]: نافع درباره صیدی که بیرون از حرم شکار شده و پس از آن داخل در حرم می شود به اهل مکة فتوا می داد. او معتقد بود اشکالی در چنین صیدی نیست. ابو جعفر {ع} پیغامی به سوی آنان [یعنی اهل مکة] فرستاد و آنان را [از خوردن چنین صیدی] نهی نمود. پس او [نافع] از دادن فتوا به اهل مکة کناره گرفت.

٤٨٦. طوسی، تهذیب، ج ٥، ص ٥٢.

و چند مثال دیگر:

زرارة: قلت له ما تقول في رجل قال لامرأته أنت علي حرام فإننا نرؤى بالعراق أن عليا ع جعلها ثلاثا فقال كذبوا لم يجعلها طلاقا.^{۴۸۷}

[زرارة:] به ابوجعفر {ع} گفتم: در مورد مردی که به همسرش می گوید تو بر من حرام هستی، چه موضعی داری؟ گزارش هایی در میان ما در عراق منتشر می شود که علی {ع} این را طلاق سه گانه می دانست. فرمود: دروغ گفتند! او آن را طلاق نمی دانست.

زرارة: أصلحك الله- رجل طلق امرأته طاهرا من غير جماع بشهادة عدلين؟ قال: إذا دخلت في الحيضة الثالثة- فقد انقضت عدتها و حلت للأزواج، قال: قلت: إن أهل العراق يروون عن علي أنه كان يقول هو أحق يرجعها- ما لم تغتسل من الحيضة الثالثة، فقال: كذبوا.^{۴۸۸}

[زرارة:] به امام باقر {ع} عرض کردم: خداوند کارهای شما را اصلاح کند! مردی زنش را در پاکی که در آن پاکی با او همبستر نشده با گواهی دو شاهد عادل طلاق داده است (چگونه است؟) فرمود: اگر زن در حیض سوم داخل شده (برای سومین بار حائض شد) عده اش تمام شده و برای ازدواج با مردان حلال است (می تواند با دیگران ازدواج کند). زراره می گوید: عرض کردم: مردم عراق از علی {ع} روایت کرده اند که ایشان فرموده: شوهر آن زن به رجوع به زن سزاوارتر است مادامی که زن از حیض بار سومش غسل نکرده است. فرمود: به راستی که دروغ گفته اند.^{۴۸۹}

محمد بن مسلم: قلت لأبي جعفر إن أهل الكوفة يروون عن علي أنه كان يأمر بالوضوء قبل الغسل من الجنابة قال كذبوا على علي ما وجدنا ذلك في كتاب علي قال الله تعالى ﴿وإن كنتم جنبا فاطهروا﴾.^{۴۹۰}

[محمد بن مسلم:] به ابوجعفر {ع} گفتم: کوفیان نقل می کنند که علی {ع} برای پاک کردن نجاست، قبل از غسل جنابت به مردم دستور می داد که وضو بگیرند. فرمود: این را به دروغ به علی {ع} نسبت

۴۸۷. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۳۵.

۴۸۸. عیاشی، تفسیر، ج ۱، ص ۲۲۹؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۸۷.

۴۸۹. نک: ابن ابی شیبہ، مصنف، ج ۵، ص ۵۷۹ که این جمله را عن جعفر عن أبيه عن علي نقل می کند (!)؛ طبری، جامع

البيان، ج ۴، ص ۵۰۷-۵۰۸. {ترجمة فروع کافی، ج ۷، ص ۲۲۷}.

۴۹۰. طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۱۳۹.

می‌دهند. این را در کتاب علی {ع} نیافتیم. خداوند متعال می‌فرماید: (اگر در حال نجاست [جنب] هستی، خود را پاک کنی).^{۴۹۱}

أبو الورد: قلت لأبي جعفر ع إن أبا ظبيان حدثني أنه رأى علياً ع أراق الماء ثم مسح علي الخفين فقال كذب أبو ظبيان أ ما بلغكم قول علي ع فيكم سبق الكتاب الخفين»^{۴۹۲}

[ابوالورد]: به ابوجعفر (ع) گفتم: ابوظبیان [حسین بن جندب الجنبی] به من گفت که دیدم علی (ع) آب ریخت و چکمه هایش را پاک کرد. گفتم: ابوظبیان دروغ گفت. آیا این جمله علی (ع) [زمانی که] در میان شما [در عراق] بود به دست شما نرسید: کتاب [یعنی قرآن] [عمل پاک کردن] چکمه‌ها را حرام کرد؟

خود جعفر {ع} قربانی انواع مختلف جعل بود، که اولاً و مهتر از همه آن جعلیات، از جانب کسانی بود که در تلاش بودند پیروان اهل بیت را با نسبت دادن روایاتی جعلی به امامان، به ویژه علی {ع} و جعفر {ع}، [در جدال] رد کنند، روایاتی که با جایگاه تثبیت یافته و مشهور اهل بیت در تضاد بود و دیدگاه دشمنان ایشان را تأیید می‌کرد. این یک فن مرسوم در فضای فرقه‌گرایی در اواخر دوران اموی/اوایل عباسی بود. سرتاسر منازعات فقهی، کلامی و همچنین گزارش‌های وقایع تاریخ صدر اسلام، سرشار از نمونه‌هایی است که روایت اهل بیت متفاوت از روایتی است که توسط امویان، عباسیان و اطرافیان‌شان ترویج و به شکل تاریخ درست و قطعی، رسمی‌سازی می‌شد. جاعلان [در جعلیات خود] تا جایی پیش رفتند که از ائمه روایت می‌کردند که آنان از قول دشمنان قسم‌خورده اهل بیت، بخش‌هایی از سنت نبوی را نقل کرده‌اند.^{۴۹۳}

روایتی منقول از یکی از شاگردان جعفر {ع} که در منابع نقل حدیثی متأخر موجود است نمونه جالبی از این نوع جعل گسترده به نام ایشان را نشان می‌دهد:

عن ميمون بن عبد الله، قال، أتى قوم أبا عبد الله يسألونه الحديث من الأمصار، وأنا عنده، فقال لي: أتعرف أحدا من القوم؟ قلت: لا، فقال: فكيف دخلوا علي؟ قلت: هؤلاء قوم يطلبون الحديث من كل وجه لا يبالون ممن أخذوا الحديث، فقال لرجل منهم: هل سمعت من غيري من الحديث قال نعم، قال: فحدثني ببعض ما سمعت قال إنما جئت لأسمع منك لم أجئ أحدثك، وقال للآخر:

۴۹۱. سورة مائدة، آية ۶.

۴۹۲. طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۳۶۲.

۴۹۳. برای نمونه، ابن عدی، کامل، ج ۲، ص ۵۵۷؛ ابوطاهر سلفی، معجم السفر، ص ۴۴۸.

ذاک ما یمنعه أن یحدثنی ما سمعت، قال: و تفضل أن تحدثنی ما سمعت! أ جعل الذي حدثك حديثه أمانة لا تحدث به أحدا قال لا، قال فأسمعنا بعض ما اقتبست من العلم حتى نفيدك إن شاء الله! قال: حدثني سفيان الثوري عن جعفر بن محمد قال: النبيذ كله حلال إلا الخمر، ثم سكت، فقال أبو عبد الله زدنا! قال: حدثني سفيان عن حدثه عن محمد بن علي أنه قال: من لا يمسح على خفيه فهو صاحب بدعة، و من لم يشرب النبيذ فهو مبتدع، و من لم يأكل الجريث و طعام أهل الذمة و ذبائحهم فهو ضال، أما النبيذ فقد شربه عمر نبذ زبيب فرشحه بالماء، و أما المسح على الخفين: فقد مسح عمر على الخفين ثلاثا في السفر و يوما و ليلة في الحضر، و أما الذبائح: فقد أكلها علي فقال كلوها فإن الله تعالى يقول: ﴿اليوم أحل لكم الطيبات و طعام الذين أوتوا الكتاب حل لكم و طعامكم حل لهم﴾، ثم سكت. فقال أبو عبد الله (ع) زدنا! فقال قد حدثك بما سمعت، قال: أ كل الذي سمعت هذا قال لا، قال: زدنا! قال حدثنا عمرو بن عبيد، عن الحسن، قال أشياء صدق الناس بها و أخذوا بها و ليس في الكتاب لها أصل، منها عذاب القبر، و منها الميزان، و منها الحوض، و منها الشفاعة، و منها النية يتوي الرجل من الخير و الشر فلا يعملها فيثاب عليه، و لا يثاب الرجل إلا بما عمل إن خيرا نفيها و إن شرا فثرا، قال، فضحكت من حديثه، فغمزني أبو عبد الله (ع) أن كف حتى نسمع! قال، فرفع رأسه إلي فقال ما يضحكك من الحق أو من الباطل قلت له أصلحك الله و أبكي! وإنما يضحكني منك تعجبا كيف حفظت هذه الأحاديث! فسكت.

فقال له أبو عبد الله (ع) من أي البلاد أنت قال من أهل البصرة، قال فهذا الذي تحدث عنه و تذكر اسمه جعفر بن محمد، تعرفه قال لا، قال: فهل سمعت منه شيئا قط قال لا، قال: فهذه الأحاديث عندك حق قال نعم، قال: فتي سمعتها قال لا أحفظ، قال، إلا أنها أحاديث أهل مصرنا منذ دهر لا يمترون فيها، قال له أبو عبد الله (ع): لو رأيت هذا الرجل الذي تحدث عنه، فقال لك هذه التي ترويها عني كذب لا أعرفها و لم أحدث بها، هل كنت تصدقه قال لا، قال: لم قال لأنه شهد على قوله رجال لو شهد أحدهم على عتق رجل لجاز قوله.^{٢٩٤}

[اميمون بن عبدالله]: گروهی خدمت حضرت صادق (ع) آمدند برای شنیدن حدیث. اهل مدینه نبودند از شهرهای دیگری آمده بودند. من نیز حضور داشتم. فرمود: هیچکدام از این ها را نمی شناسی؟ گفتم نه. فرمود: چطور اینها وارد خانه من شدند؟ گفتم اینها گروهی هستند که حدیث جمع آوری می کنند اهمیتی نمی دهند گوینده حدیث هر که باشد. به یکی از آنها فرمود آیا از دیگری غیر از من حدیثی شنیده ای؟ گفت: بلی. فرمود: مقداری از آنچه شنیده ای برایم نقل کن. گفت: آمده ام از شما بشنوم، نیامده ام برای حدیث نقل کنم به دیگری فرمود: چه مانعی دارد که بعضی از حدیث های خود را نقل کند. فرمود: نقل می کنی از حدیث های خود من شرط می کنم نام کسی که برای حدیث گفته هرگز

۴۹۴. کشی، رجال، ص ۳۹۳-۹۶ (ترجمه برگرفته از: زندگانی امام جعفر صادق، ترجمه جلد ۴۷ بحار، ص ۲۹۵)

نبرم. گفت: نه. فرمود از علومی که استفاده کرده ای برای ما نقل کن تا ببینم چه داری و مقامت برای ما معلوم شود. گفت: سفیان ثوری مرا از جعفر بن محمد حدیث کرد که آن جناب فرمود نقل کن. گفت: سفیان از شخصی نقل کرد که آن شخص از حضرت باقر (ع) نقل نمود که فرمود: هر که روی کفش مسح نکند بدعت در دین گذاشته و هر که شراب نیاشامد همین طور است. هر کس مار آبی و غذای یهود و نصاری و گوشت کشته شده به دست آنها را نخورد، گمراه است. زیرا نبیذ را عمر نوشیده مقداری آب داخل آن کرده تارقیق شود. مسح روی کفش را نیز سه مرتبه عمر در سفر کرده یک شبانه روز هم در غیر مسافرت ذبیحه یهود و نصاری را علی (ع) خورده و فرموده است بخورید. خداوند می فرماید (الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَلَلٌ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حَلَلٌ لَهُمْ)^{۴۹۵} بعد از این حدیث سکوت کرد. امام صادق (ع) فرمود باز هم بگو. گفت: آنچه شنیده بودم نقل کردم. فرمود: همه را نقل کردی؟ گفت: نه. فرمود: پس بگو. گفت: عمرو بن عبید از حسن نقل کرد که او گفت: بعضی از چیزها را مردم قبول دارند با اینکه در قرآن از آنها خبری نیست، از آن جمله عذاب قبر، میزان، حوض، شفاعت. نیت که شخص نیت کار خوب یا بد را می کند ولی انجام نمی دهد، می گویند به آن پاداش می دهند با اینکه ثواب برای عمل است چه خوب باشد و چه بد. راوی می گوید: من از حدیث او خنده ام گرفت. حضرت صادق (ع) با چشم اشاره کرد که بگذار بشنویم. آن مرد سر بلند کرده گفت چرا می خندی؟ از حق خنده ات گرفت یا از باطل؟ گفتم خداوند است که می خنداند و می گریاند^{۴۹۶} خنده ام برای این بود که تعجب کردم که چگونه این حدیث ها را حفظ کرده ای؟ سکوت کرد.

ابوعبدالله {ع} به او فرمود از کدام شهرستانی؟ گفت: اهل بصره هستم. فرمود: این کسی که حدیث از او نقل می کنی و اسمش را می ببری به نام جعفر بن محمد، او را می شناسی؟ گفت: نه. فرمود: از زبان خودش چیزی شنیده ای؟ گفت: نه. فرمود: این حدیث هایی که نقل کردی همه به نظر تو درست است؟ گفت: بلی. پرسید: چه وقت اینها را شنیده ای؟ جواب داد: یادم نیست ولی اینها حدیث هایی مشهور در شهر و دیار ما است که مردم شکی در آنها ندارند. ابوعبدالله {ع} فرمود: اگر آن مردی که از او حدیث نقل می کنی خودش را ببینی به تو بگوید این حدیث ها که از من نقل کرده اند دروغ است من از آن حدیث ها خبر ندارم و به کسی چنین نگفته ام آیا او را تصدیق می کنی؟ گفت: نه. فرمود: چرا؟ گفت: زیرا اشخاصی این حدیث ها را از قول او نقل کرده اند که اگر شهادت بدهند به آزادی مردی از بردگی و بندگی قبول می شود.^{۴۹۷}

۴۹۵. سورۀ مائده، آیه ۵.

۴۹۶. تلمیحی به آیه ۴۳ سورۀ نجم: «و او کسی است که می خنداند و می گریاند.»

۴۹۷. این انگاره در میان اهل حدیث شایع بوده که اگر منبعی که یک نقل نادرست از او نقل شده، به {نادرست بودن} آن اعتراف کند، چیزی از اعتبار آن کاسته نمی شود. برای نمونه ببینید: ابن قدامة، مغنی، ج ۹، ص ۳۴۵-۴۶: لنا، أن النبي -صلى الله عليه وسلم- قال: لا نكاح إلا بولي... فإن قيل: فإن الزهري راويه وقد أنكره. قال ابن جريج: سألت الزهري عنه فلم يعرفه. قلنا: لو ثبت هذا... هذا لم يكن حجة؛ لأنه قد نقله ثقات عنه، فلو نسيه الزهري لم يضره؛ لأن

منبع اصلی برای ساختن این نوع جعل‌ها، قُصَاص (قصه‌پردازان)،^{۴۹۸} واعظان خیابانی محبوب بودند.^{۴۹۹} آن‌ها

النسیان لم یعصم منه إنسان. قال النبی -صلی الله علیه و سلم- نسی آدم، فنسیت ذریته. دلیل بر نظر ما این است که پیامبر (صلی الله علیه و سلم) گفت: «هیچ نکاحی نیست مگر با یک ولی.» اگر گفته شود این حدیث از زهری نقل شده، ولی او آن را انکار نموده است -ابن جریر گفت: از زهری درباره این حدیث پرسیدیم و او آن را انکار نمود-، می‌گوییم: حتی اگر چنین باشد، این استدلال پذیرفتنی نیست؛ چراکه ثقات این حدیث را از او نقل نموده‌اند، پس اگر شخص زهری آن را فراموش کند به اعتبار آن ضرر نمی‌رساند؛ چراکه هیچ انسانی از فراموشی در امان نیست. پیامبر (صلی الله علیه و سلم) فرمود: «آدم فراموش نمود، پس فرزندان او هم فراموش می‌نمایند.»

همچنین زرکشی، البحر المحیط، ج ۴، ص ۳۲۱ و ۳۲۳-۲۴:

[مسألة- إنکار الشیخ ما حدّث به:] نسیان [الرّوی] الأصل لا یسقط العمل بما فیه. قال ابن القشیری: هو ما اختاره القاضي وادعاه مذهب الشافعی. قال: وأطلق الشافعی القول بقبول الحديث وإيجاب العلم به. وذهب الكرخي والرازي وأكثر الحنفية إلى أنه لا يقبل، ولهذا ردوا خبر «أیما امرأة نکحت بغير إذن ولیها [فنکاحها باطل]»؛ لأن راویه: الزهري قال: لا أذكره... لنا أن الراوي عدل جازم بالرواية، فيجب العمل لحصول اليقين، وتوقف الشيخ ليس بمعارض، بل يجب على الشيخ أن يقول: حدثني فلان عني، ويعمل به!

[در باب اینکه یک راوی نقل خبری را که از او روایت می‌کنند انکار نماید:] اگر راوی اصلی [ادعاشده یک حدیث] آن را به یاد نیاورد، این از آن خبر سلب اعتبار نمی‌کند. ابن القشیری گوید: «شافعی گفت هر حدیثی، بدون استثنا، باید پذیرفته و بدان عمل شود. [ابوالحسن] کرخی، [فخرالدین] رازی و اکثر حنفیان بر این نظرند که [چنین حدیثی] مورد قبول نیست. به همین خاطر است که آنان حدیث [منسوب به پیامبر که] «از دواج هر زنی بدون اذن ولی‌اش باطل است» را رد نموده‌اند؛ چراکه مأخذ [ادعایی] آن، زهری، گفته است: «آن را به یاد نمی‌آورم» دلیل ما برای نظمان این است که راوی از زهری فردی ثقه است و نسبت به نقل از زهری اطمینان داشته است، پس عمل به آن واجب است، چراکه یقین حاصل شده است. اینکه منبع حدیث از آن بی‌خبر باشد تعارضی با اعتبار خبر ندارد، بلکه او باید بگوید: «فلانی آن حدیث را از من نقل نموده» و به آن عمل کند.

۴۹۸. در اینجا چند نمونه از نظرات داده‌شده درباره این گروه و نقش آن در تولید و نشر اخبار جعلی می‌آید:

أکذب الناس علی رسول الله السّؤال والقصاص.

گدایان و قصه‌پردازان بیش از همه بر رسول خدا دروغ بسته‌اند. (ابن مفلح، الآداب الشرعیة، ج ۲، ص ۸۷، به نقل از احمد بن حنبل)

القصاص ومعظم البلاء (في وضع الحديث) منهم یجری.

... قصه‌پردازان، و بیشتر مصیبت (در زمینه جعل حدیث) زیر سر آنان است. (ابن جوزی، موضوعات، ج ۱، ص ۲۹. همچنین ببینید: ابن عبدالبر، تمهید، ج ۱، ص ۵۵).

بالین حال، ابن مفلح، ج ۲، ص ۸۳ گزارشی از احمد بن حنبل در ستایش قُصَاص برای داستان‌های عامیانه‌شان، هرچند مملو از دروغ باشند، نقل می‌کند:

قال أحمد في رواية إسحاق بن إبراهيم ما أنفعهم للعامة وإن كان عامة ما يتحدثون به كذبا!

مطابق روایتی از اسحاق بن ابراهیم، احمد بن حنبل گفت: «آن‌ها [قُصَاص] چقدر برای عوام سودمندند، علی‌رغم اینکه اکثر آنچه نقل می‌کنند دروغ است!»

همچنین ببینید ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۱۱، ص ۱۷۰.

۴۹۹. برای این توصیف، برای نمونه نک: کشی، رجال، ص ۲۱۵، که در آن سعد بن طریف إسکاف، یک قصه‌گو-واعظ در ابتدای قرن دوم (نک: Modarressi, Tradition and Survival، ج ۱، ص ۱۱۸)، به محمد باقر {ع} (به‌وضوح در دهه‌های پایانی حکومت اموی) می‌گوید که به وعظ می‌نشیند و حقوق و برتری‌های خاندان پیامبر را برای مردم بیان می‌کند. امام پاسخ می‌دهد که کاش در هر سی‌ذراعی یک قصه‌گو (قصاص) همانند او حضور داشته باشد:

اعضای گروهی بودند که بنا بر نقل‌ها، توسط معاویه^{۵۰۰} برای تبلیغ مواضع خلافت امویان در جنگ تبلیغاتی علیه علی {ع} و یارانش تأسیس شد.^{۵۰۱} اما در اواخر حکومت امویان و پس از آن، قصاص رویکرد خود را تغییر دادند و با نسبت دادن روایات جعلی به اهل بیت پیامبر {ص}، شروع به سوءاستفاده از محبوبیت آنان کردند. قصاص به بیان بیانات و نسبت‌دادن آن‌ها به مراجع دینی حتی در حضور آن‌ها مشهور بودند.^{۵۰۲} افراد بسیار زیاد دیگری نیز در این زمینه فعال بودند. مورد مشهور قاضی ابوالبختری وهب بن وهب (د. ۱۹۹ یا ۲۰۰)^{۵۰۳} قاضی بغداد در زمان هارون الرشید بود که آشکارا جعل {حدیث} می‌کرد و آن‌ها را به جعفر صادق {ع} نسبت می‌داد.^{۵۰۴} به‌منظور اینکه

سعد الإسكاف قال: قلت لأبي جعفر: إني أجلس فأقص وأذكر حقكم وفضلكم. قال: وددت أن علي كل ثلاثين ذراعاً قاضاً مثلك.

^{۵۰۰} مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۵۳. کارهای پرشماری به زبان‌های مختلف درباره این نهاد نوشته شده است. برای فهرستی از پژوهش‌های اخیر، نک: مدخل «قاص» در *Encyclopaedia of Islam II*، ج ۴، ص ۷۳۳-۷۳۵.
^{۵۰۱} در نتیجه، قصاص در جملات بسیاری از سوی امامان محکوم شده‌اند. برای نمونه، نک: جمله‌ای منسوب به جعفر صادق {ع} در ابن بابویه، اعتقادات، ص ۸۴:
ذكر القصاصون عند الصادق، فقال لعنهم الله! إنهم يشنعون علينا.

در نزد [جعفر] صادق {ع} از قصه‌پردازان یاد شد. پس گفت: «خدا لعنتشان کند! آنان ما را تشنec می‌نمایند.
نقل دیگری از جعفر {ع} بیان می‌دارد که منظور از واژه تحقیرآمیز حائك - به معنای «بافنده» که در عربی یک دشنام رایج برای افراد پست بوده است - فردی که حرفه‌اش بافندگی باشد نیست، بلکه مراد از آن فردی است که «درباره خدا و رسولش دروغ می‌بافد» (کلینی، کافی، ج ۲، ص ۳۴۰). اعراب علاقه‌ای به حرفه پارچه‌بافی نداشته‌اند؛ این رویکرد آنان کمیاب و نادر است و مدت‌هاست که دانشجویان تاریخ اجتماعی عربی را متحیر نموده است. در قرون اولیه اسلامی، ننگ نسبت‌داده‌شده به پارچه‌بافان گاهی حتی به خیاطان نیز سرایت می‌نمود، همچنان که در مدیحه‌سرایی شاعر خارجی، حبیب بن خدره، برای زید بن علی قابل مشاهده است؛ او قاتلان زید را اولاد درزه، فرزند خیاطان، می‌نامد. (میرد، کامل، ج ۳، ص ۱۳۷۱). گزارشی در کلبی، مثالب العرب، ص ۳۶، بیان می‌دارد که حالت تحقیرآمیز این اصطلاح می‌تواند ریشه در شباهت آوایی آن با کلمه فارسی حاحک، به معنای فرد دغل، داشته باشد. این واژه در ماجرای گفت‌وگوی منصور عباسی با یکی از اعضای قبیله سامة بن لؤی بن غالب، قبیله‌ای که خود را جزوی از قریش می‌دانست اما به جهت وجود تردید در نسب آن، نسبت به سایر قبایل قریشی پست‌تر تلقی می‌شد. در این ماجرا، منصور از آن فرد می‌پرسد که اهل کدام قبیله است:
قال أ من بني هاشم؟ قال: لا. قال: أ فمن بني أمية؟ قال: لا. قال: فمن أنت؟ قال من بني سامة بن لؤي، قال: أولئك قريش الحاحكين، و هذه اللفظة فارسية تضر بها الفرس، و تعني بها السفلة.

او [خلیفه] گفت: آیا از بنی‌هاشم هستی؟ گفت: نه. گفت: پس از بنی‌امیه هستی؟ گفت: نه. گفت: پس که هستی؟ گفت: از بنی‌سامة بن لؤی. گفت: آنان حاحکه قریش‌اند. [نویسنده می‌افزاید:] این، لفظی فارسی است که فارسیان آن را به معنای «فرد پست» به کار می‌برند.

^{۵۰۲} ابن حبان، مجروحین، ج ۱، ص ۸۵. برای یک مثال، نک: ابن عدی، کامل، ج ۳، ص ۱۱۷۳ (از آنجا: بیهقی، شعب الإیمان، ج ۵، ص ۱۰۲؛ ابن جوزی، موضوعات، ج ۱، ص ۴۳ و ج ۳، ص ۱۱۴).

^{۵۰۳} درباره او، نک: Modarressi, *Tradition and Survival*، ج ۱، ص ۳۸۹-۹۲ [مدرسی، میراث مکتوب، ص ۴۶۳-۴۶۷] و منابع ارجاع‌داده‌شده در آنجا.

^{۵۰۴} زندگی‌نامه او را در خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۱۵، ص ۶۲۷-۶۳۳ ببینید. این مرد، درواقع نخستین فرد در فهرست جاعلان حدیث ابن جوزی است (موضوعات، ج ۱، ص ۳۵). ابن داوود حلی در رجال‌اش، ص ۲۸۳، او را أكذب البرية (دروغ‌پردازترین مردمان) می‌خواند.

جعل هایش قابل قبول جلوه کند، مدعی می‌شد که از طریق مادرش که امام با او ازدواج کرده بود، با امام رابطه نزدیک دارد. این ماجرا کلاً دروغ بود.^{۵۰۵}

جعفر صادق {ع} دائماً از آن دسته افرادی که به نام او، جعل حدیث می‌کردند شکایت می‌کرد:

عن أبي عبد الله: ان الناس أولعوا بالكذب علينا.^{۵۰۶}

ابو عبدالله {ع}: مردم با شور و شوق به ما نسبت‌های دروغین می‌دهند.

ابن سنان، قال: قال أبو عبد الله: إنا أهل بيت صادقون لا نخلو من كذاب يكذب علينا فيسقط صدقنا بكتبه علينا عند الناس.^{۵۰۷}

[عبدالله بن سنان]: ابو عبدالله {ع} گفت: ما اهل خاندان راستگویی هستیم، ولی کم نیستند جاعلانی که به دروغ چیزهایی را به ما نسبت می‌دهند و در نتیجه با دروغ‌های خود شهرت راستگویی ما را در میان مردم خدشه دار می‌کنند.

یک عامل دیگر نیز بود که منجر به تشویق جاعلان برای این جور جعل‌ها می‌شد. در طول دوره امویان، عثمانیان از ناحیه علی {ع} خیلی احساس خطر نمی‌کردند، زیرا از طرف حکومت، او رسماً به عنوان خارجی معرفی می‌شد و همان‌طور که قبلاً ذکر شد، مرتباً از منبر هر مسجد در سراسر خلافت مورد لعن و نفرین قرار می‌گرفت. بعدها در سلطنت امویان و سپس در اوایل دوران عباسیان بود که گرایش علوی این امکان را یافت تا خود را نشان دهد. این روند در اوایل قرن سوم تا حد زیادی به لطف تلاش‌های احمد بن حنبل برای قرارداد نام علی {ع} [به‌عنوان] چهارمین در فهرست خلیفه‌های «راشدین» جانشینان پیامبر به اوج خود رسید. این نیز زمانی بود که جریان اصلی راست‌کیش اسلامی با تفاسیر خاص خود از گذشته تاریخی و از حال اعتقادی و فقهی در حال شکل‌گیری بود. بنابراین نیاز مبرمی به «رام‌کردن» و تغییر شکل تصویر علی {ع} به‌عنوان راست‌کیش وجود داشت تا این تصویر به طور یکنواخت و همگنی، راست‌کیش ارائه شود و هر عنصری که گروه‌های منشعب می‌توانستند برای حمله به راست‌کیشی {جدید} و تایید بیانات و استدلال‌های خود از آن استفاده کنند، حذف شود. این صحنه‌ای بود که نقش راویان حدیث بر آن بسیار حائز اهمیت بود؛ زیرا تلاش‌های فراوان آنان، که عمدتاً، هرچند نه فقط، در زبان جعفر

۵۰۵. کشی، رجال، ص ۳۱۰. او هرگز جعفر صادق {ع} را شخصاً ندیده بود. نک: ابن حاتم، الجرح و التعديل، ج ۹، ص ۲۵:

عمر بن حفص بن غياث، قال: قلت لأبي: زعم أبو البختری أنه رآك عند جعفر بن محمد. قال: ما رأيته.

[عمر بن حفص بن غياث]: به پدرم گفتم: ابوالبختری گمان می‌کند شما را نزد جعفر بن محمد دیده است. گفت: او مرا ندیده است؛ من او را ندیده‌ام.

۵۰۶. کشی، رجال، ص ۱۳۶.

۵۰۷. کشی، رجال، ص ۳۰۵.

صادق {ع} قرار می‌گرفت، علی {ع} را به عنوان فردی معرفی می‌کرد که به طور کامل با آموزه‌های ارتدکس در هر موضوعی، اعم از تاریخی، اعتقادی یا فقهی موافق بود.

دومین گروه از جاعلان به طور مشابه، غالیان بودند که اعضای آن سعی داشتند با نسبت دادن روایاتی به ائمه، و به ویژه به جعفر صادق {ع}، از قرائت باطنی خود از دین حمایت کنند. من درباره این گروه و اعتقاد آن‌ها در جای دیگری بحث کرده‌ام.^{۵۰۸} در طول دوازده قرن گذشته، از حجم زیاد مطالب {جعلی} تولید شده توسط غالیان متقدم، کتب پرشماری تدوین شده است. جعفر صادق {ع} تمام تلاش خود را به کار گرفت تا از آنان براءت بجوید، عقاید و جعلیات آنان را محکوم کند و پیروان خود را از آسیبی که ممکن است به جامعه شیعی وارد کنند، مطلع سازد. در اینجا چند نمونه از بیانات و دستورات امام {ع} در مورد این گروه آورده شده است:^{۵۰۹}

هشام بن سالم، عن أبي عبد الله: وذكر الغلاة، فقال: إن فيهم من يكذب حتى أن الشيطان ليحتاج إلى كذبه!^{۵۱۰}

[هشام ابن سالم:] ابو عبدالله {ع} غلات را ذکر کرد و گفت: «در میان آن‌ها کسانی هستند که در حدی دروغ می‌گویند که شیطان به دروغ‌هایشان نیازمند است!»

فضیل بن یسار، عن أبي عبد الله: احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدونهم، فإن الغلاة شر خلق الله، يصغرون عظمة الله، ويدعون الربوبية لعباد الله.^{۵۱۱}

[فضیل بن یسار:] ابو عبدالله {ع} گفت: «بر حذر باشید که غلات جوانان‌تان را فاسد نکنند چرا که غلات شریک‌ترین مخلوقات خداوند هستند. آن‌ها عظمت خداوند را کوچک می‌شمارند و به بندگان خدا الوهیت نسبت می‌دهند.»

عن مرازم، قال: قال أبو عبد الله قال [قل] للغالية توبوا إلى الله فإنكم فساق كفار مشركون.^{۵۱۲}

[مرازم ابن حکیم:] ابو عبدالله {ع} گفت: «به غلات بگویید: به درگاه خدا توبه کنید چرا که شما

۵۰۸. مدرسی، *Crisis and Consolidation*، ص ۱۹ تا ۴۹.

۵۰۹. همچنین جملاتی از امام بر علیه «شیعیان کذاب» وجود دارد که مشخصاً به گروهی که در آن دوره مقوضه نام داشته‌اند اشاره دارند. اعضای این گروه سعی داشتند خود را در زمره شیعیان عادی قرار دهند، اما جهان‌بینی باطنی آنان بسیار شبیه به غلات بود. (نک: مدرسی، *Crisis and Consolidation*، ص ۲۱ تا ۲۹ و ص ۳۲ تا ۴۹). درباره غلات، همچنین ببینید کشی، رجال، ص ۲۲۳-۲۵، ۲۹۴، ۲۹۷ (همچنین کلینی، کافی، ج ۱، ص ۲۵۷) و ۳۰۲.

۵۱۰. کشی، رجال، ص ۲۹۷.

۵۱۱. طوسی، امالی، ص ۶۵.

۵۱۲. کشی، رجال، ص ۲۹۷.

گناه کار، کافر، و مشرک هستید.»

خلف بن حماد عن رجل عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لا تصل خلف الغالي وإن كان يقول بقولك.^{۵۱۳}

[خلف بن حماد:] ابو عبدالله {ع} گفت: «پشت سر هیچیک از غلات نماز نخوانید، حتی اگر به آنچه شما به آن ابراز ایمان می کنید ابراز ایمان کند.»^{۵۱۴}

شریک بن عبدالله نخعی (د. ۱۷۷)، یکی از قاضیان کوفه، در مورد تأثیر انتساب‌های جعلی گروه دوم از جاعلان - یعنی غالبان - اظهار نظر زیر را بیان کرده در حالی که همان طور که انتظار می رود، در مورد گروه اول جاعلان - یعنی قضا - و دیگر گروه‌های جاعلان حدیث، ساکت است:

يحيى بن عبد الحميد الحماني، في كتابه، قال: قلت لشریک: إن أقواما يزعمون أن جعفر بن محمد ضعيف في الحديث! فقال أخبرك القصة: كان جعفر بن محمد رجلا صالحا مسلما ورعا، فاکتفه قوم جهال يدخلون عليه ويخرجون من عنده ويقولون حدثنا جعفر بن محمد، و يحدثون بأحاديث كلها منكرات كذب موضوعة على جعفر، يستأكلون الناس بذلك و يأخذون منهم الدراهم. والله ما قال جعفر شيئا من هذا قط، كان جعفر أتقى لله وأورع من ذلك، فسمع الناس ذلك، فضعفوه، و لو رأيت جعفرا لعلمت أنه أوحده^{۵۱۵} الناس.^{۵۱۶}

[یحیی بن عبد الحمید حمانی:] به شریک گفتم «برخی افراد ادعا می کنند که جعفر ابن محمد راوی حدیث ضعیفی بوده.» پاسخ داد، «بگذار قضیه را برایت بگویم: جعفر ابن محمد مرد صالح و وارسته‌ای بود. گروهی افراد نادان دور او را احاطه کرده بودند و بعد از اینکه او را ملاقات می کردند بیرون آمده و می گفتند که «جعفر ابن محمد به ما گفت ...» و احادیثی که همه دروغین و غیر قابل قبول و جعلی بودند را نقل می کردند و به جعفر نسبت می دادند. بدین وسیله مردم را فریب می دادند و پول آن‌ها را از چنگ شان در می آوردند. به خدا قسم جعفر هیچیک از آن چیزها را نگفته بود. جعفر وارسته تر و خداترس تر از این بود که چنین بگوید. آن‌ها او را بدنام کردند. اگر جعفر را دیده بودی می فهمیدی که در میان

۵۱۳. طوسی، تهذیب، ج ۳، ص ۳۱.

۵۱۴. بخش پایانی این خبر نکته پیشین من را مبنی بر اینکه عدّه به خصوصی از غلات، خود را شیعه معمولی معرفی می کرده اند تأیید می کند. این جمله، همچنان که در مدرسی، *Crisis and Consolidation*، ص ۲۱ تا ۲۹ توضیح داده شده، بدیهتاً درباره مفوضه است.

۵۱۵. در نسخه‌ای که اینجا مورد استفاده قرار گرفته (مشهد، ۱۹۷۰) این کلمه «واحد» ضبط شده است.

۵۱۶. کشی، رجال، ص ۳۲۴-۳۲۵.

مردم بی همتاست. ۵۱۷

وارثان هر دو گروه جاعلان هنوز در جوامع مسلمان فراوانند. آن‌ها به میراث پیشینیان خود ادامه می‌دهند و اخبار جعلی قدیمی را که به دروغ به ائمه {ع} نسبت داده می‌شود، تکرار و منتشر می‌کنند.

پدیده گسترده جعل روایات نادرست و انتساب آن‌ها به جعفر صادق {ع} و پدرش، محمد باقر {ع}، هر دو آنان را بر آن داشت تا برای پیروان خود و دیگران معیارهایی تعیین کنند. هدف آن‌ها کمک به مردم برای ایجاد تمایز بین حقیقت و دروغ در نقل‌هایی بود که آن‌ها از عوامل حکومت می‌شنیدند؛ عواملی چون راویان حدیث، واعظان خیابانی و دیگر شبکه‌هایی که برای تبلیغ دیدگاه‌های خلافت در سرتاسر سرزمین خلافت ایجاد شده بودند.

عبد الله بن بُکیر عن رجل عن أبي جعفر قال: دخلنا عليه جماعة - فقلنا يا ابن رسول الله إنا نريد العراق فأوصنا. فقال أبو جعفر: إذا جاءكم عنا حديث فوجدتم عليه شاهداً أو شاهدين من كتاب الله فخذوا به وإلا فقفوا عنده ثم ردوه إلينا حتى يستبين لكم.^{۵۱۸}

[عبدالله بن بُکیر: امام باقر {ع} فرمود: هر گاه حدیثی از ما به شما رسید و یک گواه یا دو گواه از قرآن خدا بر صحت آن یافتید، بدان عمل کنید و گر نه در برابر آن توقف کنید و آن را به ما بازگردانید تا برای شما روشن شود.

عبد الله بن ابی یعفور عن ابی عبد الله: إذا ورد عليكم حديث فوجدتم له شاهداً من كتاب الله أو

۵۱۷. نک: احمد بن حنبل، العلل و معرفة الرجال: رواية المروزي و صالح بن أحمد، و الميموني، ص ۵۷، ص ۱۶۴: ذهبی، سير أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۹۱. مقایسه کنید با قضاوت حاکم نیشابوری در معرفة علوم الحديث، ص ۲۲۸: أصح أسانيد أهل البيت - رضی الله عنهم - جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي، إذا كان الراوي عن جعفر ثقة. صحيح‌ترین [و قابل اعتمادترین] اسناد در میان سندهای متعلق به خاندان پیامبر، [اسناد به صورت] جعفر بن محمد از پدرش از جدش از علی هستند، به شرطی که راوی از جعفر ثقة باشد. اینکه بخاری در صحیح‌اش از امام صادق {ع} نقل حدیث نمی‌کند شاید متأثر از انگاره ضعف جعفر {ع} در نقل حدیث باشد که بالاتر به آن اشاره شد. با این حال، عملکرد بخاری در این باره بسیار مورد گفت‌وگو و رد قرار گرفته است (برای نمونه، نک: محمد بن عقیل خضرمی، النصائح الكافية، ص ۱۵۵؛ خضرمی، العتب الجمیل، ص ۵۹-۶۰). من نتیجه‌گیری صلاح‌الدین ادلبی در مقاله «أسباب عدول الإمام البخاري عن الترخيع للإمام جعفر الصادق في صحيحه»، ص ۶۶ تا ۶۸ را درست و متعادل یافتیم. او معتقد است جعفر صادق {ع}، حتی اگر نظرات فقهی‌اش مبتنی بر قرآن و سنت بوده باشد، در درجه اول یک فقیه بوده است، و نه یک راوی حدیث. نقل حدیث یک رشته متمایز بوده که اغلب - و البته نه فقط - افرادی با ذهنیت و علایق متفاوت از فقها آن را دنبال می‌کرده‌اند. کسانی که به نقل حدیث به دیده تنها یا بهترین عمل شایسته می‌نگریسته‌اند (و هنوز می‌نگرند)، در برابر حرفه فقهت اخم می‌کردند و مشارکت ناگوار فقها در نقل احادیث را بر نمی‌تابیدند - رفتاری که آنان در مقابل ابوحنیفه و پیروانش نیز از خود نشان دادند. ۵۱۸. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۲۲.

من قول رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - [نخذوا به] وإلا فالذي جاءكم به أولى به.^{۵۱۹}

[عبدالله بن ابی یغفور]: ابوعبدالله {ع} گفت: چون حدیثی به شما رسد، اگر گواهی از قرآن یا از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دارد آن را بپذیرید و گر نه، برای خود کسی که آن را آورده خوب است که آن را پیش خود نگه دارد.

یونس بن عبد الرحمن: حدثني هشام بن الحكم أنه سمع أبا عبد الله يقول لا تقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن و السنة أو تجدون معه شاهداً من أحاديثنا المتقدمة فاتقوا الله و لا تقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالى و سنة نبينا - صلى الله عليه وآله وسلم.^{۵۲۰}

[یونس بن عبد الرحمن]: هشام ابن حکم به من گفت که او از ابوعبدالله {ع} شنیده که وی فرموده «گفته‌ای که به ما نسبت داده شده را نپذیرید مگر اینکه با قرآن و سنت سازگار باشد، یا یکی از گفته‌های پیشین ما را بیاید که آن را تایید کند. هیچ چیزی را که به ما نسبت داده شده و با قول خدای متعال یا سنت پیامبرمان - صلی الله علیه و آله - تناقض داشته باشد، نپذیرید.»

دیدگاه‌ها در باره سنن دینی

همان‌گونه که قبلاً اشاره شد، جعفر صادق {ع} در اندیشه، عمل و سخنان خود میانه‌رو بود. او به پیروان خود توصیه می‌کرد که در محبت خود نسبت به اهل بیت پیامبر {ص} با احتیاط عمل کنند:

اتقوا الله و أحبوا أهل بيت نبيكم حبا مقتصدا.^{۵۲۱}

تقوای خدای پیشه کنید و اهل بیت پیامبرتان را در حد اعتدال دوست بدارید.

او حتی در بخش‌های اصلی آداب مذهب شیعی، مانند زیارت قبر حسین در کربلا، مبالغه را دوست نداشت:

حنان بن سدير: قلت لأبي عبد الله: ما تقول في زيارة قبر الحسين عليه السلام؟ فإنه بلغنا عن بعضهم أنه قال: تعدل حجة و عمرة. قال: فقال: «ما أضعف هذا الحديث، ما تعدل هذا كله، و لكن زوروه و لا تجفوه. فإنه سيد شباب الشهداء، و سيد شباب أهل الجنة، و شبيه يحيى بن زكريا، و

۵۱۹. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۹.

۵۲۰. کشی، رجال، ص ۲۲۴.

۵۲۱. حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۳۹ و ۱۵۹.

علیها بکت السماء والأرض. ۵۲۲

[حنان بن سدير:] به ابا عبدالله {ع} عرض کردم: نظرتان راجع به زیارت قبر حسین {ع} چیست؟ زیرا شنیده‌ایم که برخی از شما آن را معادل حج و عمره گفته‌اند. فرمود: «چقدر این حدیث دشوار است! این حدیث همه این اعمال را برابر نمی‌کند، اما او را زیارت کنید و از او غافل نشوید که او پیشوای جوانان شهید و سرور جوانان اهل بهشت است و به یحیی فرزند زکریا شباهت داشت و آسمان‌ها و زمین بر هر دو آن‌ها گریستند»

او معمولاً با لباس خوب در انظار عمومی ظاهر می‌شد،^{۵۲۳} از جمله در ایام حج، {که این مسئله} مورد انتقاد زاهدان و دغل‌بازان واقع می‌شد و به او می‌گفتند که علی {ع} یا «اجدادت» لباس‌های خشن و معمولی می‌پوشیدند. پاسخ ثابت او این بود که زمان آن‌ها مقتضیات خاص خود را داشت، اما زمان آن‌ها متفاوت است. به عباد بن کثیر بصری گفت:

كان علي ع في زمان يستقيم له ما لبس فيه ولو لبست مثل ذلك اللباس في زماننا لقال الناس هذا مرء مثل عباد! ۵۲۴

لباسی که علی {ع} می‌پوشید در زمان خود برایش مناسب بود. اگر من در روزگار ما همین لباس را می‌پوشیدم مردم می‌گفتند: «او مثل عباد متظاهر است!»^{۵۲۵}

او به سفیان ثوری گفت (آن‌گونه که به صورت‌های مختلفی نقل شده):

إن آباي كانوا في زمان مقفرٍ مقترٍ، و هذا زمان قد أرخت الدنيا عزاليها، فأحق أهلها بها أبرارهم. ۵۲۶

پدران من در دوران بی‌حاصلی و فقر زندگی می‌کردند، اما اکنون زمانی است که در آن دنیا ثروت‌های خود را پدید آورده است و صالحان مستحق‌ترین اهل آن برای این ثروت هستند.

۵۲۲. حمیری، قرب الإسناد، ص ۹۹-۱۰۰؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۹۱.
 ۵۲۳. برای نمونه نک: حمیری، قرب الإسناد، ص ۱۳؛ کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۴، ۴۵۲ و ۴۶۲؛ کشی، رجال، ص ۴۳۲؛ طوسی، تهذیب، ج ۱، ص ۲۸۹؛ بلندی لباس او به‌طور طبیعی با هنجار عمومی اسلامی مطابقت داشت: چندان بلند نبود، همچنان که لباس پدرش، محمد باقر {ع}، نیز همین‌گونه بود (کلینی، ج ۶، ص ۴۶۷؛ همچنین ببینید: ج ۶، ص ۴۵۶). انگشتر جعفر {ع} پس از مرگش به قیمت هفت دینار خریداری شد (کلینی، ج ۶، ص ۴۷۰).
 ۵۲۴. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۳ (تحریر دیگری از آن در ج ۶، ص ۴۴۳-۴۴۴)؛ قاضی نعمان، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۵۴.
 ۵۲۵. درباره پوشش متظاهرانۀ عباد، همچنین ببینید: کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۹۳.
 ۵۲۶. کشی، رجال، ص ۳۹۲-۹۳ (تحریر دیگری از آن در کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۲)؛ ابونعیم، حلیۃ الأولیاء، ج ۳، ص ۲۱۳ (از آن در مرّی، تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۸۶؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۶، ص ۲۶۲؛ ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۵۸).

إن علي بن أبي طالب كان في زمان ضيق فإذا اتسع الزمان فأبرار الزمان أولى به.^{۵۲۷}

علی {ع} در دوران سختی زندگی می‌کرد. اگر زمان پرمتر شود، صالحان آن عصر مستحق‌ترین [آن اموال] هستند.

او به شخص ثالثی چنین گفت:

إن علي بن أبي طالب ع كان يلبس ذلك في زمان لا ينكر ولو لبس [احد] مثل ذلك اليوم لشهر به نغير لباس كل زمان لباس أهله.^{۵۲۸}

علی بن ابی‌طالب زمانی از آن [نوع لباس] می‌پوشید که چنین لباسی نامتعارف نبود. اگر امروز کسی چنین چیزی را می‌پوشید، عجیب به نظر می‌رسید. بهترین لباس برای هر عصر، لباس مردم آن دوران است.

و در پاسخ به شاگردی که لباس خوبی پوشیده بود و می‌خواست مطمئن شود که کار درستی انجام داده چنین گفت:

البس و تجل فإن الله جميل يحب الجمال.^{۵۲۹}

خود را بپوش و آراسته کن که خداوند زیباست و زیبایی را دوست دارد.^{۵۳۰}

إذا أنعم الله على عبده بنعمة أحب أن يراها عليه لأنه جميل يحب الجمال.^{۵۳۱}

اگر خداوند به بنده‌اش نعمت‌هایی عنایت کند، دوست دارد که آن‌ها را بر او ببیند^{۵۳۲}، زیرا او زیباست و زیبایی را دوست دارد.^{۵۳۳}

۵۲۷. کشی، رجال، ص ۳۹۲.

۵۲۸. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۴.

۵۲۹. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۲.

۵۳۰. جمله پایانی حدیثی است که در مسلم، صحیح، شماره ۹۱؛ ترمذی، سنن، شماره ۱۹۹۹؛ و دیگر منابع ارجاع داده شده از سوی مصحح در پاورقی‌های احمد بن حنبل، مسند، ج ۶، ص ۳۹۲-۳۹۹ و ج ۲۸، ص ۴۳۸ از پیامبر نقل شده. همچنین نک: سیوطی، جامع الأصول، ج ۲، ص ۲۶۹-۷۰. ابن عباس (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۲؛ قاضی نعمان، دعائم الإسلام، ج ۲، ص ۱۵۳) و حسن مجتبی {ع} (عیاشی، تفسیر، ج ۲، ص ۱۴۳) هم از این جمله در پاسخ‌هایشان استفاده کرده‌اند.

۵۳۱. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۸۳ [مترجم: آدرس درست ص ۴۳۸ است]. همچنین ببینید طوسی، امالی، ص ۲۷۵.

۵۳۲. جمله مشابهی در حدیث اهل سنت از پیامبر نقل شده. برای نمونه، ببینید: ابن ماجه، سنن، شماره ۳۶۰۵؛ ترمذی، سنن، شماره ۲۸۱۹.

۵۳۳. همچنین این متن به صورت کامل در کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۳۸ از علی {ع} نقل شده است.

﴿من حرم زينة الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق؟﴾ إن الله عز وجل إذا أنعم على عبده نعمة أحب أن يراها عليه.^{۵۳۴}

(چه کسی زینت خدا و لذت‌های مال را که به بندگان ارزانی داشته حرام کرده است؟)^{۵۳۵} وقتی خداوند به بنده‌ای نعمت می‌دهد، دوست دارد آن را به او ببیند.^{۵۳۶}

إظهار النعمة أحب إلى الله من صيانتها فأياك أن تتزين إلا في أحسن زي قومك.^{۵۳۷}

نشان دادن نعمت‌ها نزد خداوند محبوب‌تر از حفظ {پوشاندن} آن است. از دیده شدن پیرهیز، مگر با بهترین لباس مردمان خویش.

بيض قلبك والبس ما شئت.^{۵۳۸}

دلت را پاک کن و هر چه می‌خواهی بپوش.^{۵۳۹}

سایر نظرات جعفر {ع} دریچه‌ای به برخی از دیدگاه‌های او درباره زندگی دینی مسلمانان و ماهیت آموزه‌های اسلامی است:

أبو بصير عن أبي عبد الله قال: مرّ بي أبي وأنا بالطواف وأنا حدث وقد اجتهدت في العبادة فرآني وأنا أتصاب عرقاً. فقال لي يا جعفر: يا بني إن الله إذا أحب عبداً أدخله الجنة ورضي عنه باليسير.^{۵۴۰}

[ابو بصیر:] ابوعبدالله {ع} گفت: پدرم در حالی که من در حال طواف [کعبه] بودم، از کنارم گذشت. من جوان بودم و برای عبادت تلاش می‌کردم. او مرا دید که می‌ریختم. به من گفت: ای جعفر! ای پسر! وقتی

۵۳۴. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴۴.

۵۳۵. سورة اعراف، آیه ۳۲.

۵۳۶. چنان‌که بالاتر اشاره شد، جمله آخر همچنین در منابع اهل سنت یافت می‌شود.

۵۳۷. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۴۴.

۵۳۸. ابن بابویه، علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۶.

۵۳۹. جعفر {ع} این را در پاسخ به سوال یکی از شیعیانش گفت که از او درباره پوشیدن لباس سیاه -رنگی که می‌توانست نشان‌دهنده گرایش به عباسیان باشد، چرا که آنان این رنگ را رنگ رسمی خود می‌دانستند- سؤال نموده بود.

۵۴۰. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۸۶ و ۸۷.

خداوند بنده‌ای را دوست بدارد، به آسانی از او راضی می‌شود.^{۵۴۱}

إسماعیل بن یسار قال: سمعت أبا عبد الله يقول: إن ربكم رحيم يشكر القليل.^{۵۴۲}

[اسماعیل بن یسار:] از ابوعبدالله {ع} شنیدم که می‌گفت: خدای شما مهربان است، او حتی اندک را ستایش می‌کند.

أبي عبيدة الحذاء قال: سألت أبا عبد الله عن رجل نذر أن يمشي إلى مكة حافياً فقال: إن رسول الله -صلى الله عليه وآله وسلم- خرج حاجاً فنظر إلى امرأة تمشي بين الإبل. فقال: من هذه؟ فقالوا: أخت عقبة بن عامر نذرت أن تمشي إلى مكة حافية فقال رسول الله ص يا عقبة انطلق إلى أختك فمرها فتركب فإن الله غني عن مشيها وحفاها قال فركبت.^{۵۴۳}

[ابو عبیده الحذاء:] از ابوعبدالله {ع} درباره مردی سؤال کردم که نذر کرده بود با پای برهنه به مکه برود. او گفت: رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) برای ادای حج بیرون رفت و زنی را دید که در میان شتران راه می‌رفت. فرمود: او کیست؟ به ایشان گفتند: خواهر عقبة بن عامر؛ نذر کرده که پا برهنه تا مکه رود. رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله) فرمود: ای عقبه! برو پیش خواهرت و به او دستور بده تا سوار شود. خدا نیازی به راه رفتن و پا برهنه بودن او ندارد. پس سوار شد.^{۵۴۴}

۵۴۱. برای زمینه این دیدگاه، نک: مسلم، صحیح، شماره ۲۵۹۳ (همچنین ابوطالب، امالی، ص ۴۵۶)، که از پیامبر نقل می‌کند:

إن الله تعالى رفيق يحب الرفق، يعطي عليه ما لا يعطي على العنف.

خداوند بلندمرتبه معتدل است و اعتدال را دوست می‌دارد. به رفتارهای معتدل جزایی می‌بخشد که برای اعمال دشوار قرار نداده است.

و طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۵۲ که در آن از محمد باقر {ع} نقل شده است که گفت:

لا يعرض لي بابان كلاهما حلال إلا أخذت باليسير و ذلك أن الله يسير و يحب اليسير و يعطي على اليسير ما لا يعطي على العنف.

هرگاه میان دو امکان حلال مخیر باشم، آن که ساده‌تر است را انتخاب می‌کنم؛ چرا که خداوند ساده است و سادگی را دوست می‌دارد، و به رفتارهای ساده پاداشی می‌دهد که به اعمال سخت نمی‌دهد.

۵۴۲. طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۲۳۸.

۵۴۳. طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۱۴.

۵۴۴. همچنین تحریرهای متعددی از این ماجرا در بخاری، صحیح، شماره ۱۸۶۶؛ مسلم، صحیح، شماره ۱۶۶۴؛ ابن‌ماجه، سنن، شماره ۲۱۳۴؛ ابوداود، سنن، شماره‌های ۳۲۹۳-۳۲۳۰۴؛ ترمذی، سنن، شماره ۱۵۴۴؛ نسائی، سنن، شماره ۴۷۵۷؛ و منابع پرشمار دیگری که مصحح در پاورقی‌های احمد بن حنبل، مسند، ج ۲۸، ص ۵۲۳، ۴۲-۵۴۰، ۶۰۳، ۶۱۰-۶۱۱ و ج ۲۹، ص ۳۳۱ به آن‌ها ارجاع داده نقل شده است.

سيف التمار قال: قلت لأبي عبد الله: أي شيء أحب إليك ثمشي أو نركب [في الحج]؟ فقال
تركبون أحب إلي فإن ذلك أقوى على الدعاء والعبادة.^{۵۴۵}

[سيف التمار:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: برای ما کدام را ترجیح می دهی [در طول حج]: پیاده روی یا سواره بودن؟ گفتم: ترجیح می دهم که سوار شوی، زیرا این کار نیروی تو را برای دعا و عبادت حفظ می کند.

زرارة قال قلت لأبي عبد الله ع علمني دعاء فقال إن أفضل الدعاء ما جرى على لسانك.^{۵۴۶}

[زراره:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: دعایی به من بیاموز! فرمود: بهترین دعا آن چیزی است که بر زبانت جاری شود.

عبد الرحمن بن الحجاج قال: كنت عند أبي عبد الله إذ دخل عليه عبد الملك القمي فقال أصلحك
الله أشرب وأنا قائم فقال إن شئت قال فأشرب بنفس واحد حتى أروي قال إن شئت قال فأسجد
ويدي في ثوبي قال إن شئت ثم قال أبو عبد الله ع إني والله ما من هذا وشبهه أخاف عليكم.^{۵۴۷}

[عبد الرحمن بن حجاج:] نزد اباعبدالله {ع} بودم که عبد الملك قمی نزد او آمد و گفت: خداوند تو را بر
راه راست قرار دهد! آیا می توانم ایستاده آب بنوشم؟^{۵۴۸} فرمود: «اگر بخواهی». گفتم: آیا می توانم آن را
پیوسته بنوشم؟^{۵۴۹} فرمود: اگر بخواهی. گفتم: آیا می توانم با دست در جامه سجده کنم؟^{۵۵۰} فرمود: «اگر
بخواهی». سپس فرمود گفت: «به خدا سوگند من از این قبیل برای شما نگران نیستم.»

۵۴۵. طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۱۲.

۵۴۶. ابن طاووس، امان، ص ۱۹.

۵۴۷. برقی، محاسن، ص ۵۸۱ (از آن در کلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۸۳، و بخش از آن در ج ۳، ص ۴۰۸). هر سه رفتاری که این فرد درباره آن ها سؤال می کند اعمالی هستند که بسیاری از مسلمانان، حتی تاکنون، آن ها را از منظر اخلاق دینی اسلامی مردود می دانستند.

۵۴۸. برای دیدگاه های منفی قدیمی نسبت به این رفتار، نک: ابن ابی شیبیه، مصنف، ج ۸، ص ۱۵۱-۵۲؛ برقی، محاسن، ص ۵۸۰-۸۱.

۵۴۹. برای دیدگاه های منفی نسبت به این رفتار، نک: ابن ابی شیبیه، مصنف، ج ۸، ص ۱۵۹؛ برقی، محاسن، ص ۵۷۵-۷۶.

۵۵۰. برای این رفتار، نک: طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۳۲۶ و ۳۵۶.

موسی بن بکر قال: قلت لأبي عبد الله: إن أصحابنا يقولون إنما أخذ الشارب والأظفار يوم الجمعة. فقال: سبحان الله! خذها إن شئت في يوم الجمعة وإن شئت في سائر الأيام.^{۵۵۱}

[موسی بن بکر:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: اصحاب ما می گویند که شارب و ناخن باید در روز جمعه کوتاه شود. گفت: سبحان الله! اگر مایلید این کار را در روز جمعه انجام دهید و اگر می خواهید در هر روز دیگری.^{۵۵۲}

حماد بن عثمان قال: قلت لأبي عبد الله: أكره السفر في شيء من الأيام المكروهة مثل الأربعاء وغيره فقال افتتح سفرك بالصدقة و اخرج إذا بدا لك.^{۵۵۳}

[حماد بن عثمان:] از ابو عبدالله {ع} پرسیدم: آیا سفر در روزهای مکروه، مانند چهارشنبه و غیر آن، کراهت دارد؟ امام فرمود: سفرت را با صدقه آغاز کن، و هر وقت دلت خواست، راهی سفر شو.^{۵۵۴}

جميل بن دراج قال: سألت أبا عبد الله عن قتل الخطاف أو إيذائهم في الحرم فقال لا يقتلن فإنني كنت مع علي بن الحسين فرآني وأنا أؤذيهن فقال لي يا بني لا تقتلهن ولا تؤذهن فإنهن لا يؤذين شيئاً.^{۵۵۵}

[جميل بن دراج:] از ابو عبدالله {ع} درباره کشتن یا آسیب رساندن به پرستوها در حرم مطهر سؤال کردم. فرمود: کشته نشوند. من [در کودکی] با [جدم] علی بن الحسین [زین العابدین] {ع} بودم، مرا دید که آنها را اذیت می کنم، پس به من فرمود: پسر! این [پرندگان] را نکشید و اذیت نکنید، زیرا به چیزی آسیب نمی رسانند.

عمار بن موسى عن أبي عبد الله قال سأله عن الخطاف قال لا بأس به هو مما يحل أكله لكن كره

۵۵۱. ابن بابویه، فقیه، ج ۱، ص ۷۴.

۵۵۲. ابن بابویه، خصال، ۳۹، ۳۹۱ و ۳۹۲؛ ابن بابویه، ثواب الأعمال، ص ۲۲. از میان کارهای غیرشیعی، برای نمونه نک: عبدالرزاق، مصنف، ج ۳، ص ۱۹۷؛ ابن ابی شیبیه، مصنف، ج ۲، ص ۶۳۰.

۵۵۳. ابن بابویه، فقیه، ج ۲، ص ۱۷۵ (و تحریر دیگری در برقی، محاسن، ص ۳۴۸؛ کلینی، کافی، ج ۴، ص ۲۸۳).

۵۵۴. درباره «ایام ممنوعه» برای آغاز سفر، نک: برقی، محاسن، ص ۳۴۶-۴۸.

۵۵۵. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۲۴.

لأنه استجار بك و وافى منزلك و كل طير يستجير بك فأجره. ۵۵۶

[عمار بن موسی:] از ابوعبدالله {ع} درباره [حلال بودن خوردن گوشت] پرستوها سؤال کردم. فرمود: اشکال ندارد. خوردن آن حلال است، اما مکروه است، زیرا به شما پناه می‌برد و به خانه شما می‌آید. از هر پرنده‌ای که به تو پناه می‌برد محافظت کن.

عن ابی عبد الله: من أقر عند تجريد، أو حبس، أو تخويف، أو تهدد، فلا حد عليه. ۵۵۷

ابوعبدالله {ع} گفت: برای کسی که در مواجهه با ترس، حبس یا تهدید [بدنی، به اشتباه خود] اقرار کند، مجازات حد اعمال نمی‌شود.

معاوية بن عمار، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الثياب السابرية يعملها المجوس و هم أخباث و هم يشربون الخمر و نسأؤهم على تلك الحال ألبسها - و لا أغسلها و أصلي فيها قال «نعم» قال معاوية فقطعت له قميصا و خطته و فتلت له أزرارا و رداء من السابري ثم بعثت بها إليه في يوم الجمعة حين ارتفع النهار فكأنه عرف ما أريد نفرج فيها إلى الجمعة. ۵۵۸

[معاویه بن عمار:] از اباعبدالله {ع} درباره لباس سابوری ۵۵۹ مجوسیان آن را دوخته‌اند پرسیدم، که آیا

۵۵۶. طوسی، تهذیب، ج ۹، ص ۸۱.

۵۵۷. کلینی، کافی، ج ۷، ص ۲۱۶ (همچنین ببینید: حمیری، قرب الإسناد، ص ۵۴).

۵۵۸. طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۳۶۲.

۵۵۹. اصطلاحی برای انتساب به نیشاپور، منطقه‌ای در خراسان (ثعالبی، ثمار القلوب، ص ۵۰۴)، و یا شاپور، در فارس در جنوب ایران (جاحظ، تبصّر بالتجارة، ص ۳۲؛ ابن حوقل، صورة الأرض، ج ۲، ص ۲۶۴، عنوان رسمی آن بیشاپور است اما کماکان در میان محلّیان به شاپور شناخته می‌شود)، جایی که این لباس‌ها از پارچه‌های نازک تولید می‌شدند (همچنین ببینید: سمعانی، انساب، ج ۷، ص ۴؛ مجدالدین ابن اثیر، نهاییه، ج ۲، ص ۳۳۴؛ ابن حجر، تبصیر، ص ۷۱۲). گزارشی در ابن بابویه، فقیه، ج ۳، ص ۱۸۵ (که بخشی از آن پیشتر نقل شد) از عبدالرحمن بن حجّاج، که خودش تاجر لباس‌های سابوری بوده (نک: مدرسی، Tradition and Survival، ج ۱، ص ۱۶۹) می‌تواند مؤید گزینه اول تلقی شود؛ چراکه او درباره سفرهای تجاری‌اش به نیشاپور می‌گوید:

سألته عن الصرف فقلت له الرفقة ربما عجلت فخرجت فلم نقدر على الدمشقية و البصرية و إنما تجوز بنيسابور الدمشقية و البصرية.

از [امام] در مورد صرافی پرسیدم و عرض کردم: گاهی رفقه و کاروانیان شتاب می‌کنند و بیرون می‌روند و ما نمی‌توانیم پول دمشق یا بصره را تهیه کنیم، درحالی‌که تنها باید پول دمشق یا بصره را در نیشاپور همراه داشته باشیم.

بالاین حال، همین نقل در کلینی، کافی، ج ۵، ص ۶۴۲ (از آن در طوسی، تهذیب، ج ۷، ص ۱۰۴) نام منطقه‌ای را که سکه‌های بصری و دمشقی معامله می‌شدند را سابور ضبط کرده است. این می‌تواند به منطقه داخل فارس اشاره داشته باشد، که به

می‌توانم بدون آنکه بشویمش آن را بپوشم و نماز بخوانم؟ گفت: بله. پس در یک روز جمعه در اواخر صبح برای او یک پیراهن و رداء سابوری فرستادم. به نظر او متوجه منظور من شد، و در همان روز از خانه برای نماز جمعه بیرون آمد، در حالی که آن جامه‌ها را پوشیده بود.

سفیان بن خالد، عن أبي عبد الله عليه السلام : أنه كان يصلي ذات يوم إذ مر رجل قدامه و ابنه موسى عليه السلام جالس فلما انصرف قال له ابنه «يا أبت ما رأيت الرجل مر قدامك» فقال «يا بني إن الذي أصلي له أقرب إلي من الذي مر قدامي».^{۵۶۰}

[سفیان بن خالد: {ع} ابو عبدالله {ع} مشغول نماز بود و فرزندش موسی نشسته بود. هنگامی که نماز تمام شد فرزندش به او گفت: پدر! آیا ندیدید که آن فرد از مقابل تان عبور کرد؟! گفت: پسر جان! کسی که برای او به نماز ایستاده بودم از آن که از مقابلم رد شد به من نزدیک‌تر بود.

جميل بن دراج، قال سمعت أبا عبد الله يقول: «إذا تزوج العبد الحرة فولده أحرار وإذا تزوج الحر الأمة فولده أحرار».^{۵۶۲}

[جميل بن دراج: {ع} از ابو عبدالله {ع} شنیدم که فرمود: هنگامی که برده با زن آزاد ازدواج کند، فرزندانش آزاد خواهند بود، و هنگامی که مرد آزاد با کنیز ازدواج کند هم، فرزندانش آزاد خواهند بود.^{۵۶۳}

عبد الله بن سنان، قال سمعت أبا عبد الله يقول : كان أمير المؤمنين يقول إن الناس كلهم أحرار إلا من أقر على نفسه بالعبودية و هو مدرك من عبد أو أمة و من شهد عليه بالرق صغيرا كان أو

بصره بسیار نزدیک‌تر بوده و رواج سکه‌های بصری در آن معقول‌تر است.

۵۶۰. طوسی، تهذیب، ج ۲، ص ۳۲۳.

۵۶۱. این اشاره به دیدگاه غالب در میان فقهای مسلمان در آن دوران دارد که مطابق آن فرد نمازگزار باید دیگران را از رد شدن از مقابلش منع نماید (نک: ابن‌قدامة، مغنی، ج ۳، ص ۹۱ تا ۹۴؛ الموسوعة الفقهية (کویت)، ج ۳۷، ص ۳۶ تا ۳۹).

۵۶۲. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۹۴.

۵۶۳. تحریرهای دیگری از این حدیث، و همچنین اظهارات دیگری در این زمینه از جعفر {ع} در کلینی، کافی، ج ۵، ص ۴۹۲-۹۳ نقل شده است. در فقه اهل سنت، {برده یا آزاد بودن} فرزندی که از ازدواج بین برده و آزاد متولد شده تابع برده یا آزاد بودن مادر است. نک: الموسوعة الفقهية (کویت)، ج ۲۳، ص ۱۳.

کبیرا. ۵۶۴

[عبدالله بن سنان:] ابو عبدالله {ع} فرمود: امیر مؤمنان [علی {ع}] می فرمود: مردم همه آزاد و صاحب اختیارند، مگر کسی که خود به بردگی خود اعتراف کند، خواه غلام باشد خواه کنیز، بنابراین هر صغیر و کبیری که گواهان، بردگی او را گواهی کنند بردگی او ثابت می شود.^{۵۶۵}

بکر بن محمد الأزدي، قال: دخلت على أبي عبد الله و معي علي بن عبد العزيز فقال لي من هذا فقلت مولى لنا فقال أعتقتموه أو أباه فقلت بل أباه فقال ليس هذا مولاك هذا أخوك و ابن عمك وإنما المولى الذي جرت عليه النعمة فإذا جرت على أبيه فهو أخوك و ابن عمك.^{۵۶۶}

[بکر بن محمد ازدی:] بر ابابعدالله {ع} وارد شدم و علی بن عبدالعزیز همراه من بود. {امام} به من گفت: این کیست؟ گفتم: مولا {=برده آزاد شده} ی ماست. گفت: خودش را آزاد کرده اید یا پدرش را؟ گفتم: پدرش را. گفت: این مرد مولای تو نیست؛ بلکه برادر و پسرعموی تو است. مولی کسی است که نعمت [آزادی] را دریافت می کند؛ اما اگر پدرش دریافت کننده نعمت [آزادی] باشد، پس خودش برادر و پسرعموی تو خواهد بود.

سماعة قال قال أبو عبد الله: إن الله عز و جل فوض إلى المؤمن أموره كلها و لم يفوض إليه أن يذل نفسه ألم تسمع لقول الله عز و جل: ﴿و لله العزة و لرسوله و للمؤمنين﴾ فالمؤمن ينبغي أن يكون

۵۶۴. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۹۵ {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ۷، ص ۴۸۹}

۵۶۵. جمله مشابهی به عمر نسبت داده شده که ظاهراً آن را به فرماندارش در مصر گفته است:

منذ کم تعبدتم الناس وقد ولدتهم أمهاتهم أحراراً؟

از کی مردم را به بردگی گرفتید، درحالی که مادرانشان آن را آزاد زاده اند؟

(ابن عبدالحکم، فتوح مصر، ص ۱۹۵؛ ابن جوزی، مناقب أمير المؤمنين عمر، ص ۳۸۲).

این جمله بخشی از گزارشی است که سنن اهل حدیث معاصر آن را شدیداً رد می کنند و غیرقابل اعتماد می دانند؛ چنان که در پیوندهای زیر قابل مشاهده است:

<http://al-maktaba.org/book/31615/17769>

<http://islamqa.info/ar/answers/279025/>

<http://www.khaledabdelalim.com/home/play-2008.html>

<http://sites.google.com/site/islamfacilepour tous/hommes/sahaba/chobha/btlan-qste-mty-astbdtm-alnas-wqd-wldthm-am-hathm-ahrara-snda-wmtna>

۵۶۶. حمیری، قرب الإسناد، ص ۴۱ و ۴۲ (همچنین کلینی، کافی، ج ۶، ص ۱۹۹؛ ابن بابویه، فقیه، ص ۷۸-۷۹).

عزیزا ولا یكون ذلیلا.^{۵۶۷}

[سماعه:] ابوعبدالله {ع} گفت: خداوند متعال تمام امور مؤمن را به خودش واگذار نموده، ولی به او اجازه نداده است که خود را ذلیل نماید. آیا سخن خدای متعال را نشنیدی که فرمود: (عزت از آن خداست، و رسولش، و مؤمنان)^{۵۶۸} بایسته است که مؤمن سرفراز باشد، نه ذلیل.

ابن ابی یعفور عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قلت له إني أريد أن أتزوج امرأة وإن أبي أراد غيرا قال تزوج التي هويت و دع التي يهوى أبواك.^{۵۶۹}

[ابن ابی یعفور:] به اباعبدالله {ع} گفتم: می خواهم با دختری ازدواج کنم، اما پدر و مادرم دختر دیگری را برایم در نظر گرفته اند. گفت: با دختری که دوستش داری ازدواج کن و از آن که پدر و مادرت دوست دارند صرف نظر نما.

مصادف عن أبي عبد الله قال: ربَّ امرأة خير من رجل.^{۵۷۰}

[مصادف:] اباعبدالله {ع} گفت: چه بسا زنی که برتر از مردی است.

حبیب الخثعمی عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أحبوا للناس ما تحبون لأنفسكم.^{۵۷۱}

[حبیب خثعمی:] شنیدم که اباعبدالله {ع} می گوید: برای دیگران همان چیزی را دوست بدار که برای خود می پسندی.^{۵۷۲}

۵۶۷. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۳۶ و ۶۴ و تحریر دیگری از آن در ج ۵، ص ۶۳.

۵۶۸. سورۀ منافقون، آیه ۸.

۵۶۹. کلینی، کافی، ج ۵، ص ۱۰۴.

۵۷۰. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۳۰۶؛ طوسی، تهذیب، ج ۵، ص ۴۱۳.

۵۷۱. کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۷۰ و ۶۳۵ (همچنین ببینید: ج ۲، ص ۱۴۶).

۵۷۲. همان طور که عموماً دانسته است، این همان «قاعده طلایی» است که در احادیث شیعی از پیامبر (برای مثال، ابوطالب، امالی، ص ۴۵۵؛ طوسی، امالی، ص ۵۰۷؛ ابن شعبه حرّانی، تحف العقول، ص ۱۹) و علی (برای نمونه، نهج البلاغه، نامه شماره ۳۱ [نسخه صبحی صالح]؛ ابن بابویه، امالی، ص ۴۷۸ [همچنین طوسی، امالی، ص ۴۳۵]) هم نقل شده است. منابع سنی تحریری از این جمله را از پیامبر نقل می کنند. ولی، درحالی که تحریرهای شیعی از این قاعده به عنوان الگوی رفتاری صحیح در قبایل همه انسان ها (الناس) پشتیبانی می کنند، نسخه روایت شده در اکثر منابع معتبر اهل سنت این قاعده را به عنوان رفتار مطلوب در میان مسلمانان (لأخیک، لأخیه) توصیه می کند. نک: بخاری، صحیح، شماره ۲۵۱۵؛ نسائی، سنن،

عجلان بن صالح: قال أبو عبد الله: أنصف الناس من نفسك و واسهم من مالك و ارض لهم ما ترضى لنفسك.^{۵۷۳}

[عجلان بن صالح:] ابو عبدالله {ع} گفت: با مردم همان گونه رفتار کن که برای خودت عادلانه می دانی. با مال خود با آنان موااسات نما و برای آنان به همان چیزی راضی باش که برای خود روا می داری.

و در نهایت، چند پاسخ لطیف از جعفر {ع} که حس شوخ طبعی او را نشان می دهد:^{۵۷۴}

أبي بصير قال: قلت لأبي عبد الله إن عيسى بن أعين يشك في الصلاة فيعيدها قال هل يشك في الزكاة فيعطيها مرتين؟^{۵۷۵}

[ابو بصیر:] به ابو عبدالله {ع} گفتم: عیسی بن اعین در نمازش شک می نماید و آن را اعاده می کند. گفت: آیا تا به حال شده در زکات شک کند و آن را دوباره بپردازد؟!^{۵۷۶}

محمد بن مسلم قال: قلت لأبي عبد الله في كم يقطع السارق فقال في ربع دينار قال قلت له في درهمين فقال في ربع دينار بلغ الدينار ما بلغ قال فقلت له أ رأيت من سرق أقل من ربع دينار هل يقع عليه حين سرق اسم السارق و هل هو عند الله سارق في تلك الحال فقال كل من سرق من مسلم شيئاً قد حواه و أحرزه فهو يقع عليه اسم السارق و هو عند الله سارق و لكن لا يقطع إلا في ربع دينار أو أكثر و لو قطعت أيدي السراق فيما هو أقل من ربع دينار لألقت عامة الناس

شماره ۵۰۱۷، و کارهای متعدد دیگری که در پاورقی های مصحح نسخه بیروت، ۱۹۹۶ کتاب ترمذی، سنن، ج ۴، ص ۲۸۴ به آن ها ارجاع داده شده (برای مثال قس: بیهقی، شعب الإيمان [ریاض، ۲۰۰۳]، ج ۲، ص ۹۹).
۵۷۳. حسین بن سعید، زهد، ص ۱۹؛ کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۴۴-۴۵ (با تفاوت هایی)؛ ابن بابویه، فقیه، ج ۴، ص ۱۲، ۲۸۲ و ۲۹۰. همچنین ببینید: ابن ابی شیبہ، مصنف، ج ۱۲، ص ۱۶۲ و ابوطالب، امالی، ص ۴۴۴، که تحریرهایی از این حدیث از طریق محمد باقر {ع} از پیامبر نقل شده است.

۵۷۴. نک: قاضی عیاض، شفا، ج ۲، ص ۹۴ که در آن نویسنده جعفر صادق {ع} را فردی «شوخ طبع و لیخند برب» توصیف می کند. همچنین ببینید بزندی، جامع، ص ۱۱۵ (همچنین کلینی، کافی، ج ۲، ص ۶۶۳) برای نمونه دیگری از این قبیل، نک: گفت و گوی ادعاشده، هرچند بعید، میان جعفر صادق {ع} و ابوحنیفه در کشاجم، المصاید و المطارد، ص ۲۰۲-۳.
۵۷۵. محمد بن علی بن محبوب، نوادر المصنف، ص ۱۰۹.

۵۷۶. عیسی بن اعین یکی از اعضای ممتول خاندان شیعی آل اعین در کوفه بوده است. نک: کلینی، کافی، ج ۳، ص ۵۵۶.

مقطعین. ۵۷۷

[محمد بن مسلم:] به ابوعبدالله {ع} عرض کردم: در چه میزان مال مسروقه دست سارق بریده خواهد شد؟ فرمود: با يك چهارم دينار طلا. عرض کردم: یعنی با دو درهم نقره؟ فرمود: قیمت دينار به هر مبلغی برسد، اندازه حد همان يك چهارم دينار است. عرض کردم: اگر کسی کم‌تر از يك چهارم دينار دزدیده باشد، از نظر خداوند عنوان دزد بر او صدق می‌کند یا نه؟ فرمود: هرکس مال مسلمانی را بدزد که صاحبش آن مال را در اختیار داشته و نهان کرده باشد، به نام دزد خوانده می‌شود و از نظر خداوند نیز سارق شناخته می‌شود؛ ولی بریدن دست دزد بستگی دارد به این که مال مسروقه يك چهارم دينار و یا بیشتر قیمت داشته باشد؛ اگر قرار می‌شد که دست هر دزدی بریده شود، بیشتر مردم بی‌دست و پا بودند.

یونس بن یوسف قال: كنت مع أبي عبد الله في الحجر فاستسقى فأُتي بقدر من صفر، فقال رجل: إن عباد بن كثير يكره الشرب في صفر. فقال: ألا سألته ذهب هو أم فضة؟! ٥٧٨

[یونس بن یوسف:] من به همراه ابوعبدالله {ع} در حجر [اسماعیل؛ مکانی در جنب کعبه که حاجیان آنجا جلوس می‌کنند]. او تقاضای آب کرد و برای او در ظرفی برنجی آب آورده شد. مردی به او گفت که عباد بن کثیر نوشیدن از ظرف برنجی را مکروه می‌دارد. او گفت: «آیا از او پرسیدی که برنج، طلاست یا نقره؟!» ٥٧٩

حماد بن عثمان قال: بعثني عمر بن يزيد إلى أبي جعفر الأحول بدراهم و قال قل له: إن أراد أن يحج بها فليحج وإن أراد أن ينفقها فلينفقها. قال: فأنفقها ولم يحج. فذكر ذلك أصحابنا لأبي عبد

٥٧٧. کلینی، کافی، ج ٤، ص ٣١٣ {مترجم: آدرس صحیح در همین کتاب، ج ٧، ص ٢٢٢ است} {ترجمه برگرفته از: ترجمه فروع کافی، ج ٩، ص ٥٤٩}
 ٥٧٨. برقی، محاسن، ص ٥٨٣؛ کلینی، کافی، ج ٦، ص ٣٨٥ {مترجم: مؤلف راوی را یونس بن یوسف ذکر کرده است، اما در هر دو مصدر، راوی حدیث یوسف بن یعقوب است}.
 ٥٧٩. نکته اینجاست که در فقه اسلامی تنها ظروف از جنس طلا و نقره ممنوع هستند. واکنش عباد به ظرف برنجی، مطابق مشی معمول او، چیزی فراتر از دستورات دینی بود.

الله فقال: وجدتم الشيخ فقيها! ٥٨٠

[حماد بن عثمان:] عمر بن یزید مرا با مقداری پول به نزد ابو جعفر الاحول^{٥٨١} فرستاد و به من گفت که به او بگویم که او مختار است که این پول را در مسیر حج یا برای خود خرج کند. او پول را برای خود خرج کرد و حج به جای نیاورد. اصحاب ما این قضیه را برای ابو عبدالله {ع} ذکر کردند و او گفت: «شیخ را آگاه یافتید!»

٥٨٠. کلینی، کافی، ج ٤، ص ٣١٣.

٥٨١. ابو جعفر محمد بن علی بن نعمان بجلي، صاحب طاق، متکلم برجسته شیعی در میانه قرن سوم. درباره او، نک: مدرسی، Tradition and Survival، ج ١، ص ٣٣٨-٣٣٩.

فروست «انعکاس ادبیات» عنوانی است برای
انتشار ترجمه مجموعه‌ای از آثار تازه و برجسته در
مطالعات اسلامی.
امیدواریم انتشار این مجموعه به مواجهه مستقیم
دانشجویان، پژوهشگران و علاقه‌مندان فارسی‌زبان
با پژوهش‌های تازه در مطالعات اسلامی کمک کند.

